تاریخ ایران در دوره قاجار

تالیف:
کلمنت مارکام

ترجمه:
میرزا رحیم فرزانه



به کوشش ایرج افشار

تاریخ ایران در دورهٔ قاجار

ناشر: نشر فرهنگ ایران

مؤلف: کلمنت مارکام

مترجم: میرزا رحیم فرزانه

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

چاپ: چاپخانه آسمان

چاپ دوم: پائیز ٦٧

قیمت : ۱۴۰۰ ریال

فهرست مندرجات

فصل اول

در ذکر سلطنت آقا محمدخان

فصل دوم

در ذکر سلطنت فتحعلی شاه قاجار

فصل سوم

در ذکر احوالات شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه

مقالهٔ اول

در ذکر وضع جغرافیائی خلیج فارس
و حالات سادات عمان

مقالهٔ دوم

شرح احوالات ممالک وسط آسیا

فصل چهارم

در ذکر سلطنت محمدشاه غازی

فصل پنجم

در ذکر سلطنت ناصرالدین شاه

مقالهٔ پنجم

اسامی سفراء و وزرای مختار انگلیس و روس و فرانسه

یادداشتی بر چاپ دوم

اینک که این کتاب به چاپ دوم می‌رسد، این چند نکته را که مربوط به مقدمهٔ چاپ‌کننده می‌شود درینجا به رشتهٔ یادداشت درمی‌آورد:

ص ۱۰ س ۳ ــ سومین نسخهٔ خطی ازین کتاب در مجموعهٔ ناصرالدوله اهدا شده به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجودست. به فهرست کتابخانهٔ مجلس جلد ۲۱ صفحهٔ ۲۴ مراجعه شود.

ص ۱۳ س ۲۶ ــ میرزا علینقی حکیم‌الممالک هنگامی که فرخ‌خان امین‌الدوله به مأموریت پاریس می‌رفت برای تحصیل به فرانسه رفته بود.

ص ۱۴ س ۷ ــ سر دنیس رایت در کتاب «ایرانیان در میان انگلیسها» بدون اینکه نام میرزا رحیم را بیاورد در معرفی او نوشته است: «در سال ۱۸۷۳/۱۲۹۰ ناصرالدین‌شاه به هنگام مسافرت رسمی خود به انگلیس به حکیم‌الممالک رئیس تشریفات دربار اجازه داد ترتیبی بدهد که پسرش یک‌سال در مؤسسه‌ای که کالج بین‌المللی لندن نامیده می‌شد به تحصیل بپردازد. قراردادی که برای این امر تهیه شده بود روز دوم ژوئیه ۱۸۷۶/ ۶ جمادی‌الاولی ۱۲۹۰ در قصر بکینگهم که محل اقامت شاه و همراهان بود به امضای طرفین و شهود رسیده است و اکنون در آرشیو سلطنتی در قصر وینزر نگاهداری می‌شود. در قرارداد قید شده است که پسر حکیم‌الممالک اتاق خواب خصوصی خواهد داشت و مجاز نخواهد بود که تنها بدون همراهی یکی از معلمان خود به شهر برود و در ایام تعطیل در خانهٔ مدیر کالج زندگی خواهد کرد. در قرارداد همچنین قید شده است که به پسر حکیم‌الممالک انگلیسی و فرانسه و ریاضیات و نقاشی و جغرافیا و علوم طبیعی و اندکی تاریخ آموخته خواهد شد. شهریهٔ مورد توافق ــ منهای مخارج خرید لباس ــ ۲۳۰ گینی (۲۴۱ لیره و ۱۰ شیلینگ) تعیین شده بود که تمام آن باید قبلاً پرداخت [می شد.] تاریخ سرانجام این پسر را ثبت نکرده است.» (ترجمهٔ کریم امامی، جلد دوم ــ ۱۳۶۵ ــ ص ۲۷۷).

ص ۱۵ س ۲۰ ــ یکی دیگر از ترجمه های میرزا رحیم سفرنامهٔ کلنل برسفرد لوات از طهران ــ قصران ــ لورا ــ مازندران ــ استرآباد است، بنابر نسخه‌ای که در اختیار آقای سیف‌الله وحیدنیا بوده و در آن نسخه قید «ترجمهٔ رحیم» شده است (ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۰). مراجعه کنید به مجلهٔ خاطرات وحید شمارهٔ دوم (۱۳۵۸) که دو صفحه از آن نسخه چاپ شده است. تمام سفرنامه را من در کتاب «استرآبادنامه» چاپ کرده‌ام.

نسخهٔ شمارهٔ ۴۹۱۰ سفرنامهٔ لوات که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجودست به خط خود میرزا رحیم فرزانه است (فهرست آنجا جلد ۱۴ صفحهٔ ۴۰۱۱).

تهران ــ ۲۲ مهر ۱۳۶۷

ایرج افشار

سخنی درآغاز

سالی چند پس از درگذشت مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، دوست دیرینه و دورافتاده‌ام آقای ابراهیم رمضانی صاحب کتابفروشی ابن‌سینا (که از خادمان انتشارات بود و هر کجا هست خدایا به سلامت دارش)، کتابخانهٔ آن مرحوم را خرید و به تفاریق به فروش رسانید. قسمتی از آن کتابها را در سال ۱۳۳۵ برای کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق ــ که در آن روزگار کتابدار آنجا بودم، با همفکری محمدتقی دانش‌پژوه که در آن کتابخانه سمت معاونت داشت[1] خریدیم. از جملهٔ آنها چند نسخهٔ خطی بود و یکی از آن نسخه‌ها کتابی در تاریخ قاجاریه که رحیم بن علینقی از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کرده بود. نام مؤلف در کتاب «مارخام» آمده بود و چون به مطالب آن نگریستم آن را مفید یافتم و دارای تازگیها و خواندنیها. همیشه آرزو داشتم که به چاپ آن موفق شوم[2].

دربارهٔ مؤلف

کلمنت مارکام[3] Clements Robert Markham, C.B, F.R.S. از جغرافیاشناسان انگلیسی است که در احوال تاریخی و سیاسی ایران و افغانستان و آسیای مرکزی غوررسی علمی کرده بود و وقوف بسیاری بر جوانب مختلف زندگی مردم این نواحی داشت. از زمرهٔ تألیفات او کتابی است که در تاریخ ایران منتشر ساخت. پیش از آن کتاب دیگری به نام «روایت از سفارت کلاویخو به سمرقند» از او به چاپ رسیده و شهرت یافته بود[4]. بنابر ضبط

۱ــ از فخرهای زندگی من است که در آنجا آغاز کتابداری کردم و از منبع اطلاعات وسیع و فیض‌بخش دانش‌پژوه بهره بردم و آموختنیهای بسیار از و فرا گرفتم که هرچه بگویم و بنویسم کم گفته و نوشته‌ام.

۲ــ چند سال بعد آقای دانش‌پژوه آن نسخه را در «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی» (تهران [۱۳٤۰]) معرفی کرد. (صفحهٔ ۳۲ــ۳۳).

۳ــ تلفظ نام او طبق ضبط «وبستر سرگذشتنامه‌ای» «مارکام» است نه «مارخام» که مترجم در مقدمهٔ ترجمه آورده است. در سفرنامهٔ کلاویخو ترجمهٔ دوست دانشمند آقای مسعود رجب‌نیا «مارکهام» آمده است.

٤ــ دربارهٔ روایت مارکام از کلاویخو و ترجمهٔ بعدی که سردنیسن راس به انجام رسانید (ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا) به مقدمهٔ سردنیسن راس از ترجمهٔ مذکور مراجعه شود. Narrative of the Embassy of Claviao to SamarKand, 1859.

«وبستر» مارکام زادهٔ ۱۸۱۰ و درگذشتهٔ ۱۹۱۶ میلادی است. خدماتش در دریانوردی انگلیس (۱۸٤٤ ـ ۱۸۵۲)، ادارهٔ تفتیش (۱۸۵٤)، کمپانی هندشرقی، و خدمات جغرافیائی (۱۸٦۷ ـ ۱۸۷۷) گذشت. دربارهٔ پرو، تبت، ایران مطالعات جغرافیایی و تاریخی دارد و سرگذشت جان‌دیویس دریانورد را نگاشته است. نوشتهٔ مشهورش برای اروپائیها کتاب «سرزمینهای خاموش»[5] تاریخ اکتشافات قطبی است.

دربارهٔ کتاب

عنوان کتاب تاریخ ایران مارکام. در زبان انگلیسی و فهرست فصول آن چنین است:
A General Sketch of the History of Persia, London. 1874

فصل اول: پیشدادیان

فصل دوم: کیانیان

فصل سوم: زند اوستا (مباحث دینی و زبانشناسی و تاریخ توجه غربیها به این مسائل)

فصل چهارم: سلسلهٔ ساسانی.

فصل پنجم: ترقی اسلام ـ خلفا.

فصل ششم: هجوم تورانیان (دورهٔ صفاری، سامانی، خاندان بویه، غزنویان، سلجوقیان، اتابکان موضوع سخن این فصل است).

فصل هفتم: مغولان و خاندان مظفری.

فصل هشتم: تیموریان.

فصل نهم: زندگی بابر.

فصل دهم: سلسلهٔ صفوی.

فصل یازدهم: دنبالهٔ احوال صفویان.

فصل دوازدهم: نادرشاه.

فصل سیزدهم: سلسلهٔ زند.

فصل چهاردهم: سلسلهٔ قاجار (پادشاهی آقا محمدخان).

فصل پانزدهم: سلسلهٔ قاجار (پادشاهی فتحعلی شاه).

فصل شانزدهم: سلسلهٔ قاجار (عباس میرزا).

۵ـ تجدیدچاپ لوحی (افست) آن در سال ۱۹۷۷ توسط پل کراوس paul kraus منتشر شد.

فصل هفدهم: خلیج فارس و سادات عمان.

فصل هجدهم: آسیای مرکزی.

فصل نوزدهم: سلسلهٔ قاجار (پادشاهی محمدشاه).

فصل بیستم: سلسلهٔ قاجار (پادشاهی ناصرالّدین شاه).

پیوستها: عهدنامه ها ــ ۱) انگلیس و ایران ــ ۲) قرارداد رو یتر ــ ۳) روس و ایران.

ــ نام فرستادگان انگلیس و روس و فرانسه به ایران.

ــ عناوین و القاب کشوری و لشکری و مذهبی، اصطلاحات مدنی و درباری، سکه های ایرانی، اوزان و مقادیر ایران، وقت و ساعت، جشنهای ایرانی، مسافت شهرهای ایران و آسیای مرکزی.

* * *

قسمتی از این کتاب را که میرزا رحیم فرزانه به فارسی ترجمه کرده عبارت است از هفت فصل چهاردهم تا بیستم .

میرزا رحیم در ترجمهٔ خود دو تصرف کرده است: نخست اینکه در ترجمه، تقسیم بندی دیگری به شرح زیر رعایت کرده است:

درمتن انگلیسی	درترجمهٔ فارسی
فصل چهاردهم	فصل اول (سلطنت آقامحمدخان).
فصل پانزدهم	فصل دوم (سلطنت فتحعلی شاه).
فصل شانزدهم	فصل سوم (احوالات عباس میرزا).
فصل هفدهم	مقالهٔ اول (جغرافیای خلیج فارس و سادات عمان).
فصل هجدهم	مقالهٔ دوم (احوالات و جغرافیای آسیای مرکزی).
فصل نوزدهم	فصل چهارم (سلطنت محمدشاه غازی).
فصل بیستم	فصل پنجم (سلطنت ناصرالّدین شاه).
پیوستها	مقالهٔ سیم (عهدنامه های ایران و انگلیس).
ــ	مقالهٔ چهارم (عهدنامه های ایران و روس).
ــ	مقالهٔ پنجم ــ اسامی سفرا و وزراء مختار.

دیگر اینکه در ترجمه روش معمول زمان و عامه پسند ایران یعنی «نگارش و تلخیص» را به کاربسته. به گفتهٔ دیگر کتاب مارکارم را به طور «روایت» به فارسی روان و بی دست انداز به ناصرالدین شاه، پادشاه مخدوم خویش عرضه داشته است زیرا

ناصرالدین شاه می خواسته است که از عقاید و افکار این مؤلف انگلیسی مطلع شود.

پیش از مارکام، سرجان مالکولم انگلیسی نخستین کتاب منظم تاریخ ایران را در عهد فتحعلی شاه به انگلیسی تألیف کرده بود و کتاب مارکام دومین کتابی بود که در تاریخ ایران به انگلیسی نوشته می شد[6] و چون قسمتی از آن مربوط به دورهٔ ناصرالدین شاه می بود طبعاً شاه بر آن شده بود که از مطالبی که در آن کتاب در بارهٔ خود او و سلسلهٔ قاجارست مطلع شود و نتیجةً از منابع عقاید مأموران انگلیسی آگاهی بیابد.

اهمیت کار مارکام در این است که تاریخ ایران را همراه وقایع مرتبطی که در آسیای میانه و افغانستان و خلیج فارس روی می داد، در مطالعه گرفته و حوادث سیاسی و نظامی این سه منطقه را با قضایای داخلی ایران همزمان و همداستان سنجیده و بر اساس مجموعهٔ جریانهای «منطقه ای» عقاید و نظرهای تاریخی و سیاسی خود را بیان کرده است.

از ترجمهٔ میرزا رحیم، تاکنون دو نسخه دیده شده است:

۱ــ نسخهٔ شمارهٔ ج/۳۲۷ مجموعهٔ کتابخانهٔ حقوق (کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران) که مأخذ چاپ کنونی است. نسخه به خط خوشنویسی نوشته شده و در ۱۹۰ صفحه است. (فهرست آنجا تألیف محمدتقی دانش پژوه، ص ۳۲ - ۳۳).

این نسخه بر نسخهٔ دیگر برتری دارد. زیرا نسخه ای است حاوی ملاحظات و تصحیحاتی که مترجم به خط خود در آن کرده و از روی این نسخه است که نسخهٔ مخصوص ناصرالدین شاه پاکنویس و تهیه شده است. عکس چند صفحه از آن برای نمونه به چاپ می رسد تا نحوهٔ دستکاریهای مترجم دیده شود.

این نسخه چنانکه پیش از این گفته شد متعلق به مرحوم حاجی مخبرالسلطنه هدایت بوده و برای کتابخانهٔ حقوق در سال ۱۳۳۵ خریداری شده است و همان زمان پشت آن یادداشت شده بود.

در پایان این نسخه مترجم یادداشتی دارد که عکس آن را در اینجا می آورد و درین یادداشت مطرح است که روز پنج شنبه ۱۵ جمادی الاولی مطابق ۱۴ مارس ۱۸۸٤ از ترجمهٔ

٦ــ «شجرهٔ» تاریخ نگاری انگلیسها در بارهٔ تاریخ ایران عبارت است از: سرجان مالکولم، کلمنت مارکام، سر پرسی سایکس، تاریخ ایران کمبریج.

گذشته از این انگلیسیان در بارهٔ اجزاء تاریخ ایران تألیفهای متعدد دارند و نام رالینسون، واتسن، لکهارت، بوسورث، سیوری، پری قابل ذکرست.

تاریخ مملکت ایران و سلطنت سلسله جلیله قاجاریه

شرح سلطنت آقا محمد شاه غازی

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین والصلوات والسلام علی خیر خلقه وخاتم رسله ووصیه وآله واولاده علیهم السلام

مصنف این مختصر تاریخ مارخام که از اهالی انگلستان و نایب وزارت امور خارجه دولت انگلیس است تاریخ کل شاهنشاهی ایران را بطور اختصار از پیشدادیان تا سال بیست و پنجم سلطنت شاهنشاه جم اقتدار ولی النعمت بی جدار ما خلد الله ملکه و دولته بزبان انگلیسی نگاشته

این اقل خانه زادان و غلام زادگان رحیم ابن حکیم الممالک حسب الامر قدر قدرت شاهنشاه ارواحنا فداه امروز فقط ترجمه تاریخ سلطنت سلاطین با اقتدار و خسروان کیومرث اعتبار سلسله جلیله قاجاریه می پردازد و چون بتوفیق یزدان پاک از ترجمه آن فراغت حاصل نمود این خدمت ناقابل در آستان ملائک پاسبان حضور در ربار دستور اعظم صدارت اعظمی جناب صاحبقران بیمن عفو و اغماض کریمانه مقبول نماید آنچه بترجمه آنکه باز گذاشته خواهد پرداخت و شرح احوال مصنف و مترجم را انشاء الله تعالی بزودی آن هر دو را در ابتدای جلد ثانی که جلد اول کتاب خواهد شد خواهد نگاشت و بالله التوفیق و علیه التکلان

مصنف [illegible]

[illegible]

www.irebooks.com کتابخانه امید ایران

تاریخ ایران — شرح سلطنت فتحعلیشاه قاجار

قصر قاجار: تمام این عمارت از آجر پخته ساخته شده است و حوضهای آب و فواره‌های متعدد دارد و در پایین تپه باغ بسیار وسیعی است که درختان چنار و سرو و گلهای زیاد دارد و از بالای این عمارت شهر طهران و دهات و مزارع حوالی آن نمایان است. ۲۱

شاهنشاه قاجار به شکار و تیراندازی میل زیاد داشته و لکن به جمع کردن زر و نقره خیلی مایل بوده. ایران را وطن خود نمی‌دانسته بلکه آن را مملکت شخصی خود می‌پنداشته و در صدد استحکام سلطنت و اقتدار خود بوده و مالیات بیشتر از رعیت اخذ می‌کرده [illegible] ایران است و حکمران ایالات نیز بدین منوال رفتار می‌کردند. و نتیجه آن بود که در عهد فتحعلیشاه ~~[illegible]~~ قاجاریه ضعیف شده و بعد از قاجاریه ~~[illegible]~~ شد. با وضع این چنین سلطنت مقصود واضح است که بزرگان مملکت [illegible] در فکر خود باشند و در حرکات و گفتار خود باید ملاحظه رفتار کنند و هر کس کتاب [illegible] آن باشد که او وسایل برای حفظ [illegible] در این صورت [illegible] رشوه و تحفه لازم و ملزوم این کار است.

اما بعضی از ایالات در حکام [illegible]

[illegible] بیشتر

خلف [illegible]

در این عهد از اقتدار علمای ایران خیلی کاسته شده است منصب صدر الصدور یا رئیس العلما که در عهد سلاطین صفویه منصب جلیل القدری بود نادرشاه منسوخ نمود و اکنون معتبرترین علمای ایران امام جمعه اصفهان است و بعد از مجتهدین و شیخ الاسلام و ملاها هستند و درجه و رتبه ایشان کمتر از آن است که در عهد شاه عباس کبیر بود.

در شهرهای بزرگ ایران مدارس بسیار ساخته شده است و اختیار آنها به دست علمای شهر است. بنای مدرسه مثل بنای کاروانسرا محوطه است که چهار دور آن اطاق ساخته‌اند و در وسط حوض و باغچه دارد و هر مدرسه از [illegible] موقوفه دارد.

در این مدرسه‌ها طلاب صرف و نحو زبان عربی و تفسیر قرآن و علم فقه و اصول [illegible] می‌کنند. هر صبح درس دادن مدرسین آنست که طلاب چند سطر از آن کتابی که درس دارند [illegible] می‌خوانند.

آن است که [illegible]

[illegible]

۱- اصل = [illegible]

بزرگان سیستان مرزبانی در نهایت بزرگی و خوشی و خون خوارتر

شرح احوالات مملکت سیستان

این سیستان از ملکات ملحقه هرات آسته شده و حکومتی مستقل داشته ~~[illegible]~~ ۹۶/

خود ایستاده چنانکه در سنه یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری که دکتر فوربس انگلیس به سیاحت به سیستان رفته بود

علی خان حکمران آنجا دکتر مشارالیه را بدست خود به قتل رسانید در سال یکهزار و دویست و هفتاد

و یک هجری علی خان به دولت ایران پناه جسته بطهران رفت و خواست که در حمایت دولت علیه ایران باشد

یکی از شاهزاده خانمهای قاجار را که دختر محمد شاه بود خواستار شد

~~در این مقاله که جغرافی و احوالات ممالک وسط آسیا را ذکر کردیم بدین جهة بود که تاریخ حالیه~~

~~ایران یعنی از زمان جلوس شاهنشاه مبرور مغفور محمد شاه غازی طاب ثراه بر تخت سلطنت~~

~~در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری (مطابق سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی) الی کنون دائم~~

~~در ورزش باشد از یکطرف به واسطه حرص و طمع سلاطین قاجار و از طرف دیگر به واسطه همسایه بودن~~

~~ایشان (دولت روس) با تاریخ حالیه ایران با تاریخ ممالک وسط آسیا مخلوط شده بنحویکه بدون~~

~~اطلاع~~ بر جغرافی ممالک وسط آسیا فهم تاریخ ایران بسیار مشکل است

نکاح ... معزا الیها با کمال ... شاهزاده خانم [illegible]

از آنجا که تاریخ حالیه مملکت ایران یعنی از سنه هزار و دویست و پنجاه و یک هجری
(مطابق یکهزار و هشتصد و سی و پنج مسیحی) ابتدای جلوس شاهنشاه مبرور مغفور حاجی
محمد شاه غازی طاب ثراه بر تخت سلطنت ایران از یک طرف به واسطه حرص
و طمع سلاطین سلسله جلیله قاجاریه و از طرف دیگر به واسطه همسایه
بودن ایشان (دولت روس) با تاریخ ممالک وسط آسیا و حوادثی
که در آن نواحی روی داده مخلوط و بسته است بقسمیکه مطلقا بدون اطلاع
بر جغرافیای ممالک وسط آسیا فهم تاریخ ایران در نهایت دشوار است
بدان جهت ما در مقاله گذشته مختصری از جغرافیا و احوالات ممالک وسط
آسیا ذکر نمودیم و هم اکنون به ذکر سلطنت پادشاه بزرگ محمد شاه غازی میپردازیم

تاریخ ایران از شروع سلطنت محمد شاه غازی قاجار

فصل چهارم از تاریخ مملکت ایران

در ذکر احوالات ایام سلطنت شاهنشاه مبرور مغفور ماضی محمد شاه غازی طاب الله ثراه

بعد از فوت خاقان مغفور فتحعلی شاه، محمد شاه که ولیعهد دولت بود مقدر نشد که بدون زحمت بر تخت سلطنت ایران جلوس نماید ۳ ~~از جمله [illegible] فتحعلی شاه [illegible] سلطنت [illegible]~~

~~خیلی تعجب است که از اولاد شاهنشاه [illegible] سلطنت نشد [illegible]~~

~~زمان سلطنت شاهنشاه مغفور شاهزادگان هر یک [illegible] داشته [illegible]~~

~~پادشاه کسی پذیرا نبودند~~

۳ فتحعلی شاه که زیاده از پنجاه پسر و نواده داشت که در تمام ممالک ایران حکمران بودند هر نفر از آنها همیشه دعوی سلطنت داشتند وضعی محمد تعجب و حیرت آور است که از میان تمام این شاهزادگان [illegible]

در وقتیکه فتحعلی شاه بدار البقا پیوست محمد شاه در تبریز بودند شهزادگان تهیه دیدند که بدار الخلافه بروند شاهزاده مغرور که [illegible] در شهرهای [illegible] با جلال و شوکت یک سلطنت علی میرزا برادر اعیانی عباس میرزا که ملقب بظل السلطان بود و حکمرانی دار الخلافه را داشت بعد از فوت پدر دعوی سلطنت نمود و امین الدوله صدر اعظم فتحعلی شاه خلد آشیان [illegible] او بود. از طرف دیگر شاهزاده حسینعلی میرزا حکمران فارس ملقب بفرمانفرما هم تصور کرد که تخت و تاج ایران حق اوست و در شهر شیراز اعلان کرد که بعد از خاقان مغفور سلطنت ایران [illegible] اوست. حسینعلی میرزا شخص لایق و با استعداد بود ولکن [illegible] دولت و بهره فراوان داشت

حکمرانی مینمودند چنانچه [illegible] بعد از پدر ادعای دعوی تاج و تخت ایران نمود

و اما محمد شاه [illegible] پدرش عباس میرزا بود [illegible] از بزرگان رجال نظامی ایران

بر طبق [illegible]

خاتمهٔ کتاب تاریخ

۱۴۷

شخص وقتی در عالم خیال بتصور در میآید از پادشاهان قدیم و مقتدر ایران و پهلوانان شجاع رستم و دیو ... و شیرزنان دلاور ... و شورای مهم ... تمام تاریخ که شرح آنها و منظره میآید ... در مقابل ... ایران کشور ... میتوانند خیال کنند که پادشاهان بزرگ ایران در کنار شط ... عمارتهای رفیع ... داشته ... شخص در عالم خیال محو میآید ملاحظه میکند که اکنون عظمت ایران زوال گرفته و از هر جهت مملکت خراب و ویران شده و اهالی آن در فقر و بدبختی مستغرق گشته اند

همانطوری که در مقدمه تاریخ ایران ... میشود از قصه‌های رستم و افراسیاب و پهلوانان ایران و ضحاک و دیو و وقایع زمان زردشت و عهد طلائی هخامنشیان ساسانیان و عهد شعراء و ائمه از صفویه و عظمت شاه عباس کبیر رشته تاریخ انسان را کشیده به عصر حاضر و دوره سلطنت قاجاریه و ظلمت و خرابی مملکت ایران

این مملکت وسیع را در ۱۵۰ از ...

[illegible]

... و عظمت ... و حکمت ... [illegible]

کتاب فراغت یافته است[۷].

۲ــ نسخهٔ شمارهٔ ۲۰۲/ف در ۲۴۱ برگ به قطع وزیری مورخ جمادی‌الاولی ۱۳۰۱ به خط نسخ خوش و به آرایشهای پادشاهانه[۸]، در کتابخانهٔ ملی ایران.

* * *

ملاحظاتی که دربارهٔ متن قابل ذکر است:

□ گاه در ضبط اسامی خاص دچار اشتباه شده. این موارد را در حواشی قید کرده‌ام. ممکن است که این موارد ناشی از غلط چاپی باشد. بطور مثال قائن بصورت Kazn آمده و چناران بصورت Chasaran (هر دو صفحهٔ ۴۰۳ انگلیسی).

□ مطالبی که مؤلف دربارهٔ طوایف ایرانی کردها، لرها، ترکمنها آورده اغلب زادهٔ نظریات اوست و گاه برآمدهٔ ذوق مترجم که لفظ متناسب نیافته. گاه استنباطهای مؤلف نظرگاه شخصی اوست و درچنین موارد هیچ گاه پذیرفتنی نیست.

□ مؤلف در آوردن شجرهٔ انساب‌وسلسله، امرای خلیج‌فارس اشتباهات و تسامحهایی دارد.

ملاحظاتی که دربارهٔ ترجمه گفتنی است:

□ مترجم هر جا که اعداد و ارقام نزدیک به یک عدد سرراست (به اصطلاح فرنگی «روند») است آنها را عوض کرده،

□ مترجم کاملاً آداب بیان و لحن تشریفاتی دربار ناصرالدین‌شاه و بطور کلی اسلوب مطلوب و ذوق عمومی ایرانیان را در آن روزگار رعایت کرده و مصلحت بینی های معتاد را لازم دانسته و در متن هر کجا که بایسته بوده است جمله های دعائی، و القاب پادشاهی و صفتهایی چون «باذل» و «عادل» را اضافه کرده و به ناگزیر از افزودن کلماتی که لازمهٔ نگارش مدیحه‌پردازی است خودداری نکرده است و درذکر بزرگان، سوم شخص جمع را به کار بسته، عباراتی را بر افزوده تا مترجم از اتهام برکنار بماند. در رعایت اینگونه تصرفات ناچار ذوق و اخلاق شاه و سلیقهٔ عمومی و اوضاع و احوال مملکتی بنابر اقتضای مطلب مورد نظر مترجم بوده‌است. به طور مثال قسمتی را که مربوط به امیرکبیرست با توجه به

۷ــ در اینجا باید توجه بینندگان را به رقم فرنگی امضای او جلب کنم که لفظ «فرزانه» را همراه نام «میرزا رحیم» آورده است و این نامی است که بعدها اخلاف و اقوام خاندان میرزا علینقی حکیم‌الممالک آن را نام خانوادگی خویش ساختند و به «فرزانه» موسوم شدند. ظاهراً ناصرالدین در تعریف رحیم او را «فرزانه» خوانده بود (بامداد).

۸ــ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی. تألیف سیدعبدالله انوار. جلد اول ۱۳۴۳. صفحهٔ ۲۰۰ــ۲۰۱

[illegible]

هو الله تعالی شأنه العزیز

[illegible]

امید از خداوند تبارک و تعالی چنان دارم که در عوض
این زحمت جزای خیر عطا شود انشاالله

و انا العبد العاصی رحیم

[illegible]

14 March 1884 Tehran

Mirza Rahim Faizana.

وضع روز پرداخته و الفاظ مناسب زمان در ترجمه اختیار کرده است.

□ در برگرداندن اسامی خاص بعلت عدم اطلاع و آشنایی (مخصوصاً در فصل خلیج فارس) دچار اشتباههایی شده است. من کوشیده‌ام که با مراجعه به مآخذ صورت صحیح را در متن و شکل غلط را در حاشیه بیاورم. از این قبیل است:

عتبی (به جای عتوبی)، سوینی (به جای ثوینی)، مزیره (به جای مصیره)، جوازم (به جای جواسم)، حیط (به جای هیت)، جلعد (به جای جلندی).

□ گاهی مترجم یک اسم از مؤلف فوت شده مثلاً امیرآباد را به امیرآباد چناران اصلاح کرده (ص ۴۰۷ متن انگلیسی= متن فارسی) و حتی مطلبی کوتاه که جنبهٔ پاذرهری دارد برای رفع اشکالات زمانه بر متن افزوده است.

□ مترجم مقداری از مطالب را از متن و حاشیه، هر جا که به نظر خود زائد دانسته برداشته و کوشش اش بر آن بوده است که واقعاً به اصل مطلب صدمه‌ای وارد نشود.

□ مترجم در پاره‌ای از موارد مطالب حاشیه را به متن وارد کرده است.

□ اسامی خاص ارو پائی، معمولاً بهمان ترتیبی که مترجم آورده در چاپ رعایت شد و برای آنکه خوانندگان بتوانند شکل اصلی را بیابند به حروف لاتین در فهرست اعلام چاپ شده است.

□ مترجم سنوات مسیحی کتاب را به سنوات قمری برگردانده و در بعضی جاها هر دو را ذکر کرده است ولی متأسفانه در تطبیق سنوات بر او اشتباهاتی روی داده است که چون بر هم زدن روش کار او درست نمی نمود بر همان وضع و حال باقی گذارد.

طبعاً این گونه ترجمه نمونه‌ای است روشن از روشی که در آن عهد مرسوم بوده و بسیاری از کتابها را به همین ترتیب از زبانهای خارجی به فارسی ترجمه می کرده‌اند و عجیب اینجاست که مترجم کتاب حاضر این ترجمه را با تصرفاتی که در آن روا دانسته است «تحت اللفظی» می نامد.

دربارهٔ مترجم

میرزا علینقی حکیم الممالک که پسر حاج آقا اسمعیل پیشخدمت فتحعلی شاه و محمدشاه و بعد پیشخدمت باشی سلام ناصرالدین شاه (مشهور به جدیدالاسلام) بود در مدرسهٔ دارالفنون علم طب آموخت و مقداری هم در فرانسه (در سفری که در هیأت سفارت امیرنظام گروسی به پاریس عضو بود). از سال ۱۲۸۴ ندیم وحکیم شاه بود و به مناصب و مقامات

دولتی مهم رسید تا آنکه در سال ۱۳۲۱ درگذشت[۹] از نوشته های او آنچه می شناسیم شرح نخستین سفر شاه به مشهد است که به چاپ رسیده (۱۲۸۹) و دیگر ترجمهٔ زبدة الحکمه تألیف پولاک (۱۲۷۲) است.

میرزا علینقی حکیم الممالک نه دختر و پنج پسر داشت و فرزند ارشدش رحیم بود (متولد ۱۲۷۳) که پس از تحصیل در تهران همراه پدرش ـ که در نخستین سفر ناصرالدین شاه به فرنگستان (در سال ۱۲۹۰) از همراهان سفر شاهانه و ملتزم رکاب بود به ارو پا رفت و در لندن به تحصیل پرداخت و پس از پنج سال در سال ۱۲۹۵ به تهران بازگشت.[۱۰]

ناصرالدین شاه در سفرنامهٔ مسافرت دوم به فرنگستان (۱۲۹۵) نام رحیم را ضمن نام کسانی که درگار پاریس به استقبال آمده بودند می آورد. نوشته است: «میرزا رحیم پسر حکیم الممالک که سفر سابق با ما بود والی حال در لندن مشغول تحصیل زبان انگلیس بوده و زبان را خوب آموخته است....[۱۱]»

میرزا رحیم پس از بازگشت به تهران دردربارآمدوشد داشت و از «نوکران» آن دستگاه شمرده می شد. اعتمادالسلطنه ذیل چهارشنبه ۲۸ رمضان ۱۲۹۸ که نام «نوکران» عزل شدهٔ در باررامی آوردنام حکیم الممالک ومیرزا رحیم پسراو راآورده.[۱۲] این عزل موقتی بود و مجدداً به خدمت بازگشتند بهرحال میرزارحیم در آن دستگاه یکی از کسانی بود که به کارهای درباری می پرداخت و ترجمه کردن از زبان انگلیسی در زمرهٔ وظایف او بود. اعتمادالسلطنه زیر اخبار روز ۱۹ جمادی الاولی ۱۲۹۸ نوشته است: «عصر میرزا رحیم پسر حکیم الممالک از طرف شاه احوال پرسی آمده بود.»[۱۳]

جای دیگر هم اعتمادالسلطنه از میرزا رحیم یاد می کند، و درین موردست که حقد و حسادت جبلی خود را نسبت به او عنوان کرده است. می نویسد: «عصر به جهت کتاب تاریخ انگلیسی که راجع به تاریخ قاجار است خانهٔ میرزا رحیم پسر حکیم الممالک رفتم. علم چه خوب است. این سگ که از قاذورات کمتر است چون انگلیسی می داند و من

۹ــ برای تفصیل به روزنامهٔ شرف شمارهٔ ٦٥ (١٣٠٦) صفحهٔ ٢ــ٣ مراجعه شود.

١٠ــ این تاریخ را مهدی بامداد در جلد ششم صفحهٔ ٩٩ شرح حال رجال ایران آورده است و مأخذ خود را ذکر نمی کند (ذکر مأخذ مرسوم او نیست که نیست) اما با مراجعه به روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه (ص ٤٤٥ چاپ اول) معلوم می شود که مأخوذ از آنجاست.

١١ــ سفرنامهٔ دوم فرنگ، صفحهٔ ١٣٢

١٢ــ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ١١٤ (چاپ اول)

١٣ــ همان کتاب، ص ٧٦ (چاپ اول)

نمیدانم شرافتی به من دارد. طرف احتیاج من شده است.»[۱۴]

آخرین بار ذیل هشتم صفر ۱۳۰۳ نوشته است: «صبح فاتحه خوانی خانهٔ حکیم‌الممالک رفتم. بیچاره پسرش که جوان سی ساله بود و پنج سال در لندن تحصیل کرده بود به مرض سکته مرده است. با وجود تألم خاطر به خط خود فرمان مواجب پسرش را که چهارصدتومان بود در حق دو نوه‌اش می نوشت و به من التماس می کرد که مراقب باشم فرمان را نزد امین‌السلطان فرستاده بودند. اما من قبل از وصول فرمان خدمت شاه کار را درست کردم و تعجب کردم با وجود فوت همچه پسری چطور در فکر مواجب او بود.»[۱۵]

ترجمه‌های دیگر از میرزا رحیم

۱ــ ترجمهٔ سفرنامهٔ دکتر هانری لانسدل، کشیش انگلیسی در شرح مسافرت به ممالک آسیای مرکزی (۱۸۸۲) یعنی ترکستان روس (بخارا و خیوه).

نسخه‌ای از آن مورخ ۱۳۰۲ که برای ناصرالدین شاه کتابت شده بوده است به شمارهٔ ۱۴۰/ف در کتابخانهٔ ملی (تهران) نگاه‌داری می شود.[۱۶]

۳ــ شرح حال پرنس لئو پولد دوک دالبانی پسر کوچک ملکه و یکتوریا ترجمه از روی روزنامهٔ «گرافیک» مورخ ششم مه ۱۸۸۲.

نسخه‌ای از آن مورخ رجب ۱۲۹۹ که برای ناصرالدین شاه کتابت شده بوده است به شمارهٔ ۱۶۹/ف در کتابخانهٔ ملی (تهران) نگاه‌داری می شود.[۱۷]

٤ــ مراسلات امیر شیرعلی خان و ژنرال کفمان روسی (حدود شصت نامه) که از روسی به انگلیسی و از این زبان به فارسی ترجمه شده است.

نسخه‌ای از آن مورخ ۱۲۹۹ که برای ناصرالدین شاه نوشته شده بوده است در کتابخانهٔ ملی (تهران) نگاه‌داری می شود.[۱۸]

* * *

برای آگاه شدن آراء و عقاید دیگران دربارهٔ ایران و ایرانیان باید نوشته‌های اساسی و مهم را شناخت و ترجمه کرد و اگر ترجمه شده است به چاپ رسانید. ترجمهٔ این کتاب

۱٤ــ همان کتاب، صفحهٔ ۲۳٤ (چاپ اول)
۱۵ــ همان کتاب، صفحهٔ ٤٤۵ (چاپ اول)
۱٦ــ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی از سید عبدالله انوار، تهران، ۱۳٤۳. جلد اول صل ۱۳۵ــ۱۳٦.
۱۷ــ همان کتاب، صفحهٔ ۱۷۳ــ۱۷٤.
۱۸ــ همان کتاب، صفحهٔ ۲۰٦ــ۲۰۷

هم اگر چه نقل به مضمون محض است می‌بایست به چاپ می رسید، مخصوصاً ازین لحاظ که کتابهای تاریخ عصری راجع به دورهٔ قاجار را که خارجیان نوشته‌اند درست نمی‌شناسیم.[۱۹] جزین چاپ شدن این گونه کتابها نموداری خواهد بود از پیشرفتی که فن ترجمه در ایران یافته است.

لوس انجلس، نوروز ۱۳٦٤ ایرج افشار

پس ازنگارش

نکته‌ای که فراموش شد نگارش یابد این است که مرحوم مخبرالسلطنه قسمتی از این کتاب را که مربوط به خلیج.فارس و احوال وهابیهاست در کتاب «گزارش ایران» از روی نسخهٔ خطی که در اختیار داشته است عیناً نقل کرده است.

یادداشتهای پا صفحه را با افزودن «مؤلف»، «مترجم» مشخص.ساخته‌ام که هر یک از کیست و آنچه بدون ذکرْست از اینجاب می باشد.

۱۹ــ البته تاریخ قاجار واتسون دو بار ترجمه و چاپ شده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه و خاتم رسله و وصیه و آله و اولاده علیهم السلام.

مصنف این مختصر تاریخ مارخام که از اهالی انگلستان و نایبان وزارت امور خارجهٔ دولت انگلیس است تاریخ دولت شاهنشاهی ایران را بطور اختصار از پیشدادیان تا سال بیست و پنجم سلطنت شاهنشاه جم اقتدار ولی نعمت تاجدار ماخلد الله ملکه و دولته به زبان انگلیسی نگاشته.

این اقل خانه‌زادان و غلامزادگان رحیم ابن حکیم الممالک بر حسب امر قدر قدر شاهنشاهانه ارواحنا فداه امروز به ترجمهٔ تاریخ سلطنت سلاطین نامدار و خسروان کیومرث ۱ اعتبار سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه می پردازد و چون به توفیق یزدان پاک از ترجمهٔ آن فراغت حاصل نموده و این خدمت ناقابل در آستان عاکفان حضور دارا دستور اعلیحضرت همایون صاحبقرانی به یمن عفو و اغماض کریمانه به عز قبول نایل آمد به ترجمهٔ آنچه باز گذاشته خواهد پرداخت و شرح احوال مصنف و مترجم را به اقبال بیزوال ملوکانه در ابتدای جلد ثانی که جلد اول کتاب خواهد شد خواهد نگاشت. بالله التوفیق و علیه التکلان.

مصنف تاریخ پادشاهان هوشنگ نشان. سلسلهٔ جلیله را به پنج قسمت منقسم ساخته و هر قسمتی را در تلو فصلی مندرج نموده و بعضی از مطالب را که راجع به تاریخ

۱- قبل از شروع به مطلب در عرض این مختصر ناچار و لابد است که برحسب امر قدر اقدس انور همایون شاهنشاهانهٔ ارواحنا فداه در ترجمهٔ این کتاب از ترجمهٔ تحت اللفظی خارج نمی شود و بهیچ وجه در صدد عبارت‌سازی و انشاءپردازی برنمی آید و چیزی از گفته های مصنف که در کمال آزادی و جسارت و بلکه در بعضی مواقع از روی عناد نگاشته نمی کاهد و از خویشتن چیزی بدان نمی فزاید، چه مقصود از امر اقدس همایون شاهنشاهانه خلدالله ملکه و دولته از ترجمهٔ این کتاب فقط استحضار خاطر مهر مآثر خسروانه است از آنچه در آن مندرج است. در این صورت با کمال عجز و انکسار از بزرگان مملکت و اربابان علم و بصیرت معذرت می جوید که به حکم المأمور و معذور قلم عفو بر عبارات ناسلیس آن کشند و هرگاه قصوری رفته از مترجم عاجز حقیر ندانند. چه تکلیف مترجم جز اطاعت امر و ترجمه فقط نبوده است.

(مترجم)

مملکت ایران و سلطنت سلسلهٔ جلیله می باشد در پنج مقاله بیان نموده.

فصل اول: در ذکر مقدمهٔ سلطنت این خانوادهٔ جلیل و جهانگیری آقا محمد شاه غازی نور الله مضجعه.

فصل دویم: در شرح سلطنت و جهانبانی خاقان مغفور فتحعلی شاه انار الله برهانه.

فصل سیم: در ذکر ایام حکمرانی شاهزاده عباس میرزای **نایب السلطنه** نور الله مرقده در ایام سلطنت خاقان مغفور.

فصل چهارم: در بیان ایام سلطنت پادشاه مبرور ماضی محمد شاه غازی طاب ثراه.

فصل پنجم: در تفصیل ایام سلطنت و جهانداری شاهنشاه کل ممالک محروسهٔ ایران خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه غازی ادام الله ایام ملکه و سلطنته.

* * *

مقالهٔ اول: در بیان جغرافیای خلیج فارس و احوالات سادات حکمرانان مملکت عمان.

مقالهٔ دویم: در ذکر وضع جغرافیای ممالک وسط آسیا [1] خیوق و بخارا و افغانستان.

مقالهٔ سیم: صورت عهدنامه هائی که مابین دولت علیهٔ ایران و دولت بهیهٔ انگلیس منعقد شده است.

مقالهٔ چهارم: صورت عهدنامه هائی که مابین دولت علیهٔ ایران و دولت بهیهٔ روس انعقاد یافته است.

مقالهٔ پنجم: اسامی سفرای کبار و وزرای مختار دولت انگلیس و دولت روس و دولت فرانسه که به دربار دولت علیهٔ ایران مأمور شده اند.

۱ـ مقصود آسیای مرکزی است.

فصل اوّل

در ذکر ایام سلطنت شاهنشاه شهید مبرور مغفور آقا محمد شاه غازی* طاب ثراه

جلوس آن حضرت به تخت سلطنت و ایران‌مداری در سنهٔ یکهزار و دو یست و ده هجری نبوی صلواة الله و سلامه علیه (مطابق سنهٔ یکهزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی) واقع شد.

پس از آنکه ایام دولت خانوادهٔ زندیه در ایران منقرض گشت اریکهٔ سلطنت و جهانداری از آن طایفهٔ قاجاریه گردید. این طایفهٔ جلیله یکی از طوایف ترک توران زمین هستند که برخی از ایشان در معیت عساکر چنگیزخان مغول به ایران آمده در این مملکت توطن جستند.

امیر تیمور گورکان چون بر مملکت ایران استیلا یافت آنچه از این طایفهٔ جلیله در ایران متمکن بودند جلای وطن داده به مملکت سورستان[1] که عبارت از نواحی شامات است فرستاد و پس از مدتی به استدعای فاضل اردبیلی که از اعاظم علمای شیعی است در ثانی به مملکت ایران رخصت معاودت فرمود و ایشان یکی از طوایف سبعهٔ قزلباش هستند که اولین سلاطین سلسلهٔ جلیلهٔ صفو یه یعنی شاه اسمعیل را در وصول به سلطنت ایران معاونت نمودند.

از رؤسای ایل جلیل قاجار اول کسی که اسم او در تواریخ مسطور است پیر بداق خان قاجار است که در زمان شاه طهماسب اول حکومت قندهار یافته.

چون سلطنت ایران به شاه عباس کبیر صفوی رسید چنان صلاح دید که بعضی از قاجاریه را در مرو و برخی را در ایروان و قسمتی را در قزو ین و بالاخره بقیهٔ آنان را در استراباد که از ایالات ثلاثهٔ شمالی و شهر پایتخت آن در جنوب شرقی بحر خزر واقع است

۱ـ سور اسم یک قسم گل سرخی است که در نواحی شامات زیاد می رو ید و بدین واسطه آن مملکت را سورستان نامند. (مترجم)

*ـ کذا بجای آقا محمد خان. (افشار).

مکان دادند.

ایل جلیل قاجار به پنج طایفه منقسم بوده‌اند: اول یوخاری باش، دو یم اشاق باش، سیم دوه لو، چهارم شامبیاتی، پنجم قاجار قزوینی.

در سوابق ایام رئیس طایفهٔ یوخاری باش رئیس تمام ایل جلیل بوده تا زمانی که فتحعلی خان بزرگ طایفهٔ اشاق باش در خدمت شاه طهماسب ثانی عظمت یافته به سرداری قشون و ریاست تمام ایلات قاجار مفتخر آمده و بر دیگران برتری یافت و ریاست تمام طوایف قاجار از آن خانوادهٔ وی گشت.

نادر شاه افشار فتحعلی خان را مقتول ساخت. محمد حسن خان پسر وی بعد از آنکه مدتی فراری بود و در میان ترکمانان زندگانی می کرد با چند هزار سوار ترکمان در زمان سلطنت نادر شاه به شهر استراباد حمله برد و آنجا را مسخر نمود، لیکن در ثانی قشون نادر شاه استراباد را مفتوح ساختند محمد حسن خان مغلوب شده فرار نمود و به ترکستان رفت و بعد از قتل نادر شاه با یک دسته سوار ترکمان به ایران معاودت کرد و در جنگ با قشون کریم خان زند به قتل رسید.

آقا محمد خان پسر اکبر و ارشد محمد حسن خان در زمانی که پدر او شهر استراباد را محاصره نموده بود به دست قشون نادر شاه اسیر گشت. پس از آنکه نادر شاه را یکی از غلامان وی در حوالی سلطان میدان نزدیکی شهر مشهد مقدس به قتل رسانید علیقلی خان برادر زاده اش که در هرات بود بر تخت سلطنت جلوس نمود و به عادل شاه ملقب گشت و به حکم او آقا محمد خان را خصی نمودند. بعد از مدت قلیلی آقا محمد خان از حبس عادل شاه فرار نموده به خدمت پدر خود محمد حسن خان شتافت.

زمانی که محمد حسن خان به دست قشون کریم خان مقتول گشت آقا محمد خان به کریم خان تسلیم شد و او را به شیراز بردند و کریم خان را با وی مهری خاص بود و نظر به کمال فراست و کیاست که در ناصیه اش مشاهده می نمود «پیران و یسه» اش می نامید (وزیر با تمهید افراسیاب).

چون کریم خان در شیراز رحلت نمود آقا محمد خان معجلاً به مازندران شتافته و در آنجا از جهت خود قشونی فراهم نمود و پس از مدت ده سال جنگ و جدال آخر الامر شهر کرمان را مسخر کرد و لطفعلی خان زند را که داعیهٔ سلطنت داشت به قتل رسانید و در سنهٔ یکهزار و دو یست و ده هجری مستقلاً شاهنشاه ایران گشت و حاجی ابراهیم کلانتر شهر شیراز را که در غیاب لطفعلی خان دروازهٔ شهر را به روی حضرت پادشاهی گشوده و باعث

سلطنت او گشته بود به سمت وزارت خویش برگماشت.

قبل از آنکه آقا محمدخان در سلطنت ایران مستقل شود با روسها که دشمن قوی دولت ایران هستند مسئله در میان داشتند و شاهنشاه قاجار در آن مسئله به روسها فایق گشتند.

دراول فصل تابستان سنهٔ یکهزارویکصدونودوهفت هجری (مطابق ماه ژوئیه سنهٔ یکهزار و هفتصد و هشتاد و یک عیسوی) ووانو یچ روس با چند فروند کشتی از حاجی طرخان به استراباد آمد. آقا محمدخان در آن وقت درنواحی استراباد تشریف داشتند ووانو یچ از ایشان استدعا نمود که اذن بدهند روسها در سواحل استراباد در یک محل مناسبی یک عمارت دارالتجاره بنا نمایند که تجار روس به سهولت در آنجا مشغول امور تجارتی باشند. آقا محمدخان چون دیدند که به زور نمی توانند روسها را از استراباد بیرون کنند و خواهش ایشان را قبول نفرمایند بر آن شدند که به وسیلهٔ تدبیر دیگر روسها را از آن سواحل دور نیمایند. پس به ووانو یچ و روسها در ظاهر اذن دادند که دارالتجاره‌ای که می خواهند بنا نمایند.

روسها در عوض دارالتجاره در دوازده فرسنگی شهر استراباد قلعهٔ بسیار محکمی بنا نمودند و هجده عرابه توپ با قورخانه در آنجا گذاردند. بعد از اتمام قلعه آقا محمد خان به تماشای عمارت روسها رفتند و در مراجعت به منزل ووانو یچ و صاحب منصبان ایشان را به شام دعوت فرمودند و چون تماماً به محل دعوت حاضر شدند تمام ایشان را بر حسب امر ملوکانه مأخوذ و محبوس داشتند و مقرر آمد هرگاه قلعه ای که ساخته اند فوراً خراب نکنند و تو پهای خود را با آنچه در ساحل استراباد دارند نبرند جان و مال آنها در معرض خطر خواهد بود.

و وانوو یچ می دانست که فرمایشات شاهنشاه قاجار هرگز تخلف ندارد. از همانجا به کارگزاران خود دستورالعملی نوشت که تو پخانه و لوازمی که در قلعه دارند به کشتی حمل کنند و قلعه را خراب نموده منهدم سازند. پس از انهدام قلعه پادشاه ایران روسها را آزاد نموده و با تهدیدات و فرمایشات خشن ایشان را به سمت روسیه باز پس فرستادند.

در مدت مدیدی که آقا محمدخان با بزرگان خانوادهٔ زندیه بجهت تحصیل سلطنت جنگ می کردند ایالات گیلان و مازندران و استراباد را مرکز سپاه خود قرار داده بودند و قشون ایشان در شهر ساری جمع بودند. این سه ایالت در سواحل جنوبی بحر خزر واقع شده اند و جنوب این ایالات به رشتهٔ مرتفع کوه البرز منتهی می شود.

[استراباد و مازندران]

ایالت استراباد در سمت شمالی منتهی می شود به بحر خزر و رودخانهٔ گرگان که اراضی آنجا را از صحرای تراکمه منفصل نموده است. رودخانهٔ گرگان از سمت شمال جبال خراسان جاری است و دره‌های آنجا را سیراب می کند و تا آنکه به بحر خزر می رسد همه جا از وسط جنگل بلوط و قزل آغاج و موستان عبور می نماید. اراضی آن تمام لاله‌زار و گلستان است و در هر دو طرف رودخانه چمنها و جنگلهای بسیار خوب دارد.

شهر استراباد که مرکز سپاه ایل جلیل قاجار بوده قلعهٔ محکمی دارد که یک فرسنگ دور آن است و در اطراف شهر جنگل انبوه تا پشت قلهٔ شهر آمده است. خانه های استراباد همه از چوب ساخته شده است و بام آنها از سفال قرمز مفروش گشته و در بعضی از خانه ها بادگیرهای بسیار مرتفع بنا شده و عمارات فوقانی عالی دارد. بازارهای شهر استراباد نیز سقف سفالی دارد بر خلاف بازار سایر شهرهای ایران که از آجر پوشیده شده است. کوچه های شهر استراباد همه سنگ‌فرش است و هر خانه یک باغ پر اشجار از قبیل چنار و سرو و أشجار مثمره دارد.

دورنمای شهر استراباد از قلهٔ کوهی که در آن حوالی واقع است منظرهٔ بسیار خوب دارد. در سمت جنوب شرقی شهر رشتهٔ کوه البرز است که همیشه برف دارد و اکثر اوقات مه روی کوه را گرفته است.

رودخانهٔ گرگان در سمت شمال شرقی استراباد واقع است. دهات بسیار در اطراف رودخانه بنا و دائر شده است و جنگل استراباد در کنار رودخانهٔ گرگان منتهی می شود به کویر ترکستان. در سمت شمال غربی استراباد اراضی مزروع ایالت مازندران و جنگل سواحل بحر خزر واقع شده است.

ایالت مازندران از سمت شرقی به استراباد و از سمت غربی به گیلان منتهی می شود. عرض این ایالت بیشتر از ده فرسنگ است و چند رودخانهٔ عظیم که از جبال البرز جاری است از وسط مازندران عبور نموده داخل بحر خزر می شود. در تمام این مملکت جنگلهای معتبر و اشجار و گیاه و گل و لاله فراوان می باشد.

راه از استراباد به ساری که شهر پایتخت مازندران است جادهٔ سنگ‌فرشی است که شاه عباس کبیر ساخته و با آنکه از زمان شاه عباس تا کنون که قریب به دو یست و شصت سال است این راه بهیچوجه تعمیر نشده در کمال خوبی باقی مانده و در حقیقت بدون این راه سنگ فرش محال بود کسی بتواند در جنگل و باتلاق مازندران عبور نماید. در عرض این

جاده دهات و جنگل و باغات و اراضی مزروعه واقع است.

شهر اشرف که شاه عباس کبیر بدانجا میل داشت و قصر سلطنتی در آنجا بنا نموده بود اینک مخروبه است.

شهر ساری که پایتخت مازندران است قلعهٔ محکم و خندق عمیق دارد و دور آن تقریباً سه ربع فرسنگ می شود. خانه های این شهر از آجر ساخته شده و از سفال قرمز و سبز مسقف و پوشیده است. در کوچه ها و در خانه های شهر اشجار مرکبات و باغات میوه جات فراوان است.

مدتی که آقا محمدخان برای وصول به سلطنت ایران جنگ می کردند چند سال در شهر ساری متمکن بودند و در آنجا یک قصر سلطنتی بنا نمودند. در دیوانخانهٔ این عمارت یک تالار آینه کاری ساخته شده و به دیوارهای آنجا تصویر فتوحات شاه اسمعیل صفوی و نادر شاه افشار نقش شده است.

در حوالی شهر ساری برج بسیار عجیبی ساخته شده که بنای خیلی قدیم است و شبیه به معبد گبرها می باشد. بعضی از سیاحان انگلیسی که به مازندران مسافرت کرده اند نوشته اند که این برج محتمل است که از بناهای سلاطین دیالمه باشد.

اهل مازندران این برج را گنبد سلم و تور می نامند. سی ذرع ارتفاع دارد و دور آن ده ذرع می شود. تمام این برج از آجر و گچ ساخته شده است. در بیرون برج کاشی کاری بوده و روی آن خطی نوشته بوده اند. در سنهٔ یکهزار و دو یست و پنجاه و دو هجری (مطابق سنهٔ یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی) وقتی که کلنل استوارت انگلیسی به شهر ساری مسافرت نموده بود گنبد سلم و تور را مخروبه یافته بود.

در چند فرسنگی سمت غربی شهر ساری خرابه های عمارت سلطنتی فرح آباد نمایان است. شاه عباس کبیر صفوی در سنهٔ یکهزار و چهل و پنج هجری (مطابق سنهٔ یکهزار و ششصد و بیست و هشت عیسوی) در این عمارت وفات نمود.[1]

راه از ساری به فرح آباد از وسط جنگل و اراضی مزروعه عبور می کند. عمارت فرح آباد در وسط یک باغ مشجر وسیعی ساخته شده بود و حوالی آن تمام چمن زار بوده است و یک برج بسیار مرتفعی داشته که شاه عباس کبیر از بالای آن برج بحر خزر را تماشا می کردند.

۱ـ شاه عباس در ۱۰۳۸ درگذشت.

در پنج فرسنگی شمال غربی شهر ساری در کنار رودخانهٔ بابل[1] شهر معتبر بار فروش واقع شده. اطراف شهر تمام جنگل مرکبات است. این شهر بازارهای عالی و ده کاروانسرای معتبر دارد.

در نزدیکی شهر بار فروش دریاچه‌ای است که دور آن یک فرسنگ می شود و در وسط آن تپهٔ خاکی دارد جزیره مانند که شاه عباس کبیر در روی آن باغی ساخته است. اشجار مرکبات و اقسام گل و ریاحین و درختان سرو زیاد دارد. قلهٔ برف دار کوه دماوند در آنجا نمایان است. این دریاچه به «بحرالارم» موسوم است. از ساحل به باغ یک پلی چوبین ساخته‌اند. اطراف دریاچه تمام بید مجنون است و نیلوفر بسیار در آنجا می روید. در دهنهٔ بابل که رودخانهٔ بار فروش است قریهٔ مشهد سر[2] واقع است و یکی از بنادر بسیار معتبر دریای مازندران می باشد.

سواحل جنوبی بحر خزر همه جنگل است و باتلاق و انار جنگلی زیاد دارد. اقسام ماهی از «آزاد» و غیره در این سواحل دریا به دست می آید. محمد حسن خان قاجار در روی رودخانهٔ بابل در نزدیکی شهر بار فروش پل بسیار معتبری ساخته است که هشت چشمه دارد.

در شش فرسنگی بار فروش در کنار رودخانهٔ هراز شهر آمل[3] بنا شده است. در نزدیکی شهر آمل مدفن امامزاده‌ای است موسوم به امامزاده مطلب[4]. شاه عباس کبیر بقعه‌ای از جهت آن حضرت در آنجا بنا نموده است.

سرچشمهٔ رودخانهٔ هراز دامنهٔ کوه دماوند است. این رودخانه از کوهستان و جبال لاریجان عبور نموده به آمل می رسد و از آنجا وارد بحر خزر می شود. اسک[5] پایتخت لاریجان قریه‌ای است و در کمر کوهی واقع است که از شعبات کوه دماوند است و آب هراز از زیر این کوه عبور می کند. در اسک و لاریجان چشمه‌های آب معدنی آهن و گوگرد و غیره زیاد است و از جهت بعضی از امراض این آبها نفع کلی دارند. چشمهٔ گوگردی

۱ـ اصل: بهاوال، تلفظ غلطی است از بابل و رود بابل. در تداول عامه «باول رود» استعمال دارد و چون آن کلمه به انگلیسی رفته و توسط مترجم فارسی برگردانده شده چنین صورتی یافته است. همه موارد به «بابل» عوض شد.

۲ـ اصل: مشهدی سر.

۳ـ اصل در همه موارد: عامل.

۴ـ در متن انگلیسی «مطلب» ندارد و یکی از اخلاف علی ذکر شده.

۵ـ اصل: عسک در همه موارد.

آبگرم لاریجان تقریباً دو سنگ آب است که از زیر کوه دماوند جاری است و شدت حرارت آن به درجه ای است که چون تخم مرغی در او نهند به فاصلهٔ ربع ساعت پخته شود.

زیادی جنگل و باتلاق مازندران موجب گرمی هوا و حدوث امراض مختلفه است و در فصل تابستان در آنجا ماندن بسیار مشکل است. بیشتر از اهل مازندران در این فصل به ییلاقات لاریجان و کوهستان البرز می روند. مردمان مازندران خیلی وجیه و صبیح هستند و تربیت فطری و طبیعی دارند.

دارالمرز گیلان

ملک مازندران در سمت غربی منتهی می شود به ایالت گیلان که نیز در ساحل بحر خزر واقع شده و پنجاه فرسنگ امتداد دارد و یک قطعه از بلوک و کوهستان طالش که اهل آنجا طوایف وحشی بی تربیت[1] هستند جزو ایالت گیلان می باشد.

تمام ایالت گیلان جنگلستان است و جنگل در خط ساحل بحر خزر به قسمی انبوه است که آسمان در آنجا هویدا نیست. در بعضی از مکانها جنگل را بریده اند واراضی آن را شلتوک و درخت توت می کارند و هوای آنجا در فصل تابستان گرم و ناسالم است و تب و نوبه زیاد می شود. اهل گیلان در فصل تابستان ناچار به ییلاق کوهستان می روند و در فصل زمستان مراجعت می کنند.

شهر رشت که پایتخت مملکت گیلان و یکی از شهرهای معتبر ایران است در دو فرسنگی بحر خزر واقع است و از آنجا به استراباد یکصد فرسنگ مسافت است. خانه های شهر رشت از آجر قرمز ساخته شده واز سفال قرمز پوشیده گشته است و کوچه ها تمام سنگ فرش است. در ایالت گیلان ابریشم زیاد عمل می آید و بازار فروش آن شهر رشت است. تجارت معتبر گیلان با روسیه ابریشم است.

راه از رشت به انزلی که بندر گیلان است در ساحل بحر خزر از وسط جنگل انبوه عبور می کند. رودخانهٔ رشت وارد می شود به مرداب انزلی. در دهنهٔ رودخانه قریه ای است موسوم به پیره بازار. مال التجاره از پیره بازار به قایق حمل می شود و از مرداب عبور نموده به انزلی می رسد. این مرداب ده فرسنگ طول دارد و سه فرسنگ عرض وازیک بوغازی[2] که

۱ـ مؤلف به زعم خود چنین صفات نابجایی به کار برده و مترجم به رعایت امانت همان مطلب را ترجمه کرده است.
۲ـ (=بغاز)

پانصد ذرع عرض دارد منتهی می شود به بحر خزر. عمق این بوغاز به قسمی است که هر کشتی کوچک می تواند از آنجا عبور نماید.

شهر انزلی در سمت غربی این بوغاز واقع است و سه کاروانسرای معتبر دارد و کشتیهای تجارتی روس در بادکوبه و حاجی طرخان به بندرانزلی می آیند.

* * *

اهل این سه ایالت معتبر ایران یعنی گیلان و مازندران و استراباد دولتخواه آقا محمدخان بوده اند. پس از آنکه لطفعلی خان زند در کرمان به قتل رسید و سلطنت ایران شاهنشاه قاجار را مسلم گشت برای آنکه به استراباد و مازندران همیشه نزدیک باشند شهر طهران را پایتخت خویش مقرر فرمودند. این شهر در دو فرسنگی کوه البرز واقع است.

آقا محمد شاه در ابتدای سلطنت جنگها کردند و خانوادهٔ زندیه را منقرض نموده دشمنهای خود را دفع نمودند و بعضی از اقوام خود را که مخرب سلطنت و دولت بودند به هلاکت رساندند و مملکت ایران را منظم کردند و حکمرانی مملکت فارس را به شاهزادهٔ جوان فتحعلی خان برادر زادهٔ اعیانی خود واگذار داشتند و نیابت سلطنت و ولیعهدی را به ایشان مفوض فرمودند.

روسیه

مادامی که در داخلهٔ ایران جنگ واغتشاش بر پا بود دولت روس روز به روز بر اقتدار خود افزود و سلاطین روسیه ایالات معتبر مملکت ایران را که در سمت جنوب جبال قفقاز واقع شده اند طمع کردند.

امپراطریس روسیه کاترین دوم معروف به «خورشید کلاه» در زمان آقا محمد شاه در سنت پطرربورغ سلطنت می کردند و ایشان خیلی حریص بودند که ممالک روسیه را از اطراف وسعت بدهند و برای تحصیل این مطلب به رشوهٔ زیاد و تحریک بالاخره به زور مردم ممالک همسایه روسیه را کاترین به تحت فرمان خود می آورد.

در سنهٔ یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری (مطابق سنهٔ یکهزار و هفتصد و هفتاد عیسوی) بعضی از رعایای روسیه از ظلم و تعدی دولت شورش کردند. دو طایفهٔ قلماق وتاتار که در حاجی طرخان سکنی داشتند و از محصول گاو و گوسفند و حاصل زراعت آنجا معاش خود را تحصیل می کردند و چندین سال ظلم وتعدی عمال روس رامتحمل شدند تا آنکه در ایام سلطنت کاترین یک نفر از صاحب منصبان قشونی موسوم به کیشن سکوی

رئیس قلماقها را که شخص پیر مرد سالخورده‌ای بود و به دولت روس خدمتها نموده بود به ضرب تازیانه شکنجه ساخت. قلماقها نتوانستند که دیگر متحمل ظلم و جبر بشوند و تمام طوایف ایشان که هفتاد هزار خانه‌وار بودند زن و بچه و مایملک خود را جمع نموده از حاجی طرخان کوچ کردند و به ممالک چین و تاتار که وطن اصلی ایشان بود معاودت نمودند. کین لونگ مانچو خاقان چین از قلماقها پذیرائی نموده و به ایشان مهربانی فرموده و در حوالی دیوار عظیم چین ملک مرغوب وسیع به آنها بخشید که در آنجا مسکن نمایند و مشغول فلاحت باشند. در زمانی که روسها از دولت چین مطالبه نمودند که قلماقها را به روسیه پس بفرستند خاقان چین امتناع نمود و وقتی که روسها خواستند که معاهده‌ای که با دولت چین دارند تجدید نمایند فرستادگان دولت روس از دربار پکن چنین جواب شنیدند که اولاً شما به امپراطریس ولی نعمت خودتان تعلیم کنید که عهدهای قدیم را محترم بدارند و بعد در صدد تجدید عهدنامه باشند.

فتوحات دولت روس غالباً به تحریک و فساد بوده و نه به زور اسلحه، و چون ایلات حاصل خیز معتبر جنوبی جبال قفقاز محل طمع کاترین دوم واقع گردید اولاً اهتمام کرد که به رشوه و به وعده‌های حمایت و سر پرستی اهل آن ایالات را رو به خود نماید و ثانیاً به ملک ایشان قشون فرستاد.

[گرجستان]

معتبر و مهمترین ایالات جنوبی ماوراء جبال قفقاز ایالت گرجستان است که اراضی آن از سمت شمال منتهی می شود به کوهستان مرتفع قفقاز و از سمت شمال غربی به ایالت ایمریتیا[1]، و از سمت غربی به جنوب جبال ارمنستان و از سمت شرقی به ایالات داغستان و شیروان که در سواحل بحر خزر واقع شده‌اند.

ایالت گرجستان بسیار حاصل‌خیز است و جبال آنجا تمام از جنگل انبوه پوشیده است و در اراضی این ایالت چند رودخانهٔ معتبر عبور می کند. شهر تفلیس پایتخت مملکت گرجستان در دامنهٔ کوهی بنا شده و رودخانهٔ قورا[2] از وسط آن شهر عبور می کند. مردان گرجستان بلند قامت و صبیح و خوش ترکیب هستند و زنان آنجا در تمام آسیا به وجاهت

۱- Immeritia
۲-(= کر)

معروف و مشهور می باشند و بیشتر از اهل آن مملکت مذهب عیسوی دارند.

در شمال غربی گرجستان ایالات ایمریتیا و مین گرلیا [1] در سواحل بحر اسود واقع هستند. ایالت مین گرلیا تمام کوهستان است و جنگلهای معتبر دارد ولی رودخانه از اراضی آنجا عبور نموده وارد بحر اسود می شود.

ایالت داغستان که در سمت غربی سواحل بحر خزر واقع شده نیز کوهستان است. طوایف لزگی و چرکس که در آن مملکت سکنی دارند تمام جنگجو و دلیر هستند. شهر دربند که از بنادر معتبرهٔ بحر خزر است پایتخت مملکت داغستان می باشد.

ایالت شیروان در جنوب داغستان در ساحل بحر خزر واقع است و صحرای مغان فاصلهٔ مابین ایالت شیروان و مملکت آذربایجان می باشد. پایتخت شیروان شهر شماخی است و شهر بادکوبه که از بنادر غربی بحر خزر است جزو ایالت شیروان است. این ایالات را شاه اسمعیل صفوی در سنهٔ نهصد و هفده هجری (مطابق سنهٔ یکهزار و پانصد عیسوی) مسخر نموده و تا زمان انقراض سلسلهٔ سلاطین صفویه در جزو ممالک ایران محسوب بودند.

هراکلیوس [2] عیسوی حکمران گرجستان که چندین سال در جزو قشون نادرشاه افشار خدمت کرده و علم جنگ آموخته بود بعد از قتل نادر شاه و اغتشاش و هرج و مرج در ممالک ایران به تحریک جاسوسان امپراطریس کاترین دوم روس و به رشوه و وعده های ایشان هراکلیوس راضی شد که مملکت گرجستان در تحت حمایت دولت روس باشد.

آقا محمد خان

پس از آنکه آقا محمد شاه در سلطنت ایران مقتدر گشته اهالی ممالک خراسان و گرجستان یاغی بودند رأی مبارک پادشاه بر آن قرار گرفت که او اولاً به سمت گرجستان توجه فرموده اهل آنجا را تنبیه نموده آن مملکت را به حیطهٔ تصرف خود در آورند و بعد به عمل مملکت خراسان بپردازند.

در سنهٔ یکهزار و دو یست و ده هجری (مطابق سنهٔ یکهزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی) شاهنشاه قاجار با قشون خود که در جنگ با خانوادهٔ زندیه خدمت کرده و همه

۱ Mingrelia

۲ ـ همه موارد در اصل: حراکلیوس.

جنگ آزموده و کار دیده بودند با جمع کثیری از سوارهٔ ایلات به سمت گرجستان رفتند و از رودخانهٔ ارس عبور نموده شهر ایروان و شهر شوشی را مسخر فرمودند.

هراکلیوس که در آن وقت پیر و کهن سال بود در پنج فرسنگی شهر تفلیس قشون خود را صف آرائی نمود و با قشون آقا محمد شاه جنگ کرد تا آنکه قشون او شکست خورده و رو به فرار گذاردند.

آقا محمد شاه فاتح وارد شهر تفلیس شدند و حکم به قتل اهل شهر نمودند و کشیشهای عیسوی را به قتل رسانیدند و پانزده هزار نفر زن و بچه اسیر گرفتند و به کنیزی و غلامی فروختند.

هراکلیوس بعد از شکست قشون او در حوالی شهر تفلیس اندک زمانی زندگانی نمود واز شدت غم واندوه روزگار وی به سر آمد و پسر او گرگین خان به جای او برنشست.

بعد از فتح گرجستان شاهنشاه قاجار در صحرای مغان اردو زدند و در سنهٔ یکهزار و دو یست ویازده هجری (مطابق سنهٔ یکهزار و هفتصد ونود وشش مسیحی) درآنجا تاج گذاری نموده به شاهنشاه ایران ملقب گشتند ویک شمشیری را که درمقبرهٔ شاه اسمعیل صفوی در اردبیل تبرک کرده بودند به کمر بستند و تاجی که بر تارک مبارک گذاردند مکلل به الماس و مروارید گرانبها بود.

آقا محمد شاه اول سلطان مستقل و مقتدر سلاطین ایل جلیل قاجار بعد از فتح گرجستان به سمت ممالک خراسان توجه فرمودند که اشرار آن مملکت را تنبیه نموده آنجا را منظم فرمایند. اهل خراسان اگرچه در ظاهر شاهرخ میرزای[1] نوادهٔ نادرشاه را یکی از یاغیان[2] خراسان او را نابینا کرده بود حکمران و رئیس خود می شمردند لکن در باطن تمام یاغی بودند و خودسری را شیوهٔ خود کرده بودند.

آقا محمد شاه با قشون خود وارد شهر مشهد مقدس شدند و به خیال آنکه جواهر آلاتی که نادر شاه افشار از محمد شاه دهلی هندوستان اخذ کرده و به همراه خود به ایران آورده بود در نزد شاهرخ میرزا ضبط است حکم فرمود او را شکنجه و عذاب زیاد نمودند تا آنکه به قتل رسید و بعد به نظم مملکت پرداختند.

مادامی که آقا محمد شاه در خراسان تشریف داشتند، امپراطریس کاترین دوم

۱ـ شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزای اولاد ارشد نادر شاه بود و مادر او فاطمه دختر شاه سلطان حسین صفوی بود. (مترجم).
۲ـ پسر متولی باشی مشهد مقدس همشیره زاده سلطانحسین صفوی. (مترجم)

روس به بهانهٔ اینکه از عیسو یان همدین خود حمایت کرده ظلم ایرانیان را ازیشان رفع نماید قشون خود را به ایالات جنوبی جبال قفقاز فرستادوآنجا رامتصرف گشته اولاد هراکلیوس را از حکمرانی خلع نموده و از خود در آنجا حکومت مستقلی بگماشت.

در سنهٔ یکهزار و دو یست و یازده هجری (مطابق سنهٔ یکهزار و هفتصد و نود و شش عیسوی) جنرال گودوو یچ[1] روس با هشت هزار نفر قشون از جبال قفقاز عبور نموده وارد مملکت گرجستان گردید و از سمت سواحل بحر خزر جنرال زوب اوف با سی و پنج هزار نفر قشون شهر دربند و باکو و طالش را مسخر نمودند. بدین قسم ایالات شمالی رود ارس به تصرف قشون روس درآمد. جنرال زوب اوف در صحرای مغان اردو زد و یک دسته قشون به بندر لنکران فرستاد.

آقا محمد شاه از اصغای این خبر بسیار در غضب شد و آتش خشمش شعله‌ور گردید و در زمان قشون خود را در خراسان جمع آوری نموده به دفع روسها کمر بست.

در سال یکهزار و دو یست و دوازده هجری (مطابق سنهٔ یکهزار و هفتصد و نود و هفت عیسوی) از طهران حرکت نمود و از راه اردبیل به کنار رود ارس آمده لشکرگاه کرد و شهر شوشی [2] را مسخر فرمود.

در این وقت چون روزگار شاهنشاه ایران به نهایت روی داشت دو نفر از خادمان نزدیک در پشت سراپردهٔ همایونی نزاع کردند. شهریار از صدای ایشان در غضب شد و حکم فرمود که چون بامداد شود آن دو نفر را به قتل برسانند و با وجود این حکم ایشان مأذون بودند که باز هم در نزدیکی پادشاه مشغول خدمت باشند و چون خادمان یقین داشتند که فرمایشات شاهنشاه تخلف ندارد و روز بعد بلاشک به هلاکت خواهند رسید با یکدیگر عهد کردند که پادشاه را اگر بتوانند در آن شب به قتل برسانند. چون شب از نیمه گذشت این دو تن با خنجر برهنه به خوابگاه ولینعمت خود شتافتند و به اعانت یکدیگر او را شهید نمودند و صندوقچهٔ جواهر آلات سلطنتی را بر گرفته رو به فرار گذاردند.

آقا محمد شاه در سن شصت و سه سالگی شهید شدند و خیلی ضعیف الجثه بودند و ریش و سبیل هیچ نداشتند. در عمارت سلطنتی در سلیمانیهٔ کرج تصویر ایشان نقش شده است.

۱ - گوداو یچ
۲ - اصل: شوسی (= شیشه، درمآخذ دیگر).

مدت سلطنت این پادشاه قاجار در ایران اززمان فوت کریم خان زند در شیراز الی شهادت ایشان در شهر شوشی (ایالت قراباغ) هجده سال و ده ماه طول کشید و درعرض این مدت آقا محمد شاه شب و روز در صدد آن بودند که بر نظم مملکت بیفزایند. چه بعد از فوت نادر شاه اغتشاش و هرج و مرج مملکت را فرا گرفته بود و هریک از رؤسا و اعیان یک ایالتی را تصاحب نموده بود و دعوی خودسری می نمود.

* * *

فصل دوّم

در ذکر ایام سلطنت شاهنشاه مسرور خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار

جلوس آن حضرت به تخت سلطنت ایران در سال یکهزار و دو یست و سیزده هجری نبوی صلواة الله و سلامه علیه (مطابق سنهٔ یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی) واقع شد.

پس از آنکه آقا محمد شاه را در شهر شوشی شهید کردند حاجی ابراهیم خان وزیر ایشان اعلان نمود که سلطنت ایران حق فتحعلی شاه است. فتحعلی شاه بعد از فوت آقا محمد شاه از مملکت فارس حرکت نموده در سنهٔ یکهزار و دو یست و سیزده هجری وارد طهران شدند و در آنجا تاج گذاری فرمودند.

در زمان جلوس به تخت سلطنت از سن مبارک فتحعلی شاه سی سال گذشته بود و ایشان پسر حسینقلی خان برادر اعیانی آقا محمد شاه هستند. در ایام طفولیت به دست قشون زند گرفتار شدند و این شاهزاده را به شیراز بردند. کریم خان ایشان را به نزد مادرشان به مازندران فرستاد و مدت بیست سال در تحت حمایت عموی خود آقا محمد شاه بودند. آقا محمد شاه به این شاهزادهٔ جوان میل زیاد داشتند و ایشان را ولیعهد و جانشین خود قرار داده بودند.

آقا محمد شاه به ملاحظهٔ آنکه سلطنت ایران در خانوادهٔ ایشان بالاستقلال باقی بماند تمام رؤسا و اقوام خود را که می توانستند مدعی سلطنت باشند به قتل رسانیده جز صادق خان شقاقی که بعد از فوت آقا محمد شاه یاغی شده، با قشونی که سپردهٔ به او بود از شوشی (شهر شیشه) حرکت نموده به سمت طهران تاختن نمود.

فتحعلی شاه چون این خبر را شنیدند با یک دسته قشون به دفع صادق خان شتافته و بعد از جنگ مختصری صادق خان مغلوب و دستگیر شد. شاهنشاه قسم یاد کردند که تقصیرات او را عفو فرموده اذیتی به او نرسانند. لکن بعد از ورود به طهران حکم فرمودند که او را در اطاقی حبس کنند. صادق خان در حبسخانه از گرسنگی مرد. بعد از چند روز که درب حبسخانه را باز نمودند دیدند که صادق خان برای دفع جوع خاک زمین را با دست خود

کنده و خورده است. پادشاه ایران بعد از دستگیر نمودن صادق خان و دفع اشرار مشغول نظم مملکت و انتظام سلطنت گشت.

[شهر طهران و دربار آن]

شهر طهران را که افغانها خراب نموده بودند آقا محمد شاه در ثانی بنا نمودند و از آن به بعد شهر طهران پایتخت دولت ایران گردید. این شهر در دو فرسنگی کوه البرز در سمت شمال شهر قدیم ری در صحرای وسیعی واقع شده و اطراف آن دهات آباد بسیار است. در دامنهٔ کوه البرز دهات مشجر و ییلاق خوش آب و هوا احداث شده است. در فصل تابستان بیشتر از اهل شهر باین دهات ییلاق می روند.

شهر طهران دورنمای خوبی دارد. گنبد و گلدسته های مساجد واشجار و باغات از دور نمایان است. شهر قدیم طهران مدور بود و قریب یک فرسنگ دور آن می شد. برج و باروی محکم و خندق عمیق داشت. کوچه های قدیم همه باریک و تنگ هستند. بازارهای شهر شیراز بهتر از بازارهای طهران ساخته شده است. بنای عمده در این شهر ارگ و عمارت سلطنتی است که برج و باروی محکم داشت و خندقی دور آن حفر کرده بودند. دو سمت ارگ به قلعهٔ شهر منتهی می شد و دو سمت دیگر متصل به شهر بود. خندق ارگ از سمت شهر پلی چوبین داشت که از روی آن عبور نموده داخل میدان ارگ می شدند و به درب خانهٔ پادشاه می رفتند.

عمارت سلطنتی طهران بسیار وسیع است. حیاطها و باغهای متعدد و حرمخانهٔ بسیار معتبر دارد. اعلیحضرت فتحعلی شاه در این عمارت دربار عام می گرفتند و بر روی تخت طاووس که از غنایم هند است و نادر شاه از فتح دهلی به دست آورده جلوس می فرمودند و جواهر شادابی[1] که نادر شاه از هندوستان آورده بود زینت خود می نمودند.

خاقان مغفور مرد خوش قامت خوش سیمائی بود و ریش بسیار بلندی داشت. کمتر از سلاطین ایران عدل وانصاف ایشان را داشت. هرگز روا نداشتند که به رعایای ایشان ظلم و تعدی شود. لیکن بسیار حریص مال دنیا بودند و شجاعت شخصی هیچ نداشتند.

دولت ایران سلطنت مستقله است و جان و مال تمام اهل مملکت به اختیار شخص پادشاه می باشد. شاهنشاه ایران قادر است که هریک از اعاظم و بزرگان را به قتل برساند و

۱ـ کذا.

اموال ایشان را ضبط نماید. بزرگان ایران اکثر بی سواد و بی تربیت هستند. اشخاصی که دور پادشاه هستند همه کاذب و مفتن می باشند. اهل ایران همه خوش سیما و خوش قامت هستند و در علم محاوره و رسومات دنیوی ید طولائی دارند.

اعلیحضرت فتحعلی‌شاه شاعر بی بدلی بودند و ملک‌الشعرای پیر مردی داشتند موسوم به فتحعلی خان که اجداد او پشت در پشت حکمران کاشان بودند. از قراری که حکایت می کنند می‌گو یند که شاهنشاه یک روز چند مصراع شعر انشاد فرمودند واز برای ملک الشعرا تقریر نمودند و از او استمزاج فرمودند که اشعار را چگونه یافتی. ملک الشعرا عرض کرد که قربانت شوم هیچ یک بقاعدهٔ علم عروض درست نبود. شاهنشاه در غضب شده و حکم فرمودند که از حماقت و خریت معنی اشعار را نفهمیدی و جای شما در اصطبل است. امر پادشاه فوراً اطاعت شد. بعد از مدت قلیلی شاهنشاه سر لطف آمده ملک الشعرا را طلب فرمودند و چند مصراع دیگر از جهت او خواندند. ملک الشعرا بدون آنکه عرض نماید از حضور پادشاه بیرون شد. شاه سؤال فرمودند که به کجا می روی؟ عرض کرد به طویله! خاقان مغفوررا این سخن بسیار خوش آمد و حکم فرمودند که دهان ملک الشعرا را از نبات پر کنند. چه این مطلب یکی از علامات مراحم ملوکانه بود.

اعلیحضرت فتحعلی شاه زوجات متعدده داشتند و در زمان فوت خود یکصد و پنجاه پسر و بیست نفر دختر اولاد داشتند. طوایف قاجار همه نیکو منظر و با وقار هستند. دهان کوچک و چشمان سیاه دارند.

پسران فتحعلی شاه هریک بالاستقلال حکمران یک ایالتی می بودند. رسم سلاطین قاجار آن است که نگذارند که هیچ یک از اعاظم و رؤسا اقتدار و قدرتی داشته باشند.

بزرگان ایران همه مؤدب و مهمان‌نواز هستند. لیکن متکبر و مختلف القول و مدبر می باشند و این تزو یر[1] و تدبر برای آن است که در سلطنت مستقله براستی و درستی و بی پرده سخن نمی توان گفت.

در زمان خاقان مغفور اهل ایران لباس بلند می پوشیدند. کلاه بسیار بلند از پوست بخارا بر سر می گذاردند و یک کلیجهٔ ترمهٔ آستین کوتاه روی قبای بلند می پوشیدند و یک شال بزرگ در کمر می بستند و یک کارد هم زیر شال کمر می بستند.

۱ـ اصل: تذو یر.

مردمان ایران در خانه های خود روی زمین نمد فرش یا روی توشک می نشینند و شغل آنها منحصر است به کشیدن قلیان و خوردن قهوه و سخن گفتن و قصه خوانی.

زنان ایران مادام العمر در خانه ها محبوس هستند و هیچ تربیت مدنیت ندارند. در زمان قدیم لباس آنها پیراهن ابریشمی و ارخالق کوتاه وزیر جامهٔ بسیار بلند بود. اکنون وضع لباس زنان بکلی تغییر یافته است. زنان طهران مثل زنان پاریس هر روز در لباس خود اختراع جدید می کنند. دخترها در خانهٔ پدر که هستند خواندن و نوشتن یاد می گیرند و زردوزی و پارچه بافی و غیره می آموزند. زنان ایران اگر چه فضل و کمالی ندارند لیکن بیشتر از آنها بر شوهرهای خود مسلط هستند.

خانه های بزرگان ایران حیاطهای متعدد دارد. یک حیاط مخصوص حرمخانه است موسوم به اندرون. وضع حیاط[1] مربع است و دور آن اوطاقها ساخته شده است. یک سمت حیاط اوطاق تالار ساخته شده است، یک طرف آن را «اروسی» می گذارند که از چوب و آینه ترتیب داده اند و بسیار خوش ترکیب است. وسط حیاط حوض آب دارد که فواره های متعدد دارد. اطراف حوض باغچه و گل کاری است. اوطاقها همه نقاشی و آئینه کاری می باشد. وضع حیاط بیرونی و دیوانخانه نیز بدین منوال است.

از وسط خانه های طهران کوه البرز و قلهٔ برفی کوه دماوند نمایان است. فردوسی کوه دماوند[2] را مسکن دیو سفید می داند و در آنجا بود که رستم دستان با دیو سفید جنگ نمود.

در مدت سه ماه زمستان در طهران برف زیاد می بارد و در این فصل شاه و ارکان دولتی در شهر توقف دارند.

۱ـ اصل: حیات.

۲ـ در چهارم ماه سپتامبر ۱۸۳۷ مسیحی (مطابق نیمهٔ سنبلهٔ سنهٔ ۱۲۵۳ هجری) میستر تیلر طامسن سفیر انگلیس از اسک (اصل: عسک) پایتخت لاریجان که درچهارده فرسنگی شمال شرقی طهران واقع است حرکت نموده به قلهٔ کوه دماوند رفت. هوای آنجا کمال برودت را داشت. لکن در آنجا مغارهٔ گوگردی بود. هوای درون مغاره بسیار گرم بود. هیچ شکی نیست که دماوند کوه آتش‌فشان است.

در سنهٔ ۱۸۵۸ مسیحی (مطابق سنهٔ ۱۲۷۶ هجری) لرد شومبورگ به همراهی میستر رونالد طامسن (برادر طامسن بزرگ) که در آن وقت وابستهٔ سفارت میستر موری بود به قلهٔ کوه دماوند رفتند. ارتفاع آن کوه را از سطح دریا هفت هزار و دویست ذرع معین کردند. جنرال مونتیس از کوه «ساوالان» بالای اردبیل که تا دماوند هفتاد فرسنگ است از یک ضلع بحر خزر قلعهٔ کوه دماوند را مشاهده نموده بود. در کشتیهائی که در بحر خزر را از جزیرهٔ عاشوراده به بادکوبه می روند قلهٔ دماوند نمایان است.

در سنهٔ ۱۶۲۴ مسیحی (مطابق سنهٔ ۱۰۴۰ هجری) میستر هربرت (اصل: حربرت) که به همراهی سیر دونالد کوتون به ایران آمده بود نوشته است که در کوه دماوند دود و آتش متصاعد است، اکنون خاموش شده است. **(مؤلف)**

اول سال ایرانی که آن را نوروز سلطانی می نامند روز اول بهار است که شب و روز مساوی می شود و بلبل شروع می کند به خواندن. در این وقت در طهران گل سرخ زیاد است. در فصل تابستان [که] هوای طهران زیاد گرم می شود شاهنشاه واهل دربار همه به ییلاق شمیران [و] دهات دامنهٔ کوه البرز می روند.

[چمن سلطانیه و سلیمانیه کرج]

بنا به رسم قدیم ایلات ترکستان سلاطین قاجار در فصل تابستان در حرکت هستند و یک جا نمی توانند بمانند. فتحعلی شاه همه ساله به چمن سلطانیه یا اوجان تشریف می‌برد[ند] و در آنجادر این سه‌ماه تابستان اردو می زدند.

یک سمت اردو چادرهای کرباسی سراپردهٔ شاه بود، تجیر قرمز کشیده بودند مثل برج و باروی شهر. در سر برج درب سرا پرده گوهای طلا نصب می کردند. درون تجیر سه دستگاه بود: اول چادر دربار که یک جریب زمین را فرا گرفته بود، دو یم خلوت که چادرهای شخص پادشاه بود و همه از شال کشمیری دوخته شده بود، سیم چادرهای حرمخانه بود. اطراف سرا پرده چادرهای کشیکخانه و صندوقخانه و غیره زده شده بود.

سمت دیگر اردو چادرهای ارکان بر پا بود. در جلو سرا پرده میدان وسیعی بود که سربازها مشق می کردند و جرید بازها عصرها جریدبازی می کردند. در اردوی شاه همیشه قریب چهل هزار نفر جمعیت بود.

اعلیحضرت خاقان مغفور در شهر و در خارج شهر همیشه یک قسم لباس می پوشیدند و غالب اوقات قبای مخمل گلی مروارید دوزمکلل به الماس می پوشیدند و کمر بند گلابتون مروارید دوز می بستند و یک شمشیر که غلاف آن مکلل به الماس و یاقوت بود در کمر می بستند. کلاه‌خود فولادی که مکلل به الماس بود و دور آن «شال کشمیری خلیل‌خانی» پیچیده شده بود بر سر می گذاردند.

شاهنشاه ایران در نزدیکی شهر طهران عمارات ییلاق بسیار خوبی داشتند که بعضی سالها در آن عمارات در فصل تابستان توقف می فرمودند. اما میل مفرطی به چمن سلطانیه داشتند. صحرای سلطانیه بسیار وسیع است. تمام چمن است و چشمه های متعدد دارد. در سوابق ایام در زمان اقتدار ایران این صحرا تمام زراعت می شد. باغات و قنوات بسیار داشت. خرابه های قنوات اکنون مشاهده می شود.

در سمت شمال قلل جبال کوه البرز نمایان است. در وسط این صحرا خرابی های

شهر قدیم سلطانیه معلوم است. در زمانی که سلاطین مغول در ایران سلطنت داشتند شهر سلطانیه را پایتخت خود قرار داده بودند. گنبد سبز مقبرهٔ شاه خدا بنده (یکی از سلاطین شیعهٔ مغول) که در وسط این شهر ساخته شده بود هنوز بر پا است و از دور نمایان است.

در نزدیکی شهر طهران در کنار رودخانهٔ کرج در قریهٔ سلیمانیه اعلیحضرت فتحعلی شاه عمارت بسیار خوبی ساخته اند. حیاطها و اوطاقهای متعدد دارد تمام مزین و منقش. در یکی از آن اوطاقها تصویر آقا محمد شاه و رؤسای ایل جلیل قاجار نقش شده است. این عمارت باغات مشجر و حمام عالی دارد. فتحعلی شاه در نیم فرسنگی شهر طهران نیز عمارتی در بالای تپهٔ کوهی بنا کرده اند موسوم به قصر قاجار. تمام این عمارت از آجر پخته ساخته شده است. حوضهای آب و فواره های متعدد دارد. در پائین تپه باغ بسیار وسیعی است که درختان چنار و سرو و غیره زیاد دارد. از بالای این عمارت شهر طهران و دهات مزروع حوالی آن نمایان است.

[رفتار سلاطین قاجار]

شاهنشاه قاجار به شکار و تیراندازی میل زیاد داشتند ولیکن به جمع کردن زر و نقره خیلی مایل بودند. ایران را وطن خود می پنداشتند، بلکه آنجا را مملکت مسخر نموده می پنداشتند و در صدد استحکام سلطنت و اقتدار خود بودند و مالیات بیقاعده از رعیت اخذ می کردند.

پسران پادشاه که حکمران ایالات بودند نیز بدین منوال رفتار می کردند و نتیجه آن بود که در عهد فتحعلی شاه اهالی بعضی از ایالات از حکام متأذی[1] شده بودند و از قاجاریه دوری می جستند.

با وضع این چنین سلطنت مقتدر واضح است که بزرگان مملکت مثل غلام زرخرید هستند و در حرکات و گفتار خود باید به ملاحظه رفتار کنند و هر کس به خیال آن باشد که مال و منالی برای خود تحصیل نماید. در این صورت خلف قول و رشوه و فتنه لازم و ملزوم این کار است.

در این عهد از اقتدار علمای ایران خیلی کاسته شده است. منصب صدرالصدور یا رئیس العلماء را که در عهد سلاطین صفویه منصب جلیل القدری بود نادر شاه منسوخ نمود

۱ـ اصل: متوءدی.

واینک معتبرترین علمای ایران امام جمعهٔ اصفهان است و بعد از مجتهدین و شیخ الاسلام ملاها هستند. درجه و رتبهٔ ایشان همان قسم است که در عهد شاه عباس کبیر بود.

در شهرهای بزرگ ایران مدارس بسیار ساخته شده است و اختیار آنها به دست علمای شهر است. بنای مدرسه مثل بنای خانه ها یک حیاط است که چهار دور آن دو طاق ساخته اند ودر وسط حوض و باغچه دارد. هر مدرسه ای برای مخارج متعلمین موقوفه دارد.

دراین مدرسه ها طلاب صرف ونحوزبان عربی و تفسیر قرآن و علم فقه و اصول تحصیل می کنند. وضع درس دادن مدرسین آن است که طلاب چند سطر از آن کتابی که درس دارند می خوانند و مدرّس تفسیر می کند.

در ایران ترجمهٔ کتب ارسطو و جالینوس و اُقلیدوس متداول است و در علم نجوم و هیئت قواعد بطلیموس را رفتار می کنند. کتاب قانون بوعلی سینا و کتب شعرای ایران را نیز تحصیل می کنند و مخصوصاً در علم خطّاطی زحمت زیاد می کشند و هریک چندین سال مشقّت می کشند که خط خوب بنویسند بلکه بعضی تمام عمر را در این کار صرف می کنند.

در ایران سه قسم خط معمول است: اوّل خط عربی موسوم به نسخ[1] که قرآن را بدان خط می نویسند. دوّم خط موسم به نستعلیق است که اکثر کتب را بدان خط می نویسند. سوّم خط موسم به شکسته است که رقعه جات و تحریرات را بدان خط می نویسند. خطوط[2] را با قلم می نویسند و می گویند قلم را باید به قسمی دست گرفت که هرگاه مگسی روی آن حرکت نماید قلم از دست بیفتد. بیشتر از مدرسه ها را سلاطین و مردمان متمول بنا نموده اند.

در طبقات ایرانی بعد از بزرگان و علما و اهل نظام و قشون طبقهٔ تجار و کسبه هستند. به این طبقه کمتر از رعایا و فلاحین ظلم و تعدی می شود، زیرا که پادشاه این مطلب را خوب می داند که سلطنت و دولت او بسته به تجارت مملکت است. در ایالات مملکت ایران کارخانجات بسیار است.

در شیراز اسلحهٔ حرب و کارد و چاقو و ظروف شیشه و قلیانهای مینای طلا و نقره می سازند و شراب شیراز در تمام دنیا معروف است.

۱ــ در اصل نسخ بوده و روی آن را مؤلف خط کشیده و در حاشه «نسق» نوشته است.
۲ــ اصل: خطوت

در کرمان و یزد شال ترمه و قالی و نمد و پارچه های ابریشمی و پشمی و پنبه ای می بافند و قند یزدی و تفنگ فتیله ای و ظروف گلی می سازند.

در اصفهان اسلحهٔ حرب و کارد و چاقو و ظروف شیشه و قلیانهای مینای طلا و نقره می سازند. در کارخانجات اصفهان مخمل و زری و چیت و پارچهٔ پنبه ای و غیره می بافند و شیرینی و گز و زردوزی و کفش دوزی اصفهان معروف است. کارخانهٔ کاغذ سازی نیز دارند.

در کاشان مخمل و پارچه های ابریشمی وغیره می بافند و ظروف مسی بسیار خوب می سازند. مخمل کاشان معروف است.

در خراسان شمشیر وتفنگ و طپانچه و ظروف سنگی می سازند و پارچه های پشمی وابریشمی می بافند و پوستین خوب درست می کنند. خراسان معدن فیروزه بسیار ممتاز دارد.

در مازندران و گیلان پارچه های پشمی و ابریشمی اعلی می بافند.

چرم همدان برای زین و یراق و غیره معروف است.

در کرمانشاه و کردستان و عراق قالیهای خوب می بافند. تجارت عمدهٔ عراق قالی است.

اهم مال التجارهٔ ایران که به خارجه می رود ابریشم گیلان است که تقریباً سالی هزار خروار متجاوز به عمل می آید . سه عشر از آن را تجار روس می خرند، سه عشر را به بغداد می فرستند و دو عشر را به اسلامبول می برند و دو عشر دیگر را به اصفهان و یزد می برند.[1]

محصول پنبهٔ ایران بیشتر در داخلهٔ مملکت صرف می شود. پشم از کوهستان کرمان می آورند، چه در آن ایالت گلهٔ بز و میش زیاد است.

به غیر از ابریشم که به خارج می رود میوهٔ خشکه بار و اسب از فارس به هندوستان می برند.

از لارستان فارس تنباکوی زیاد به بغداد می فرستند، همچنین گوگرد از معدن خمیر. این معدن را سابقاً امام مسقط اجاره نموده بود.

۱ـسیر جستن شیل وزیر مختار انگلیس در ایران می نویسد که در سنهٔ ۱۸٤٤ عیسوی (سنهٔ ۱۲٦۰ هجری) در گیلان هزار و دو یست خروار ابریشم عمل آمده بود و یک کرور تومان قیمت آن شد. مالیاتی که در آن ابریشم به دولت ایران بیست و پنج هزار تومان بود که به رعایای خارجه صد و پنج و رعایای داخله صدو دو نیم مالیات دادند.**(مؤلف)**

[کشاورزی ایرانی]

در ایران به زارع و فلاح ظلم و تعدی زیاد می شود. پادشاه از بزرگان و حکام ولایات جریمه و پیشکش می گیرد و آنها از ریش سفید و کدخدایان دهات و ایشان از رعیت. این است که ضرر به رعیت می رسد. مع هذا رعایای ایران با مکنت هستند. هریک بقدر وسع خود نان گندم و ماست و پنیر و میوه دارند و زنان و اطفال ایشان همه لباس کرباس و نمد دارند و در خانه های خود فرش نمد و گلیم و ظروف مس بقدر مایحتاج دارند.

بدبختی آنها این است که هرگز نمی توانند از جان و مال خود اطمینان داشته باشند و علیهذا بیشتر از ایشان دزد و دروغگو هستند. اهل ایران همه با قابلیت و زیرک هستند.

سیر هارفرد[1] جونز انگلیسی که به ایران سفر نموده بود نوشته است که رعایای ایران همه مهربان هستند، و لیدی شیل زن وزیر مختار نیز از ایشان تعریف زیاد نوشته است.

ایلات چادرنشین ایران استقلال کامل دارند و سوارهٔ معتبر قشون ایران همه ایلات هستند.

[هیأت سیرجان ملکم]

در اوایل سلطنت خاقان مغفور دولت علیهٔ ایران با دول متحابهٔ اوروپ رابطهٔ پولیطیکیه پیدا کرد و تا این زمان رابطه بین ایشان برقرار است.

در سنهٔ ۱۷۹۹ مسیحی (مطابق سنهٔ ۱۲۱٤ هجری) مارکی ولزله که از جانب کمپانی حکومت هندوستان انگلیس را داشت بر آن شد که سفیری به ایران بفرستد و با دولت ایران عهدنامهٔ پولیطیکی منعقد سازند. در این عهدنامه سه فایده در نظر داشتند:

اول آنکه هندوستان را از شر افغانها که همه ساله بدان مملکت هجوم می آوردند محفوظ بدارند.

دوم آنکه خیالات دولت فرانسه را در مملکت هند باطل نمایند و چاره کنند که دولت فرانسه نتواند از مملکت ایران به هندوستان قشون بفرستد.

و سوّم آنکه رابطهٔ تجارتی هندوستان وایران را برقرار نمایند.

برای این سفارت ماژورملکم انتخاب و مأمور شد و در روز اول ماه فوریه ۱۸۰۰ مسیحی (مطابق اول جدی سنهٔ ۱۲۱۵ هجری) با پیشکش و تعارف زیاد برای شاه و ارکان

۱ـ اصل: حارفورد.

دولت ایران وارد بندر ابوشهر گردید.

دولت ایران به رسم معمول یک نفر از اعیان را برای مهمانداری او تعیین کردند و تا بوشهر فرستادند که از سفیر پذیرائی نموده با احترام او را به طهران ببرند. در شهرهای عرض راه همه جا از ماژورملکم استقبال نمودند تا آنکه وارد طهران شدند.

در روز شانزدهم ماه نوامبر سنهٔ ۱۸۰۰ مسیحی (مطابق میزان سنهٔ ۱۲۱۵ هجری) ایلچی انگلیس به حضور پادشاه ایران مشرف گردید. اعلیحضرت فتحعلی شاه در دیوانخانهٔ عمارت طهران نشسته بودند و لباس جواهر در برداشتند. لباس ایشان تقریباً پنج کرور تومان قیمت داشت. از سفیر پذیرائی خوب نموده التفات زیاد فرمودند و به حاجی ابراهیم خان وزیر امر نمودند که با ماژورملکم عهدنامه منعقد سازند و تحف و هدایای سفیر انگلیس را قبول فرمودند.

در این وقت کار افغانستان دیگرگون شد. زمان شاه افغان از حکمرانی کابل خلع گردید و به دست قشون محمود میرزا اسیر گشت و هندوستان از شر او آسوده ماند و مقصود از عهدنامه فقط دفع قشون فرانسه و رابطهٔ تجارتی شد.

ملکم در ایران به قسمی رفتار نمود که محبوب القلوب همه اتفاق افتاد و یک سال بعد از شهریار ایران رخصت انصراف یافته از راه بغداد به هندوستان معاودت کرد.

بعد از حرکت ملکم از طهران مدتی نکشید که مردم ایران و اعیان دربار از آن ریش سفید خائن، حاجی ابراهیم خان شیرازی که به لطفعلی خان زند خیانت نموده بود و در عهد شاهنشاه شهید آقا محمد شاه و خاقان مغفور منصب صدارت عظمی را داشت، بری شدند و او را در پیشگاه شهریار مقصر قلم دادند.

این شخص خویشاوندان خود را در تمام بلاد ایران مأموریت و منصب داده بود واقتدار کامل داشت و بی اطلاع او هیچ کاری مجرا نمی شد. به حضور پادشاه معروض داشتند که حاجی ابراهیم خان با این اقتدار که دارد اسباب اغتشاش امور سلطنت را فراهم خواهد آورد و به پادشاه خیانت خواهد نمود.

پادشاه قاجار از این عرایض متوحش گشتند و چشم از خدمات حاجی ابراهیم خان پوشیدند و حکم قتل او را امضاء فرمودند. در سنهٔ ۱۸۰۳ مسیحی (مطابق سنهٔ ۱۲۱۸ هجری) به حکم پادشاه او را نابینا ساختند و زبان او را بریدند و به قتل رساندند. پسران و خویشاوندان او را نیز تماماً مقتول ساختند و اموال ایشان را ضبط دیوان نمودند. حاجی ابراهیم خان بسیار مدبر و با قابلیت بود، ولکن قابلیت و استعداد او هرگز رفع خیانتی که به

لطفعلی‌خان زند نموده است نخواهد نمود.

بعد از حاجی ابراهیم خان میرزا شفیع که از اهل بارفروش مازندران بود وزیر گشت و به لقب صدراعظم[1] مفتخر گردید.

کاترین امپراطریس روسیه (خورشید کلاه) در سنهٔ ۱۷۹۷ مسیحی (سنهٔ ۱۲۱۲ هجری) وفات نمود ولکن دولت روس از دست درازی و تعدی به ممالک گرجستان دست برنداشت. اگرچه «پل» امپراطور روسیه جنرال زوب اوف را از قفقازیه احضار نمود اما مابین سنوات سنهٔ ۱۸۰۲ الی سنهٔ ۱۸۰٦ مسیحی (سنهٔ ۱۲۱۷ الی سنهٔ ۱۲۲۱ هجری) گرجستان را مسخر نمودند و ایالات مینگرلیا و ایمریتیا و گنجه و قراباغ و شیروان را به تصرف خود درآوردند. در سنهٔ ۱۲۱۸ هجری جنرال زیزیان اوف[2] حکمران تمام ایالات قفقازیه گردید.[3]

شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد دولت فتحعلی شاه در ۱۲۱۹ هجری با یک دسته قشون به سمت ایروان شتافت و با روس جنگ نمود. بعد از جنگهای بسیار و شکست طرفین آخرالامر قشون ایران در ایروان شکست خورد و شاهزاده به آذربایجان معاودت فرمود. در فصل بهار همان سال جنرال زیزیان اوف در محاصرهٔ شهر بادکوبه به قتل رسید.[4]

ناپلئون اول امپراطور فرانسه وقتی که در سنهٔ ۱۸۰۷ مسیحی (۱۲۲۲ هجری) با دولت روس شروع به جنگ نمود جنرال گاردان را به سفارت دربار طهران فرستاد. سفیر فرانسه به دولت ایران وعده‌ها نمود که دولت فرانسه همه‌قسم از دولت ایران حمایت و طرفداری خواهد نمود و در جنگ با دولت روس به دولت ایران امداد خواهد کرد.

جنرال گاردان به همراهی خود چند نفر صاحب منصب نظامی به طهران آورده بود که قشون ایران را مشق و علم جنگ بیاموزند. این سفیر فرانسه یک مدتی در دربار شاهنشاه بسیار معزز و محترم بود و عرایض او در حضور پادشاه تأثیر کامل داشت. جنرال گاردان از جانب دولت بهیهٔ فرانسه با دولت علیهٔ ایران عهدنامهٔ مودت و اتحاد منعقد نمود.

۱- در عهد سلاطین صفویه وزیر اعظم معتمدالدوله لقب داشت. **(مؤلف)**

۲- تیستیانوف (نفیسی)

۳- زیزیان‌اوف در ایران به ایشپخدر معروف بود. **(مترجم)**

۴- درسنهٔ ۱۲۲۱ هجری چند فروند کشتی جنگی روس وارد بندر لنکران شدند و مصطفی خان طالش را در دفع حملهٔ قشون ایران امداد نمودند. روسها بعد از آن به بندر انزلی ورود دادند و از آنجا به سمت شهر رشت رفتند. اهل شهر رشت و مردم گیلان با روسها جنگ نموده ایشان را شکست دادند و به کشتیهای خود روانه نمودند. **(مؤلف)**

در این هنگام امنای دولت انگلیس در لندن و در کلکته از اتحاد فیمابین دولتین فرانسه و ایران متوحش گشتند که مبادا ناپلیون فرانسه به واسطهٔ دوستی و یگانگی قشون خود را از ایران عبور دهد و به مملکت هندوستان تاختن نماید و علیهذا لردمینتو فرمانفرمای هندوستان در سنهٔ ۱۲۲۳ هجری سیرجان ملکم را درثانی به سفارت ایران مأمور نمود.

اما وقتی که ملکم وارد به بوشهر شد سفیر فرانسه در حضور پادشاه بنحوی اقتدار داشت که فتحعلی شاه ملکم را اذن ندادند که از بوشهر حرکت نموده به سمت طهران برود. سیرجان ملکم ناچار بدون آنکه کاری از پیش برده باشد به بمبئی معاودت نمود و در ورود بدان‌جا لردمینتو را محرک شد که یک دسته قشون به خلیج فارس، به جزیرهٔ خارک بفرستد. ولکن این مطلب به تأخیر انجامید زیرا که دولت انگلیس از لندن سیرهرفرد[1] جنس را به سفارت به ایران فرستاده بود و در این وقت به خلیج فارس ورود نموده به بندر بوشهر رفته بود.

[سرهارفورد جونز در ایران]

سیر هرفرد جنس مدت ده سال در بصره توقف نموده بود و در ایام سلطنت زندیه به ایران مسافرت کرده بود و از سنهٔ ۱۷۹۸ مسیحی الی ۱۸۰۶ مسیحی (از سنهٔ ۱۲۱۲ هجری الی سنهٔ ۱۲۲۱ هجری) در بغداد وکیل دولت انگلیس بود. در سنهٔ ۱۲۲۲ هجری پادشاه انگلستان اورا از لندن مأمور به ایران فرمود و نیز از بندر پرت موث به کشتی دولتی موسوم به «ساپفیر» سوار شده به ایران آمد به همراهی میستر موریه نایب و میستر و یلاک معاون سفارت. در اواخر عقرب سنهٔ ۱۲۲۳ هجری به بندر بوشهر وارد شد و به قسمی با قدرت با ایرانیها حرکت نمود که دشواریها بزودی از میان بر طرف شد.

در این هنگام مابین دولتین فرانسه و روس کار به صلح انجامید و در تیلسیت عهد مودت و اتحاد بستند. دیگر فرانسو یها نتوانستند که به وعده‌های خود وفا کنند و به دولت ایران در جنگ با دولت روس امداد نمایند و بنابر این جنرال گاردان منفعلا نه از طهران به سمت پاریس عزیمت نمود و چند روز بعد از حرکت او از طهران سیرهرفرد جنس در ماه جدی همین سال وارد شهر پایتخت شد و به حضور شهریار ایران تشرف جست و مورد اشفاق ملکانه گردید.

۱ـ اصل: حرفرد (همه موارد)

از جانب پادشاه به میرزا شفیع صدراعظم حکم شد که با سفیر انگلیس عهدنامه منعقد سازد. در امضای فصول عهدنامه سیرهرفردجنس یک فصلی را موقوف به اطلاع و امضای دولت انگلیس نمود. صدراعظم اصرار کرد که این فصل را هم الان شما باید امضاء کنید و دشنام داد که شما انگلیسها محض دزدی به ایران آمده‌اید.

وزیر مختار از این سخن خشمناک شد و پرخاش نمود و گفت من که در این مجلس حاضر هستم مظهر پادشاه انگلستان می‌باشم، به چه جرأت مرا دشنام دادی؟ اگر محض خاطر پادشاه ایران نبود الان سر شما را به دیوار می‌کوبیدم. این بگفت و چراغها که در مجلس می‌سوخت لگدکوب کرد و صورت عهدنامه را برداشته از مجلس بیرون شد و به منزل خود رفت.

بعد از چند ساعت صدراعظم چند نفر از گماشتگان خود را به طلب صورت عهدنامه فرستاد. سیرهرفردجنس از دادن آن انکار نمود و به ایشان گفت که اگر بمانید وغوغا بر پا کنید سر شما در هدر خواهد بود. گماشتگان صدراعظم معاودت نمودند و گفتند که این فرنگی مخمور و دیوانه شده است و بعد از مدتی کار به صلح انجامید و عهدنامه را سیرهرفردجنس و میرزا شفیع امضاء نمودند.

در این وقت رفتار لردمینتو فرمانفرمای هندوستان، امورات سفیر انگلیس را در طهران مختل و مغشوش نمود. لردمینتو دلتنگ شده بود که چرا اولیای دولت انگلیس از لندن به دربار فتحعلی شاه سفیر فرستاده‌اند و در امورات ایران مداخله کرده‌اند و عقیدهٔ او این بود که دوستی انگلیس با ایران به واسطهٔ هندوستان است. پس حق کمپانی هندوستان است که با شاهنشاه رابطهٔ اتحاد پیدا کند و از طرف ایران مطمئن و آسوده باشند. دولت انگلیس نباید بهیچ وجه در امورات ایران مداخله داشته باشد.

سیرهرفردجنس از قرار عهدنامه تنخواهی که می‌توانست به اولیای دولت ایران کارسازی نماید به فرمانفرمای هندوستان برات نمود. لردمینتو بروات او را قبول نکرد و از او به دولت انگلیس شکایت نوشت و همه روزه تقصیری بر او وارد آورد و آخرالامر سیرجان‌ملکم را به رقابت سیرهرفردجنس به سفارت دربار طهران فرستاد.

بعد از اتمام عمل تعهدنامه سیرهرفردجنس صورت آن را به توسط میستر موریه برای امضاء دولت انگلیس به لندن فرستاد. شهریار ایران میرزا ابوالحسن خان را به همراهی میستر موریه به سفارت کبری به دربار جرج سیم پادشاه انگلستان مأمور فرمود.

در سنهٔ ۱۲۲۶ هجری سیرهرفردجنس را دولت انگلیس احضار نمود و سیرگوراوزله

را به سفارت به همراهی میرزا ابوالحسن خان به طهران فرستاد. بعد از ورود ایشان سیرهرفرد جنس از درگاه پادشاه رخصت انصراف جسته به انگلستان معاودت نمود.

[سفارت ملکم، بار دوم]

سیرجان ملکم در این سفارت ثانی نظر به امور پولیطیکیه در ایران مطلبی از پیش نبرد، زیرا که مقصود کلی عهدنامه بود که سیرهرفرد جنس منعقد نموده بود. ولکن ملکم در این سفر ثانی در ایران کاری کرد که مهمتر از امور پولیطیکیه بود و آن این بود که تاریخ مملکت ایران را از ایام قدیم الی زمان سلطنت فتحعلی شاه مفصلاً نوشت و تاکنون همچو تاریخ جامع و مفیدی هیچ کس ننوشته است. اتباع سفارت ملکم که همه عالم و با قابلیت بودند هریک بقدر قوه اطلاعات تحصیل کردند و کتابی در علم جغرافیا و تاریخ ایران نوشتند. اسامی اتباع سیرجان ملکم از این قرار بود.

اول کریستی که به سیستان و هرات مسافرت نمود.

دوم پاتینجر که به بلوچستان رفت و منکشفات نمود.

سوم الیس بود که بعدها در ایران وزیر مختار شد.

چهارم مک ڈونالد کی نیر بود که نیز بعدها در ایران وزیر مختار شد و کتابی در علم جغرافیای آن مملکت نوشته است و بعضی یادداشتها و اطلاعات خود را بر آن ملحق کرده است.

پنجم مونتی اث که صاحب منصب مهندس بود.[1]

ششم بریگ بود که تاریخ فرشته را به زبان انگلیسی ترجمه نموده است.

هفتم لیندسی صاحب منصب توپخانه بود که چند عرابه توپ برای شاهنشاه پیشکش آورده بود و در جزو قشون به دولت ایران خدمتهای نمایان نمود. این شخص یک جوان خوش سیمای بلند قد تنومندی بود و هیئت او ایرانیان را از پهلوان تاریخی ایشان رستم دستان به خاطر می آورد.

هشتم کاپیتن گرانت.

نهم کاپیتن فاز رینگ هام[2]. این دو نفر مأمور شدند که برای تحصیل اطلاعات به

۱ـجنرال مونتی اث مدت بیست سال در خدمت دولت ایران بود و بعد از آن خدمت دولت روس را قبول کرد و در جنگ روس و عثمانی به همراه مارشال پسکویچ بود. **(مؤلف)**

۲ ـاصل:... حام (همه موارد).

بغداد بروند در وقتی که جنرال مونتی اث و کنی یر به جهت همین مطلب مأمور بودند که از راه شیراز به بصره بروند.

در اول سال ۱۲۲۵ هجری گرانت و فاز رینگ هام در کوهستان لرستان به دست جمعی از دزدها که رئیس ایشان کربلائی علی[1] بود گرفتار شدند و هر دو به زخم گلولهٔ تفنگ به قتل رسیدند.

سیرجان ملکم در بیست و سیم ماه ژون سنهٔ ۱۸۱۰ مسیحی (مطابق نیمهٔ جمادی الاولی سنهٔ ۱۲۲۵ هجری) در اردوی صحرای اوجان و چمن سلطانیه به حضور پادشاه مشرف گشت. شهریار ایران دوست قدیمی خود را از صدق قلب پذیرائی نمودند و به الطاف ملوکانه نوازش فرمودند.

فتحعلی شاه خیلی میل داشتند که مرحمت مخصوصی در حق ملکم فرموده باشند. به جنرال گاردان یک قطعه نشان خورشید عطا کرده بودند خواستند به ملکم نیز از همان نشان مرحمت کنند. ملکم قبول نکرد و علیهذا شاهنشاه نشان جدیدی اختراع نمودند موسوم به نشان شیر و خورشید و یک قطعه از آن را برای افتخار به سیر جان ملکم عطا فرمودند. از آن به بعد سلاطین ایران نشان شیر و خورشید را به [افراد] ذی شأن و معتبرین اروپ مرحمت کرده اند.

اعلیحضرت فتحعلی شاه تو پهای انگلیسی و خدمات انگلیسها را قبول نمودند.

لیندسی و کریستی در جنگ با روس به دولت ایران مردانه وار خدمت کردند.

سیرجان ملکم[2] در فصل تابستان همان سال از راه بغداد و بصره به هندوستان معاودت نمود.

سیر گوراوزله که در سنهٔ ۱۲۲۶ به همراهی میرزا ابوالحسن خان و میستر موریه به طهران آمده بود از جانب دولت انگلیس در سنهٔ ۱۲۲۷ هجری با دولت علیه ایران معاهدهٔ مودت بست و عهدنامه را میرزا شفیع صدر اعظم و سیر گوراوزله امضاء نمودند.

جنگ روسیه

در این مابین جنگ روس وایران در میان بود. در سنهٔ ۱۲۲۲ هجری جنرال گدو یچ[3]

۱ ـ متن انگلیسی : کلبعلی.

۲ ـ سیرجان ملکم در هندوستان همیشه مناصب عمده و پولیطیکیه داشت و در اواخر حکمران ایالت بمبئی گردید در نوشتن تاریخ ایران زحمتها کشید و رنجها برد و از هرجا و هر کتاب که ممکن بود اطلاعات تحصیل نمود هنوز به زبان انگلیسی همچو تاریخی نوشته نشده است، در سنهٔ ۱۸۳۳ مسیحی به دار بقا پیوست. **(مؤلف)**

۳ ـ گوداو یچ (نفیسی)

روس با یک دسته قشون شهر ایروان را محاصره نمود. این شهر در محل معتبری واقع است و برج و باروی بسیار محکمی داشت. گدو یچ شش ماه تمام آنجا را محاصره داشت و هر زمان که قشون او به سمت شهر حمله می برد شکست خورده برمی گشت و آخرالامر گدو یچ از محاصرهٔ شهر مجبوراً کناره جست.

در ماه مه سنهٔ ۱۸۰۹ مسیحی (مطابق جوازی سنهٔ ۱۲۲٤ هجری) شاهزاده محمد علی میرزا در سرحد بغداد مأمور شد که با دستهٔ قشون سپرده به خود به قشون شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه ملحق شود و هر دو قشون به سمت ایروان حرکت کنند.

شاهزاده محمد علی میرزا مملکت گرجستان را خراب نموده با قشون خود تا پشت دروازهٔ تفلیس حمله برد و در گنجه شکست خورده عقب نشست. قشون نایب السلطنه کاری از پیش نبردند. فصل زمستان شد و قشون ایران متفرق گشتند. در سال بعد هم جنگ عمده‌ای نشد.

در سنهٔ ۱۲۲۷ هجری قشون ایران تربیت شده و منظم بودند. صاحب منصبان انگلیسی افواج را مشق داده و علم جنگ به آنها آموخته بودند. در این وقت جنگ با روس شروع شد. در اردوی ایرانیان از صاحب منصبان انگلیسی ماژور دارسی و کاپیتن کریستی و ماژور استون و لیوتنان لیندسی و جنرال مونتی اث و میستر و یلاک حاضر بودند.

سیر گوراوزله از طهران به اردوی نایب السلطنه رفت که فیمابین ولیعهد دولت ایران و مأمور روس واسطه شود و کار جنگ را به صلح تبدیل نماید. زحمت سیر گوراوزله فایده نبخشید و مابین روس و ایران صلح نشد و سفیر انگلیس به طهران معاودت نمود و صاحب منصبان انگلیس را که در جزو قشون بودند امر کرد که از خدمت دولت ایران دست بردارند. اکثر اطاعت کردند ولکن کاپیتن کریستی و لیوتنان لیندسی خدمت دولت ایران را بر خود فرض شمرده در اردو ماندند و سیزده نفر مشاق تابین ایشان نیز از خدمت دولت ایران دست نکشیدند.

در اواخر فصل پائیز سنهٔ ۱۲۲۷ هجری قشون ایران در رود ارس اردو زدند. یک شب جماعت روس بر ایشان شبیخون زدند. ایرانیها شکست خورده رو به فرار گذاردند و صبح در کنار یکی از نهرهائی که به رود ارس می رود منزل گرفتند. قورخانه و مایحتاج و اموالی که ایرانیها در اردو داشتند تماماً به دست روسها افتاد.

شب بعد از این واقعه روسها باز به قشون ایران تاختن نمودند و در محلی که موسوم به

اصلان‌دوز[1] بود ایرانیها شکست فاحش خورده متفرق گشتند. صاحب منصبان انگلیسی به خدمت شاهزاده عباس میرزا عرض کرده بودند که عدد قشون روس از عدد قشون ایران فزونتر است و اکنون که از کنار رود ارس باز پس شده‌ایم در این نزدیکی نباید ماند و باید در جائی درنگ ننمائیم تا آنکه محل محکمی به دست بیاوریم و سنگر نمائیم.

عرایض انگلیسها فایده نبخشیده بود و در اصلان‌دوز توقف کرده بودند. در این شبیخون کاپیتان کریستی صاحب منصب انگلیسی که در جلو فوج سپرده به خود مشغول جنگ کردن بود زخم گلولهٔ تفنگ بدو رسیده از اسب بیفتاد. یکی از صاحب منصبان روس چون دانست که این صاحب‌منصب انگلیسی زخمدار شده فرمان داد که او را مقتول سازید و بعد از جنگ وقتی که جسد کاپیتن کریستی را یافتند دیدند که او را به زخم شمشیر به قتل رسانده‌اند.

لیوتنان لیندسی دو عرابه توپ انگلیسی را محافظت نمود و هفت عرابه توپ دیگر به دست روسها افتاد. در این جنگ ماژور استون صاحب منصب توپخانه نیز زخمدار شد و در مراجعت به آذربایجان در اردبیل وفات نمود.

در همان سال قشون ایران در لنکران، بندر بحر خزر در طالش، فتح کردند و قشون روس را از آنجا فرار دادند. لکن سه ماه بعد سه فروند کشتی روس با سه هزار نفر قشون وارد بندر لنکران شدند و آنجا را در ثانی به تصرف خود درآوردند.

[معاهدهٔ گلستان]

در مدت مدیدی که دولتین روس و ایران جنگ داشتند دولت روس هیچوقت با کمال قدرتی که داشت جنگ نکرده بود. بواسطهٔ آنکه جمیع دول اوروپ متوجه خود بودند که مبادا از طرف ناپلئون فرانسه به ایشان صدمه برسد، و از آنجائی که قشون ایران منظم نبودند و صاحب منصب با علم و جنگ آزموده نداشتند نتوانستند در چنین موقعی بر قشون روس ظفر بیابند و آخرالامر مابین دولتین علیتین ایران و روس بواسطهٔ سیر گوراوزله سفیر انگلیس مصالحه شد و در بیست و چهارم ماه اکتبر سنهٔ ۱۸۱۳ مسیحی (مطابق بیست و نهم شوال سنهٔ ۱۲۲۸ هجری) در قریهٔ موسوم به گلستان در ایالت قراباغ عهدنامهٔ صلح منعقد

۱ـ اصلان دوز به زبان ترکی یعنی صحرای شیر. وجه تسمیهٔ این محل را بدین اسم می گویند آن است که امیر تیمور گورکانی وقتی که بدین صحرا رسیده بود شیر قوی هیکلی به جلو او آمده بود امیر شیر را مقتول ساخته بود و حکم کرده بود که در آن محل تل خاکی بر پا نمایند. **(مؤلف)**

گردید.

در این مصالحه دولت روس فوائد کلی بردند. از مملکت گرجستان ایالات مین گرلیا و ایمیریتیا و قراباغ و شکی و شیروان و طالش واقع در ساحل بحر خزر را متصرف گشتند و دولت ایران را از داشتن کشتی جنگی در بحر خزر منع نمودند و برای آنکه اسباب بهانه در دست داشته باشند و در آتیه هر زمان که موقع مناسبی روی دهد بازی گرگ و میش در آورند و به همسایهٔ خود تعدی کنند روسها خطوط حدود سرحد ممالک خود و ممالک ایران را معین ننمودند و این مسئلهٔ مهم را مبهم گذاردند و به عهدهٔ تعویق انداختند.

سیر گوراوزله ایلچی انگلیس ظاهراً از روی غیرت و صداقت در عهدنامهٔ گلستان از دولت ایران که دوست انگلیس بود طرفداری ننمود و دلیل این مطلب آن است که در سنهٔ ۱۲۲۹ هجری وقتی که سیر گوراوزله از طهران به لندن می رفت در عرض راه در پطرزبورغ امپراطور روسیه بدو التفات زیاد فرموده بود و اظهار رضامندی از وضع حرکت او در گلستان نموده بود و یک قطعه نشان به او مرحمت کرده بود.

دولت انگلیس اذن نداد که سیر گوراوزله آن نشان را زیب افتخار خود نماید و عهدنامه ای که با دولت علیهٔ ایران منعقد ساخته بود بنیانی نداشت و رسمی نبود مجرا نشد و عهدنامهٔ دیگری ترتیب داده شد.

در زمان غیبت سیر گوراوزله از طهران میستر موریه به منصب شارژ دافری در سفارت طهران برقرار شد. سیر گوراوزله وقتی که در طهران بود یک جلد کتاب انجیل که به زبان فارسی و خط بسیار خوبی نوشته شده بود به خاقان مغفور پیشکش نمود.

در سنهٔ ۱۲۲۶ هجری مارتین کشیش انگلیسی به شیراز آمد و به امداد یکی از دانشمندان ایران موسوم به میر سید علی تمام کتاب انجیل جدید را به زبان فارسی ترجمه نمود. فتحعلی شاه از ترجمهٔ ایشان خیلی تحسین فرموده بود.

اگر چه چند طایفهٔ نصرانی در سرحد آذربایجان سکنی دارند لکن مذهب عیسوی در ممالک ایران هیچوقت شیوع نداشته و در تواریخ کسی به خاطر ندارد که یک پادشاه عیسوی در ایران هرگز سلطنت کرده باشد. می گویند یک نفر از سلاطین ساسانیان و دو نفر از سلاطین مغول مذهب عیسوی قبول کردند. اما این مطلب به نظر افسانه می نماید و اعتمادی بر این قول نشاید نمود.

[معاهدهٔ طهران]

در سنهٔ ۱۲۲۹ هجری از جانب دولت انگلیس میستر الیس و میستر موریه و از جانب

دولت ایران میرزا شفیع صدر اعظم و میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله مأمور شدند و در طهران فیمابین دولت علیهٔ ایران و دولت بهیهٔ انگلیس معاهدهٔ مودت بستند و عهدنامهٔ قدیم را استوار کردند.

فصول عمدهٔ این عهدنامه این بود که دولت انگلیس متعهد شدند هرگاه یکی از دول متحابهٔ اوروپ به ممالک ایران دست تعدی دراز نماید دولت انگلیس قشون خود را به امداد قشون ایران بفرستد، یا آنکه در مدتی که جنگ طول بکشد دولت انگلیس سالی دو یست هزار تومان نقد کمک خرج برای مصارف قشون به کارگزاران دولت ایران بپردازد، اعم از اینکه آن دولتی که با دولت ایران جنگ می کند با دولت انگلیس دوست متحد باشد یا آنکه با دولت انگلیس نیز در جنگ باشد، به شرط آنکه تعدی و شروع به جنگ از جانب دولت ایران نشده باشد.

دیگر آنکه هرگاه از اهل ایران کسی به پادشاه و ولینعمت خود یاغی شده خودسری پیش گیرد و به ممالک انگلیس پناه برد دولت انگلیس او را گرفته دست بسته به حضور شاهشناه ایران ارسال دارد.

و دولت علیه ایران متعهد شدند که هرگاه افاعنه از سمت افغانستان به هندوستان حمله بردند دولت ایران قشون خود را به دفع ایشان بفرستد و بقدر قوه از هندوستان دفع شر نماید.

این عهدنامه را که مشهور است به عهدنامهٔ طهران در بیست و پنجم ماه نوامبر سنهٔ ۱۸۱٤ مسیحی (مطابق دوازدهم شهر ذی حجة الحرام سنهٔ ۱۲۲۹ هجری) وکلای طرفین یعنی میرزا شفیع صدراعظم و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و میرزا بزرگ قائمقام و میستر الیس و میستر موریه امضاء و مهر نمودند.

از زمان تاریخ عهدنامهٔ طهران الی کنون دولت انگلیس همیشه در دربار دولت ایران سفیر و وزیر مختار مستقلاً دارد و این معاهدهٔ دولتین ایران و انگلیس تا سال ۱۲۷۲ هجری برقرار بود.

در سنهٔ ۱۲۳۰ هجری کاپیتن و یلاک به جای میستر موریه به منصب شارژدفری مأمور طهران شد.

[سفارتخانه های انگلیس و روس]

سفارتخانهٔ انگلیس در وسط شهر قدیم طهران به طرز بناهای روم ساخته شده است و

در سمت دیگر کوچه رو بروی درب عمارت باغ وسیع بسیار خوبی واقع است که متعلق به سفارتخانه می باشد. اقسام گل و ریاحین و درختان سرو و چنار و غیره در این باغ غرس شده است. یک دختر صغیر که طفل سیر گوراوزله ایلچی انگلیس بود در زاو یهٔ باغ مدفون است. باغبانها همه گبر هستند. در وسط خیابانهای سرو، قلهٔ برفی کوه البرز نمایان است.

شاهنشاه ایران یک قریه از قراء ییلاق واقعه در دامنهٔ کوه البرز موسوم به قلهک را به سفیر انگلیس عطا فرموده اند که در فصل تابستان و گرمای طهران اتباع سفارتخانه به آنجا به ییلاق می روند. از طهران به قلهک یک فرسنگ و نیم مسافت است و مکان این قریه از سطح دریا یکهزار و سیص ذرع ارتفاع دارد.

محاذی قلهک یک قریهٔ دیگر به جهت ییلاق سفارتخانهٔ دولتی روس عطا فرموده اند.

بدین تفصیل که ذکر نمودیم در عهد سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه دولت ایران با دول فرنگستان رابطهٔ پولیطیکیه پیدا کرد و رسماً داخل پولیطیک ملل اوروپ گردید.

مملکت ایران از آنجائی که فیمابین ممالک روس و هندوستان واقع است اهمیت بسیار دارد و هرگاه بواسطهٔ عدم اطلاع سلاطین سابق قاجاریه نبود دولت ایران هرگز مجبور نمی شد که داخل پولیطیک دول اوروپ بشود.

فصل سوّم

در ذکر احوالات شاهزاده عباس میرزای نایب السلطنه و خدمات او به

دولت ایران در عهد سلطنت پدر خود خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار

بعد از عهدنامهٔ انگلستان، اگر چه یک دشمنی بدتر از افراسیاب تورانی مثل عقاب در سرحد شمال ایران بال و پر خود را افراشته بود و به ممالک ایران سایه انداخته بود دولت ایران یک مدتی از طرف خارجه آسوده بود، ولکن سوء سلطنت قاجاریه و ظلم و تعدی در داخله کما فی السابق برقرار بود.

یک شخصی موسوم به محمد حسین خان که در اوایل عمر خود در اصفهان مشغول کسب بقالی بود حکومت مملکت عراق یافت و ازآنجائی که مالیات آن ایالت را زیاد نموده بود در حضرت پادشاه قرب و منزلت بسیار داشت در این وقت به منصب صدارت عظمی رسید و وزارت امور خارجه سپرده به میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله بود. این شخص از نجبا و بسیار آبرومند و با کمال و با استعداد بود و در وقتی که فیمابین دولت ایران و انگلیس معاهدهٔ اتحاد بسته شد میرزا عبدالوهاب خان یکی از وکلای دولت ایران بود.

[درآمد ایران]

اعلیحضرت فتحعلی شاه خیلی به پول جمع کردن میل داشتند و سعی عمدهٔ ایشان این بود که سیم و زر تحصیل کنند و بقدری که ممکن بود از رعیت مالیات می گرفتند و هر یک از رؤسای ایلات و اعیان که مکنت و قدرتی داشتند به هر نحوی بود آنها را مبتذل و بی اقتدار می نمودند. در سوابق ایام قشون معتبر ایران را رؤسای ایلات حاضر می کردند.

کلیهٔ مالیات ایران از زمین و زراعت دریافت می شود. در عهد خاقان مغفور مالیات اراضی ایران نهصد و هشتاد و نه هزار تومان بود واز پیشکش شب عید نوروز و جریمه و غیره سه کرور تومان دیگر هم وصول می شد. جملتان سالی چهار کرور و چهارصد و هشتاد و نه هزار تومان وارد خزانهٔ مالیه می گردید. این وجه نسبت به وسعت و مکنت طبیعی مملکت

ایران خیلی کم است و می‌بایست که مالیات آنجا زیاده بر اینها باشد و این قلت مالیات بواسطهٔ بی اعتدالی و عدم قانون تساوی در وصول مالیات و خرابی رعیت و مملکت می باشد.[1]

با این مالیات فتحعلی شاه سیصد زن داشت که مخارج آنها را می داد و مواجب نوکرهای دربار و کارگزاران دولت و اعیان همه از این پول داده می شد و بعلاوه سالی مبلغ گزافی خرج خلعت و انعام می کردند. مخارج قشون و مخارج حکام ولایات داخل این جمع و خرج نبود.

بواسطهٔ مبتذل نمودن رؤسای ایلات فتحعلی شاه از اعتبار قشون ایران خیلی کاهید. زیرا که فتوحات قشون ایران همیشه بواسطهٔ سوارهٔ غیر منظم ایلیات بود و در وقت جنگ هر یک از رؤسا بقدر امکان سوار حاضر می کردند و مخارج آنها را از خود می دادند و ممالک ایران از وجود این سوارها که در وقت لزوم مثل ابر حاضر می شدند محفوظ و در امان بود.

و دیگر آنکه بجز ایالت عراق که حکومت آنجا سپرده به محمد حسین خان صدراعظم بود، خاقان مغفور حکمرانی تمام ایالات ایران را به پسرهای خود واگذار کردند. هر یک ازاین شاهزادگان ظلم و تعدی بسیار به رعیت می کردند و کسی قدرت عرض به پادشاه نداشت. فرضاً هم عرض می شد پادشاه از اولاد خود حمایت می کرد.

[آذربایجان]

مملکت آذربایجان به شاهزاده عباس میرزای نایب السلطنه که ولیعهد دولت بود واگذار بود و مملکت کرمانشاهان را به شاهزاده محمد علی میرزای پسر ارشد خود سپرده

۱- در ایران مالیات اراضی را از قرار پنج یک می گیرند. لکن رعیت باید دو مساوی بدهد که نصف را حاکم و محصل صرف نمایند و نصف دیگر را به خزانهٔ دیوان بپردازند. تمام مالیات را نقد نمی دهند. تنخواه نقد و جنس غله با هم است.

در سنهٔ ۱۲۶۷ هجری مالیات ایران سه کرور و یکصد و هفتاد و هفت هزار تومان نقد و دو یست و چهل و پنج هزار تومان و دو یست و سی و هفت خروار غله جنس و چهار هزار و چهارصد و هشتاد و هفت خروار برنج و ده هزار و هشتصد و نود و پنج خروار کاه به وزن تبریز بود.

از قرار تخمین کلنل شیل انگلیسی درآن سال نقد و جنس مالیات شش کرور و دو یست و بیست هزار تومان بود. تسعیر جنس غله و برنج از قرار خرواری دو تومان و کاه از قرار خرواری پنج هزار دینار.

در همان سال در طهران مواجب اهل دربار و نوکرهای دیوان هشتصد هزار تومان بود. صدراعظم چهل و دو هزار تومان مواجب داشت و سالی دو مساوی مواجب مداخل متفرقه داشت و سیصد و سی و پنج هزار و پانصد و بیست و یک تومان مخارج متفرقه و دو کرور و دو یست و بیست و دو هزار و هفتصد و شصت و چهار تومان مخارج قشون و دو یست و نود و دو هزار و دو یست و سی و یک تومان مخارج ایالات بود. **(مؤلف)**

بود.

شاهزاده عباس میرزا اگرچه اولاد ارشد نبودند بواسطهٔ آنکه مادر ایشان از شاهزاده خانمهای قاجار بودند ولیعهد شدند و چندین سال حکمرانی آذربایجان را داشتند. این شاهزاده بسیار خوش سیما و سیاه چرده و سیاه چشم بودند و از قراری که معلوم می شود بسیار با کمال و با قابلیت بودند و خیالات عالی در سر داشتند و به آبادی و ترقی مملکت و ملت خیلی مایل بودند. ولکن ضعف نفس زیاد داشتند و از تملق خوششان می آمد.

نایب السلطنه وزیر و مستشار با تدبیری داشتند و در واقع آن وزیر دوست صدیق و نوکر دولتخواه بود واو میرزا بزرگ قایم مقام بود که در اوایل عمر خود در خدمت لطفعلی خان زند بود. پدر او میرزا محمد حسین وزیر لطفعلی خان بود و ایشان از سادات معتبر بودند. میرزا بزرگ قایم مقام شخصی با کمال و با استعداد بود و خیلی صاحب غیرت و خیرخواه مملکت بود و طبیعتاً از روسها که دشمن وطن او بودند نفرت تمام داشت.

آذربایجان که نایب السلطنه عباس میرزا ومیرزا بزرگ وزیر او در آنجا حکمرانی داشتند یکی از ممالک معتبر ایران است و حدود شمالی آنجا به اراضی ارمنستان منتهی می شود و رودخانهٔ ارس فاصلهٔ مابین این دو مملکت است.

سرچشمهٔ رودخانهٔ ارس کوهستانی است که در چهار فرسنگی جنوب ارزروم واقع است. رودخانه جریان سریع دارد و در فصل تابستان در اکثر از جاهای آن می توان عبور نمود و در نخجوان عرض رودخانه شصت قدم بیشتر نیست و در حوالی مگری که در پانزده فرسنگی شمال شهر تبریز واقع است، شاه عباس کبیر پل بسیار محکمی روی رودخانهٔ ارس بنا نموده که اکنون در کمال خوبی برقرار است. رود ارس در بیست فرسنگی بحر خزر با رودخانهٔ قور[1] تقاطع می کند و از آنجا داخل دریا می شود.

اراضی جنوبی آذربایجان[2] منتهی می شود به عراق و فاصلهٔ مابین این دو مملکت رودخانهٔ قزل اوزون است که سرچشمهٔ آن در نزدیکی شمال غربی سحنهٔ کردستان است. این رودخانه در خط سرحد شمال مملکت عراق جاری است و در منجیل گیلان داخل رودخانهٔ شاهرود می شود. در آنجا این دو رودخانه موسوم می شوند به «سفید رود» و از آنجا

۱ـ(= کر)

۲ـآذربایجان یعنی مملکت آتش، در ایام قدیم در این مملکت آتشکده بسیار بنا کرده بودند وبدان‌واسطه آنجا را آذربایجان نامیدند. اسم قدیم آذربایجان اترو پاتن بود. اترو پاتن یکی از سردارهای اسکندر یونانی بود که حکومت آن مملکت را داشت و بعد از فوت اسکندر آنجا را به اسم خود موسوم نمود.

از وسط کوهستان البرز و مملکت گیلان عبور نموده و داخل بحر خزر می گردند. راه عبور این رودخانه از وسط کوهستان تماشای خوبی دارد که آب چگونه کوه را سوراخ نموده است و آب به سنگ می خورد. از دور صدای مهیبی دارد.

مملکت آذربایجان از سمت شرقی منتهی می شود به ایالت گیلان و طالش و از سمت غربی به ارمنستان و کردستان اتصال می یابد. این مملکت کوهستان است و چند صحرای وسیع دارد مثل صحرای اوجان و صحرای تبریز و صحرای ارومیه. در سمت جنوب کوهستان مرتفع «لاقوند»[1] واقع است و در سمت شمال کوهستان قراباغ است که به صحرای مغان منتهی می شود.

در دهات آذربایجان باغات پر اشجار و میوه زیاد است و بغیر از رود ارس و رودخانهٔ قزل اوزون یک رودخانهٔ دیگر هم دارد موسوم به «جاقاتو»[2] که سرچشمهٔ آن کوهستان کردستان است و داخل دریاچهٔ ارومیه می شود. عرض این رودخانه دو یست قدم است و ماهی بسیار دارد.

شهرهای معتبر آذربایجان، اردبیل و ارومیه و خوی و مراغه و تبریز است که شهر پایتخت آذربایجان می باشد.

شهر اردبیل در سرحد شرقی این ایالت در صحرای وسیعی واقع شده و در سمت غربی آن کوه مرتفع سولان[3] است که در قلهٔ آن کوه در تمام سال برف موجود است. هوای اردبیل بسیار سرد است، لکن چمنهای خوب دارد و زراعت نیز زیاد به عمل می آید.

در مملکت آذربایجان، آباد و معمورتر از همه جا ارومیه و خوی است.

می گویند شهر خوی در محل شهر قدیم پایتخت ارمنستان «ارتاکساتا»[4] بنا شده است.

اراضی آنجا تمام حاصلخیز است و مرکز تجارت مابین مملکت ایران و مملکت عثمانی شهر خوی است. قلعه و باروی محکم و بازار و کوچه های منظم و خیابانهای مشجر دارد.

شهر ارومیه که می گویند محل تولد زردشت است در صحرای وسیعی واقع شده.

۱- Lakund (چنین کوهی شناخته نشد).

۲- جغتو (=زرینه رود)، عباس زریاب.

۳- (=سبلان)

۴- Artaxata

اراضی آنجا از رودخانهٔ شهر[1] مشروب می شود و در حوالی آن شهر گندم فراوان به عمل می آید و دریاچهٔ ارومیه که یکصد فرسنگ دور آن است آب شور دارد. اطراف آن تمام کوهستان و دره های خوش آب و علف دارد. در ارومیه دهات حاصل خیز زیاد است.

در سمت جنوب شرقی ارومیه شهر مراغه واقع است. برج و باروی محکم و بازارهای خوب و حمام های متعدد دارد. این شهر مشهور است که شهر پایتخت ممالک هلاکوخان مغول بوده است.

در ارومیه و در سمت غربی کوهستان کردستان در سرچشمهٔ دجله بغداد چندین طوایف [نسطوری] نصرانی[2] سکنی دارند.

در سنهٔ ۱۲۷۰ هجری چند نفر کشیش ینگی دنیائی و کشیشهای فرانسوی به ارومیه آمدند و نصرانیها را به مذهب فرنگیان ارشاد نمودند. اکنون در ارومیه و سلماس و خوی کشیشهای ینگی دنیائی و کشیشهای فرانسوی مدرسه ها بنا کرده اند و اطفال نصرانیها را تربیت می کنند.

بطریق رئیس مذهبی این نصرانیها در وسط کوهستان کردستان در حوالی جولامرک[3] منزل دارد و می تواند از متابعین خود پانزده هزار نفر قشون نصرانی حاضر کند.

عقیدهٔ دکتر گرانت کشیش ینگی دنیائی آن است که این نصرانیها از جملهٔ ده طایفهٔ مهاجرین بنی اسرائیل هستند و تمام آنها قریب دو یست هزار نفر هستند.

در ارومیه طایفهٔ افشار به نصرانیها ظلم و تعدی بسیار می کنند و به جبر و عنف از ایشان پول می گیرند و دخترهای ایشان را به زور می برند و به شوهر مسلمان می دهند.

شهر تبریز پایتخت مملکت آذربایجان محلی است که کیخسرو اموال کروسوس پادشاه آسیای صغیر را بعد از فتح آن مملکت در آنجا جمع نموده بود و زبیده زن خلیفه هارون الرشید بیشتر از اوقات در آنجا منزل می نمود.

این شهر در صحرای وسیعی در پای کوه سهند در کنار رودخانهٔ کوچکی که آب آن تمام به زراعت می رود بنا شده است و اکثر از مکانهای آنجا اکنون مخروبه است و محل معتبری که دارد ارگ و عمارت سلطنتی است که از بناهای زبیده زن هارون الرشید است و در روی تپه از آجر پخته ساخته شده است و در این ارگ بود که شاهزاده عباس میرزای نایب

۱ - Shar (شهر چای = برکشلو، فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ٤).

۲ - می بایست نسطوری نصرانی ترجمه می کرد (همه مواد که مربوط به نسطوری است)

۳ - Julamerk.

السلطنه قورخانه و جبه‌خانه بنا نموده بود.

[قشون عباس میرزا]

نایب السلطنه خیلی میل داشت که قشون منظمی به رسم قشون دول اوروپ داشته باشد و چند نفر از صاحب‌منصبان انگلیسی قشون ایشان را علم جنگ می آموختند و آنها را به رسم قشون اوروپ تربیت می کردند. قشون معتبر دولت ایران قشونی است که از آذربایجان گرفته می شود.

سربازهای آذربایجانی همه قوی هیکل و جنگجو و چابک هستند و طاقت زحمت و گرما و سرما بسیار دارند و رسم آنها آن است که هر کس که سرباز می شود مجبور است که مادام العمر در خدمت باشد.

اما صاحب منصبان این قشون همه بی علم و بی تربیت هستند و غالباً بواسطهٔ رشوه و حمایت در جزو قشون صاحب درجه و منصب می شوند.

بعد از قتل کاپیتن کریستی انگلیسی در جنگ در اصلان دوز ماژورهارت معلم پیاده نظام قشون آذربایجان بود و لیوتنان لیندسی معلم توپخانه بود. به دستورالعمل چند نفر از کارگران انگلیسی در شهر تبریز کارخانهٔ توپ ریزی ساختند و توپهای خوب ریختند و در خارج شهر کارخانهٔ باروت کوبی بنا نمودند و در قورخانه مایحتاج جنگ از گلوله و فشنگ حاضر کردند.

نایب السلطنه ده‌هزار و ششصد نفر قشون منظم داشتند که مشتمل بود بر نه هزار و چهارصد نفر پیاده نظام و ششصد و چهل نفر توپچی و پانصد نفر نی دار و یکصد نفر زنبورک‌چی و به غیر از این قشون منظم آذربایجان ده‌هزار نفر تفنگچی و دوازده هزار سوارهٔ ایلات داشت و تمام قشون آن مملکت سی و دو هزار نفر بود و بعلاوه سردار ایروان که یکی از رؤسای معتبر بود و استقلال تام داشت در وقت لزوم یک فوج هزار نفری سرباز پیاده و دو هزار سوار کُرد حاضر می کرد.

مادامی که شاهزاده عباس میرزا مشغول تربیت و نظم قشون بودند و قشون خود را به رسم قشون دول یوروپ مرتب می ساختند، شاهزاده محمد علی میرزا برادر بزرگتر ایشان پسر ارشد فتحعلی شاه که هم رقیب نایب السلطنه بود حکمرانی مملکت کرمانشاهان را داشت و یک دسته قشون بسیار معتبر بجهت خود ترتیب داده بود.

[محمد علی میرزا دولتشاه]

مادر محمد علی میرزا از کنیزان گرجی بود و بر خلاف نایب السلطنه تند خوی و بد طبیعت بود و کبر و نخوت بسیار داشت، ولکن شجاع و سخی و کارگزار بود و آشکارا ادعا می کرد که چرا شاهنشاه او را ولیعهد و جانشین خود قرار ندادند.

شاهزاده محمد علی میرزا در حکومت کرمانشاهان با رعیت مثل پدر و فرزند رفتار می کرد و مخلوق آنها از فراوانی مأکولات و غیره همه در رفاه و آسوده بودند.

ایالت کرمانشاهان از سمت غربی منتهی می شود به ایالت و پاشالق بغداد و از سمت جنوب محدود می شود به کوهستان لرستان.

اهل لرستان همه طوایف وحشی هستند* و بیشتر از آنها «علی اللهی» هستند و از شمال اتصال می یابد به اردلان سمت شرقی ایالت کردستان.

مملکت کردستان تمام کوهستان است و در هیچ عهدی کسی نتوانسته است آنجا را مسخر نماید. اهل آن مملکت همه شجاع و دلیر و قوی هیکل هستند و خیلی وحشی و جنگجو می باشند و عشق بسیار به قتل و غارت دارند*.

معتبرترین رؤسای طوایف کرد والی سلیمانیه و والی اردلان هستند. والی اردلان اگرچه به دولت ایران مالیات می دهد اما در واقع شخصی است مستقل و با رعایای خود مثل پدر رفتار می کند، نه مثل حاکم.

ملک والی اردلان هفتاد فرسنگ طول از رودخانهٔ شاروخ[1] الی ملک زهاب و پنجاه فرسنگ عرض دارد که منتهی می شود به کوهی که فاصلهٔ مابین صحرای همدان و ملک اردلان است.

والی اردلان نسبت خود را به صلاح الدین عرب معروف می رساند و ملک او تمام کوهستان است و در بعضی جاها صحرای چمن زار دارد. در فصل تابستان طوایف کُرد در حوالی اردلان سیاه چادر می زنند و گله و رمه خود را در آنجا می چرانند و در فصل زمستان تمام از آنجا کوچ نموده به قشلاق حوالی بغداد می روند.

این طوایف نه به دولت ایران و نه به دولت عثمانی اطاعت دارند و در سرحد این دو مملکت همیشه اسباب اغتشاش و هرج و مرج هستند. به واسطهٔ شرارت و هرزگی این

*ـ توضیحی ازچاپ کننده ـ صفاتی که مؤلف برای طوایف لر wild و برای کردها barbarous آورده و مترجم چنانکه در متن است ترجمه کرده بهیچ وجه من الوجوه درست نیست و در اغلب کتابهای خارجی این نوع نظرهای نادرست هست.

۱ـ Paul Kraus

طوایف در سرحد مابین دولتین ایران و عثمانی مدتها نزاع بود.

دهات اردلان همه در دره های کوهستان در جنگلهای بلوط واقع شده. شهر «سنه»[1] پایتخت اردلان[2] در یک درهٔ وسیعی بنا شده است و اطرف آن همه باغات مشجر است و همه قسم میوه از سیب و هلو و غیره دارد. عمارت والی در وسط شهر سنه در روی تپه بنا شده است.

شاهزاده محمد علی میرزا در میان این طوایف وحشی کرد و «فیلی» حکومت داشت و ایشان را مطیع فرمان خود نموده بود.

یک نفر از رؤسای کُرد موسوم به اسعدخان[3] که شاهنشاه در پاداش خدمات او مرحمتی نفرموده بود به طمع وی مستکره آمده و از کرمانشاهان عزلت جسته به کوهستان کردستان رفت. شاهزاده با یک دسته قشون از عقب او به کوهستان تشریف برد. وقتی که به نزدیکی منزل والی رسید یکه و تنها خود به نزد والی رفت و او را نصیحت نمود. والی از این حرکت و شجاعت شاهزاده که به تنهائی به منزل او رفته بود بسیار خشنود شد و سر اطاعت پیش آورد و بعد از آن یکی از نوکرهای صدیق و خدمتگزار محمد علی میرزا والی اردلان بود.

محمد علی میرزا به شکار میل زیاد داشت و همیشه در کوههای کرمانشاه به شکار می رفت. در سوابق ایام در ایران شکار قوش خیلی معمول بود و این مرغهای شکاری را بقسمی تربیت می کردند که با آنها و تازیهای خوب آهو شکار می کردند. از وقتی که تیراندازی و تفنگ معمول شده است قوش شکاری کمتر نگاه می دارند و بجز پادشاه و بعضی از ارکان کسی قوش نگاه نمی دارد.

[جنگ با عثمانی]

در سنهٔ ۱۲۳۷ هجری بواسطهٔ بی احترامی که عثمانیها در مکهٔ معظمه به زوار ایرانی نموده بودند مابین دولتین ایران و عثمانی کار به جنگ انجامید. شاهزاده محمد علی میرزا از کرمانشاهان مأمور شد که بغداد را مفتوح سازد و با قشون خود که چند نفر از صاحب منصبان فرانسوی ایشان را تربیت و تعلیم داده بودند به سمت بغداد رفت و با پاشای بغداد

۱-(=صحنه)

۲-از شهر سنه بشهر کرمانشاه بیست و پنج فرسنگ مسافت است.

۳-اصل ترجمه: اسدخان. **(مؤلف)**

جنگ نمود و بدبختانه در وقتی که نزدیک بود شهر بغداد را مفتوح نماید به مرض و با مبتلا شد و به دار بقا پیوست.

این شاهزاده خیلی نجیب و سخی و وطن‌پرست بود و در ظاهر برای سلطنت مملکت ایران به مراتب از برادر خود برتری داشت.

نایب السلطنه به فتوحات برادر خود در مملکت عثمانی حسد برد و با دستهٔ قشون منظم خود از سمت آذربایجان به ملک عثمانی حمله برد. در سنهٔ ۱۲۳۷ هجری شهر بایزید را محاصره و مفتوح ساخت.

پاشای وان و سرعسکر عثمانی در تبراخ قلعه[1] قشون خود را صف آرائی نمودند و از این سمت نایب السلطنه در جلو قشون خود ایستاد و سردار ایروان را مأمور به طرف راست نمود و [با] عثمانیها جنگ کرد. سربازهای ایرانی دلیرانه جنگ کردند تا آنکه عثمانیها شکست خورده رو به فرار گذاردند و سوارهٔ آذربایجانی ایشان را تعاقب نمودند و بنه و اموال عثمانیها را به یغما بردند. در آن جنگ دو هزار و پانصد نفر از قشون عثمانی به قتل رسیدند.

ناخوشی وبا که بلائی است مهیب در سنهٔ ۱۲۳۷ هجری اول مرتبه بود که در ایران بروز نموده بود و روز به روز شدت می کرد باعث آن شد که جنگ با عثمانی موقوف شد.

در سمت بغداد شاهزاده محمد علی میرزا به این مرض فوت شد و از سمت بایزید در اردوی نایب السلطنه وبا افتاد و شاهزاده مضطربانه به خوی معاودت فرمود و در آنجا قشون را مرخص خانه نمود.

در اوایل سنهٔ ۱۲۳۸ هجری در تبریز میرزا بزرگ قائم مقام به مرض وبا مرحوم شد و پسر وی میرزا ابوالقاسم به جای او به وزارت نایب السلطنه و لقب قائم مقامی مفتخر آمد. میرزا ابوالقاسم قابلیت و استعداد پدر خود را نداشت.

[جنگ با روسیه]

سابقاً ذکر نمودیم که حدود سرحد مابین ممالک روس و ممالک ایران بعد از عهدنامهٔ گلستان معوق مانده بود و این فقره را بطور تحقیق معین نکرده بودند و مدتها بود که این مسئله مابه النزاع طرفین بود.

جنرال یرمول اوف که از جانب دولت روس حکمرانی گرجستان را داشت در هر

۱ـ قو یراق قلعه (روضة الصفا)

موقع در سرحد فساد و فتنه بر پا می کرد و اسباب رنجش دولت ایران را فراهم می نمود، به خیال اینکه بهانه به جهت جنگ به دست بیاورند و دولت روس یک قطعه دیگر از ممالک ایران را تصاحب نماید.

در فصل پائیز سنهٔ ۱۲۴۱ هجری پرنس منچیکوف از جانب دولت روس به دربار دولت علیه ایران مأمور شد که جلوس نیکولای امپراطور روس را اعلان نماید و در مسئلهٔ حدود سرحد ممالک دولتین تدبیری نماید که کار به صلح انجامد.

در ورود به طهران از وضع و حرکات منچیکوف معلوم شد که او برای فصل کردن آمده است نه برای وصل کردن.

شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه چون این حالت را مشاهده نمودند و دیدند که مجبور به جنگ کردن هستند خواستند که سبقت از طرف دولت ایران باشد، در همان وقت شروع به جنگ نمودند.

در سنهٔ ۱۲۳۹ هجری دولت انگلیس بر آن شدند که وزیر مختار و سفیری که به دربار ایران می فرستند از حکومت هندوستان مأمور شود و در این وقت سیرجان ماکدونالد از جانب کمپانی هندوستان به سفارت ایران مأمور بود و در آخر سنهٔ ۱۲۴۱ هجری وارد طهران شد.

در این بین قبل از ورود ماکدونالد جنگ شروع شده بود و میستر ویلاک که موقتاً در طهران وزیر مختار بود و منتظر ورود ماکدونالد بود خود را داخل امور دولتین ایران و روس ننمود و دولت ایران هم از او خواهش نکرده بود که ثالث واقع شود و این فقره که دولت ایران شروع به جنگ نمودند و از وزیر مختار انگلیس خواهش نکردند که ثالث واقع شود باعث آن شد که اسباب بهانه به دست دولت انگلیس آمد و خلاف عهد مودت نمودند و به تعهداتی که در عهدنامه که به توسط موریه والیس با دولت ایران منعقد نموده بودند رفتار نکردند و دولت ایران را یکه و تنها گذاردند.

نایب السلطنه با قشون منظم خود از رود ارس عبور نموده داخل مملکت روس شدند و طالش را مسخر نمودند و با بیست هزار نفر پیاده نظام و دوازده هزار سوار و هشت هزار نفر قشون داوطلب و بیست و چهار عراده توپ کنار رودخانهٔ جام[1] را که در یک فرسنگی شهر الیزابت پل[2]. واقع است لشکرگاه کردند و شهرهای روس را پی دربی مفتوح ساختند.

۱- Iam(یام).
۲- شهر گنجه.

از آن سمت جنرال یرمولوف در این مابین قشون خود را جمع‌آوری نموده و با شش هزار نفر پیاده نظام و سه هزار سوار و دوازده عراده توپ از تفلیس به طرف الیزابت پل کوچ داد. در روز چهاردهم ماه سپتامبر (مطابق اواخر سنبله) فیمابین قشون ایران و قشون روس جنگ اتفاق افتاد و بعد از مقاتلهٔ بسیار لشکر ایران شکست خورده رو به فرار گذاشتند. دو ماه تمام قشون ایران و روس با یکدیگر جنگ کردند تا آنکه در اواخر عقرب قشون ایران شکست فاحش خورده از رود ارس باز پس شدند.

در اول فصل بهار سنهٔ ۱۲۴۲ هجری جنرال یرمولوف از حکومت گرجستان معزول شد و جنرال پسکاو یچ به جای او منصوب گردید.

در ماه ثور روسها اوچ کلیسیا را که محل بطریق ارامنه بود مسخر کردند و قلعهٔ عباس آباد را که قلعهٔ بسیار معتبری بود محاصره نمودند. نایب السلطنه عباس میرزا با سردار ایروان برای حفظ قلعهٔ عباس آباد شتافتند. جنرال پسکاو یچ[1] از رود ارس عبور کرد و با قشون نایب السلطنه رزم داد. ایرانیها شکست خورده فرار نمودند و پانصد نفر مقتول در میدان کارزار گذاردند و خود نایب السلطنه هرگاه بواسطهٔ نیروی اسب سواری ایشان نبود به دست دشمن روس گرفتار می شدند.

این جنگ در هجدهم ماه ژوئیهٔ سنهٔ ۱۸۲۷ مسیحی (مطابق اول اسد سنهٔ ۱۲۴۲ هجری) در جوان بولاغ واقع شد و قلعهٔ عباس آباد در آخر همان ماه به دست قشون روس مفتوح گشت.

بعد از این جنگ عباس میرزا در صدد آن شدند که اوچ کلیسیا (اوچ مواذن)[2] را از روسها پس بگیرند و با یک دسته قشون بدان سوی حرکت نمودند. جنرال کراسووسکی با یک دسته قشون روس به امداد اوچ کلیسیا آمدند و در ارض ایران در بیست و نهم ماه اوت (یازدهم سنبله) با قشون ایران جنگ نمودند. ایرانیها دلیرانه جنگ کردند و شجاعت بسیار نمودند و اگرچه آخرالامر شکست خوردند لکن جمعیت کثیری از روسها را به قتل رساندند. دو فوج سرباز روس با دو فوج سرباز ایرانی در مقابل یکدیگر ایستاده جنگ می کردند. ایرانیها بر افواج روس غلبه کردند و مظفر گشتند و یک هزار و دو یست نفر از روسها را به هلاکت رسانده و جنرال کراسووسکی را زخمدار نموده بودند.

۱ـ در مآخذ فارسی معمولاً پاسکو یچ نوشته شده.

۲ـ مقصود «ایچمیادزین» است.

جنرال پسکاو یچ چون این شجاعت از ایرانیها بدید خود با یک دسته قشون معتبر بر ایشان تاختن نمود و بعد از جنگ و جدال بسیار فاتح گشت. عباس میرزا با قشون خود مجبوراً رو به فرار گذاردند و از رود ارس باز پس شدند و جنرال پسکاو یچ شهر ایروان را محاصره نمود. این شهر قلعهٔ بسیار محکمی داشت و آذوقهٔ فراوان در آنجا بود و بعد از چهل و پنج روز در سیزدهم ماه اکتبر (اواخر عقرب) به دست روسها مفتوح گشت.

در این وقت از برای دولت ایران دیگر تاب مقاومت نمانده بود. قشون همه دهشت زده ومتفرق گشته بودند و از خزانهٔ دیوان پول زیاد خرج شده بود. نایب السلطنه با معدودی از قشون که به سمت شهر تبریز شتافتند آنجا را محاصره نمودند.

در روز دهم اکتبر سنهٔ ۱۸۲۷ مسیحی (مطابق غرهٔ ربیع الثانی اواخر عقرب سنهٔ ۱۲۴۳ هجری) آصف الدوله شهر تبریز را بدون زحمت به تصرف قشون روس داد.

در سلخ ربیع الثانی (اواخر میزان) مابین دولتین ایران و روس بنای مصالحه شد و دولت ایران شروط صلح را قبول کردند و چون بعضی را که صعب بود خواستند قبول ننمایند روسها دشمنی را از سر گرفتند. به‌شهراردبیل رفتند واز سر مقبرهٔ شاه اسمعیل صفوی کتابهای قیمتی را سرقت نمودند و در تمام آذربایجان بنای نهب و غارت گذاردند.

[معاهدهٔ ترکمانچای]

دولت ایران چون این بدیدند ناچار شروط ظلم آمیز روس را قبول کردند و گفتگوی مصالحه در قریهٔ ترکمان‌چای از توابع تبریز واقع گردید. از جانب دولت ایران نایب السلطنه و قائم مقام و آصف الدوله و از جانب دولت روس جنرال پسکاو یچ مأمور این کار شدند و سیرجان ماکدونالد وزیر مختار انگلیس که متوقف تبریز بود در انعقاد مصالحت میان دولتین ایران و روس ثالث واقع گشت و در پنجم شهر شعبان المعظم (آخردلو) سنهٔ ۱۲۴۳ هجری (بیست و یکم فوریهٔ سنهٔ ۱۸۲۸ مسیحی) در قریهٔ ترکمان‌چای عهدنامهٔ صلح مابین وکلای دولتین منعقد گردید و صورت عهدنامه را طرفین امضاء نموده به یکدیگر سپردند.

به موجب این عهد نامه دولت ایران خانات و ایالات ایروان و نخجوان و اوچ کلیسیار را الی الابد به دولت روس واگذار می کنند و قریب ده کرور تومان[1] به دولت روس خسارت جنگ می دهد.

۱ـبعضی از این تنخواه به توسط جنرال مونتی اث انگلیسی به اردوی روسها فرستاده شده بود. او می نویسد بیشتر از این زر مسکوک سکه های محمد شاه بود که نادرشاه از هندوستان آورده بود. **(مؤلف)**

بی‌حساب‌ترین شروط این عهدنامه این بود که دولت روس دولت ایران را منع نمود از اینکه در بحر خزر کشتی جنگی داشته باشد و بدین قسم دولت روس بالاستقلال مالک بحر خزر گردید و با آنکه ایالات معتبر ایران در سواحل بحر خزر واقع است به دولت ایران حق ندادند که در این دریا کشتی جنگی داشته باشد و ممالک خود را محافظت نماید.

در جنگ و مصالحه با روس به دولت ایران ضرر بسیار وارد آمد و بعلاوه در این موقع صدمهٔ دیگری به دولت ایران رسید و او این که مجبور شدند از بعض شروط عهدنامهٔ طهران که با دولت انگلیس منعقد نموده بودند صرف نظر نمایند. در آن عهدنامه شرط شده بود که هرگاه یک دولتی دست تعدی به ممالک ایران دراز نماید و بخواهد با دولت ایران جنگ نماید دولت انگلیس با پول و قشون همه قسم از دولت ایران حمایت کند.

در جنگ با روس دولت انگلیس بهیچوجه حمایت و طرفداری نکردند و متعذر شدند که چون دولت ایران در ابتدا شروع به جنگ کردند تکلیفی بر ما نیست.

میستر کانینگ[1] و وزرای انگلیس به این خیال باطل نقض عهد کردند و دولت ایران را که دوست و متحد دولت انگلیس بود در چنین وقتی یکه و تنها گذاردند. جواب این عذر وزاری انگلیس را سیر جستن شیل در کتابی که نوشته است خوب بیان می‌کند. او می‌نویسد شرط در عهدنامهٔ طهران این بود که در صورتیکه دولت ایران مبادرت به جنگ ننماید و ابتدا تخطی و دست‌اندازی به ممالک همجوار خود را جایز نداند و مبادرت به جنگ و تعدی و تخطی به ممالک ایران از طرف دولت دیگر وارد شود دولت انگلیس او را از تطاول دیگران محفوظ دارد و با پول و قشون معاونت را مداوا نماید.

در این جنگ روس با ایران دولت ایران متعدی نبود، بلکه رفتار بیقاعده و تحکمات ناشایستهٔ دولت روس او را بدان مجبور نمود که خود را حفظ نماید و هرگاه ابتدای جنگ از دولت ایران باشد برای محافظت حدود مملکت ایران و دفاع بود نه برای آنکه خواسته باشند به ممالک روسیه حمله برند و تعدی نمایند. در این صورت دولت انگلیس هیچ حق نداشت که نقض و مخالفت عهدنامه و قرارداد خود نماید و به دولت ایران در چنین موقع امداد[2] پولی و عسکری ننماید.

در آن وقت برای دولت ایران پول لازم شد و اعلیحضرت فتحعلی شاه به ترغیب و تحریض وزیر مختار انگلیس در بیست و پنجم ماه اوت سنهٔ ۱۸۲۸ مسیحی (پنجم اسد

۱- اصل: کانین.
۲- اصل: امتداد.

۱۲۴٤ هجری) این شرط عهدنامهٔ طهران را به دولت انگلیس به مبلغ دو یست هزار تومان بفروختند و این رفتار دولت انگلیس با دولت ایران در چنین وقتی خلاف پولیطیک و خلاف عدل و انصاف بود. از آن تاریخ به بعد اعتبار دولت انگلیس در دربار دولت ایران به اعلی درجه کاسته شدو مقامی که قبل از این واقعه انگلیسها در ایران داشتند از آن روسها گردید و روز به روز بر اعتبار دولت روس افزود.

[قتل فرستادهٔ روس]

در ماه جدی سنهٔ ۱۲۴٤ هجری موسیو گربایدف از جانب دولت روس به سفارت ایران مأمور شد و به طهران آمد و او شخص جسور و در نهایت متکبر بود و با خشونت و درشتی سخن می گفت و فتنه جوئی می کرد و در ابتدا به دولت ایران اظهار داشت که از شرایط عهدنامه آن است که از اسرای گرجستان و از اهل ایالا تی که بعد از صلح به دولت روس واگذار شده هیچکس در ایران نماند.

کنیزان گرجی که در خانه های بزرگان هستند تمام را به نزد من بفرستید تا از ایشان استفسار نمایم که آیا از روی رضا و رغبت در ایران مانده اند یا آنکه می خواهند به وطن خود معاودت نمایند. از جمله کنیزان گرجی دو نفر از اهل ایروان در خانهٔ اللهیار خان آصف الدوله بودند و دین اسلام اختیار کرده بودند. آصف الدوله ایشان را برای گربایدف فرستاد. کنیزان صریح گفتند که در طهران خواهند ماند و بهیچوجه به ایروان نخواهند رفت. معهذا گربایدف بر آن شد که کنیزان را یک دو روز در خانهٔ خود نگاه دارد، شاید بتواند ایشان را محرک شود که از خیال توقف در طهران منصرف شوند.

فقها و علمای طهران ازاین حرکت سفیر روس در غضب شدند و دریکی از مساجد معتبرهٔ طهران جمع شدند و گفتند که اینک حقوق مقدسهٔ اسلام پایمال شده است و تکلیف شرعی مسلمانان آن است که نگذارند زنان مسلمه را در خانهٔ سفیر روس نگاهدارند. اهل طهران نیز در آن مسجد جمع شدند و از این سخنان غیرت و تعصب دینداری ایشان به جوش آمد و همه یک رأی شدند که به اجماع به خانهٔ ایلچی روس بروند و کنیزکان گرجیه را از گربایدف به هر نحو که توانند استرداد نمایند.

این جمعیت خشمگین وقتی که به سفارتخانهٔ روس رسیدند آتش غضب ایشان شعله ور گردید. غوغا کنان از در و دیوار خانهٔ گربایدف صعود کرده به سرای او در آمدند و هر کس از روسها در آنجا یافتند مقتول ساختند و خود گربایدف را نیز با خنجر پهلوی او را

زخمدار کردند و به قتل رساندند و هر چه در آن سرای یافتند به غارت بردند و خانه را نیز و یران کردند و در زمان پراکنده شدند و راه خو یش گرفتند.

از اهل سفارتخانهٔ روس ملتزوف نامی که نایب اول گربایدف بود که در گوشه ای پنهان شده بود جان به سلامت در برد و زنده بماند.

شهریار تاجدار اهتمام کرده بودند که این شورش را خاموش نمایند و مردم شهر را از اقدام این امر دفع دهند ولکن عوام الناس سر از انقیاد برتافته و افواج نیز درب ارگ را به روی خود بسته و از جای خود حرکت نکرده بودند که اهل شهر را از شورش منع نمایند.

شاهنشاه و نایب السلطنه، شاهزاده عباس میرزا، از این واقعه مضطرب شدند که دولت روس بعد از اصغای این خبر از دولت ایران انتقام خواهد کشید. اما خوشبختانه در آن وقت نیکلای امپراطور روس مشغول تهیه بود که با دولت عثمانی جنگ نماید و قتل سفیر روس در طهران فقط به عذرخواهی از جانب ایران گذشت. خسرو میرزای پسر کوچک نایب السلطنه و میرزا مسعود که (بعد وزیر خارجه شد) و محمد خان زنگنه امیر نظام آذربایجان به سمت سفارت به روسیه مأمور شدند که به پطرزبورغ رفته در پیشگاه اعلیحضرت امپراطور از جانب دولت ایران برای قتل گربایدف معذرت بخواهند و ایشان بعد از ورود به پطرزبورغ به نحوی عذر این واقعه را خواستند که خاطر اعلیحضرت امپراتور تسکین یافت و به آنها الطاف و مهربانی فراوان نمود. خسرو میرزا بعد از انجام این خدمت از دربار روس رخصت انصراف جسته به ایران معادوت فرمود.

[وقایع دیگر]

چون دولت انگلیس از دولت ایران کناره جست شاهزاده عباس میرزای نایب السلطنه رشتهٔ اتحاد را با دولث روس استوار نمود و دو فوج سرباز آذربایجانی را که صاحب منصبان انگلیسی ترتیب کرده بودند به تحریک پرنس دالغوروکی سفیر روس به اسم امپراطور روس موسوم نمود.

در فصل پائیز سنهٔ ۱۲۴۵ هجری نایب السلطنه تشریف فرمای خراسان شدند و با رؤسای آن مملکت که نا فرمانی پیش گرفته بودند و بعد از نادر شاه افشار به پادشاهان ایران فقط در ظاهر اطاعت داشتند و در باطن مایهٔ هزار قسم فتنه و فساد می شدند جنگ نموده ایشان را مطیع فرمان ساختند. این جنگ داخلهٔ ایران باعث ضعف دولت ایران و مناسب پولیطیک دولت روس بود.

دربیستم جوزای سنهٔ ۱۲۴۶ هجری سیرجان ماکدونالد وزیر مختار انگلیس در طهران فوت شد و امورات سفارتخانهٔ انگلیس محول به کاپیتن کامپیل صاحب منصب سوارهٔ مدرس هندوستان بود. تا آنکه دو سال بعد دولت انگلیس کامپیل را لقب و نشان و درجهٔ «سیر» عطا کردند و او را وزیر مختار قرار دادند. در همان ایام که سیرجان ماکدونالد فوت شد ماژورهارت صاحب منصب انگلیسی که معلم پیاده نظام قشون نایب السلطنه بود نیز به داربقا پیوست.

در سنهٔ ۱۲۴۴ هجری ناخوشی وبا که هشت سال قبل از آن در ایران بروز نموده بود درثانی در بیشتر بلاد ایران در افتاد واین بلای مهیب جمعی کثیر از اهل ایران را به هلاکت رسانید. فقط در مملکت گیلان دو یست هزار نفر زن و مرد از این مرض مرده بودند. بعد از برطرف شدن مرض و با بلای قحط مملکت ایران را فرا گرفت.

در ابتدای سنهٔ ۱۲۴۶ هجری فتحعلی شاه نایب السلطنه را مأمور فرمود که به یزد و کرمان رفته حکام آن ولایات را که طغیان کرده و سر از انقیاد بر تافته بودند تنبیه نماید و مطیع فرمان سازد و آن ایالات را منظم کند. نایب السلطنه برای انجام این خدمت از راه کاشان به یزد رفتند و در پنجم عید نوروز به شهر یزد در آمدند و آنجا را منظم نموده به سمت کرمان رفتند و آن بلده را مفتوح ساخته نیز به حیطهٔ نظم در آوردند.

[یزد و کرمان]

شهر یزد در یک صحرای شن‌زار وسیعی بنا شده. اطراف آن همه کوه است. در حوالی اراضی مزروعه و باغات مشجر دارد که میوه و غله، جو و گندم عمل می آید. آب این شهر خیلی کم است.

شهر قدیم یزد برج و باروی محکم و خندق عمیق و بازارهای خوب دارد و شش هزار باب خانه دارد. در خارج دیوار شهر قدیم شهر جدیدی نیز بنا کرده‌اند.

شهر یزد تقریباً پانزده هزار نفر جمعیت دارد. امتعهٔ یزد پارچه های ابریشمی و فرش نمد است. ابریشم از گیلان به یزد می برند و در کارخانجات آنجا پارچه های بسیار خوب می بافند.

در شهر یزد و دهات حوالی آنجا قریب به سه هزار خانه‌وار گبر هستند و بیشتر از آنها فلاح می باشند. گبرها همه با صنعت و کارکن و زیرک می شوند. در ایران از ایشان

مالیات زیاد می گیرند و به آنها ظلم می شود.[1]

وضع و رسومات گبرهای یزد با رسومات و قوانین پارسیان بمبئی تفاوت کلی دارد و در صورت ظاهر هیچ شباهت با یکدیگر ندارند.

گبرهای یزد وضع مخصوصی لباس می پوشند، مردان آنها لباس زرد رنگ و زنان ایشان شلوارهای ابریشمی ارغوانی و قرمز رنگ می پوشند.

راه از یزد به کرمان تقریباً پنجاه فرسنگ می شود و از یک صحرای کویر خشک عبور می کنند. در کرمان یک قسم گوسفند دارند که پشم آنها خیلی بلند می شود به نحوی که وقتی که راه می روند زمین را جاروب می کنند. از پشم این گوسفندان شالهای ترمهٔ بسیار خوب می بافند.

در سنهٔ ۱۲۰۹ هجری وقتی که آقا محمد شاه شهر کرمان را محاصره کردند و آنجا را بعد از مدت مدیدی مفتوح ساختند حکم کردند که شهر را خراب کنند. این شهر چندین سال بعد از آن مخروبه بود. شهر حالیهٔ کرمان که در محل خرابیهای شهر قدیم متدرجاً بنا شده است وسعت آن یک ربع فرسنگ مربع می شود و سی و پنج هزار نفر جمعیت دارد. بعضی از ایشان گبر هستند و قریب پنجاه نفر تجار هندو در آنجا سکنی دارند.

شهر کرمان مثل سایر شهرهای ایران دیوار گلی و برجهای مدور دارد. در قدیم در بالای کوهی که در نزدیکی شهر واقع است دو برج بسیار محکم بنا کرده بودند و اینکه محاصرهٔ شهر کرمان طول کشید بواسطهٔ دفاع از سنگرها بود که به حکم آقا محمد شاه خراب کردند و دیگر تا کنون نساخته اند.

در این اواخر اهل کرمان بواسطهٔ حکام نیک نفسی که داشتند خیلی آسوده و در رفاه بودند. وکیل الملک و پدر او پانزده سال در کرمان حکومت داشتند و همه ساله مبلغ دو یست هزار تومان زر مسکوک به دیوان مالیات می دادند بدون آنکه جمع و خرج و حساب بدهند.

با وجود آنکه کرمان خشک ترین ممالک ایران است در وقتی که ماژور سنت جان صاحب منصب انگلیسی از آنجا عبور نموده بود وکیل الملک در نزد او مفاخرت کرده بود

۱ـ در سنهٔ ۱۲۷۳ هجری برای مخارج جنگ با دولت انگلیس، دولت ایران از گبرهای یزد مبلغ پانصد تومان طلب نمودند. وکیل فارسیان بمبئی توسط کرد که ایشان را معاف دارند، حاکم یزد قبول نکرد و علیهذا پارسیان بمبئی این وجه را از جهت برادرهای دینی خود فرستادند. گبرهای یزد سالی ششصد و هفتاد تومان مالیات می دهند و از آنجائیکه مکنتی ندارند این مبلغ برای ایشان ظلم است.(**مؤلف**)

که در سنهٔ ۱۲۸۸ وقتی که بلای قحط تمام ممالک ایران را فرا گرفته بود و مردم از جوع تلف می شدند در کرمان احدی از گرسنگی نمرد.

وضع وکیل الملک این بود که تجارت پشم با هندوستان را منحصر به خود نموده بود و از این تجارت بقدری منفعت می برد که محتاج به رعیت نبود. مالیات دیوان را به خزانهٔ اعلیحضرت شاهنشاه می پرداخت و به رعیت هم تخفیف می داد.

بعد از آنکه شاهزاده عباس میرزای نایب السلطنه ایالات یزد و کرمان را منظم کردند از راه اصفهان و کاشان و سمنان تشریف فرمای خراسان شدند. شاهزاده محمد میرزا ولیعهد ثانی پسر نایب السلطنه و قائم مقام و کلنل شی صاحب منصب انگلیسی که مدتها معلم قشون آذربایجان بود به همراه ایشان بودند در بیست و سیم جدی سنهٔ ۱۲٤٦ هجری نایب السلطنه با قشون خود وارد شهر مشهد شدند و با رؤسای خراسان که دعوی خودسری می کردند شروع به جنگ کردند.

[خراسان]

ایالت وسیع و معتبر خراسان صحرای مرتفع و کوهستان زیاد دارد. درسرحد شمالی این مملکت رشته کوهی است که متصل می شود به کوه البرز. این رشته کوه البرز از آذربایجان به بلخ کشیده شده و از آنجا به حدود شمالی هندوستان می رود و در آنجا موسوم می شود به هندوکش. در سمت جنوب ارتفاع این رشته کوه از سمت شمال بیشتر است. جغرافیا نویسهای اعراب این رشته البرز را کمربند سنگی زمین نوشته اند.

در عهد خاقان مغفور مملکت خراسان منقسم بود به نُه ایالت[1]، حکام این ایالات غالباً با یکدیگر در جنگ بودند و اکثر از آنها به شاهزادهٔ قاجار فرمانفرمای خراسان اطاعت نمی کردند و خودسری می نمودند.

۱ـ از این نه ایالت شش ایالت در سمت شمال خراسان واقع است، اسامی آنها از این قرار است: تربت حیدریه که رئیس آنجا یکهزار و دویست نفر سوار دارد. کلات نادری پانصد سوار ـ درگز یکهزار سوار ـ بجنورد یکهزار سوار ـ چناران ـ خبوشان اهل این دو ایالت کرد هستند که شاه عباس کبیر ایشان را بدانجا آورده است.

اسامی سه ایالت دیگر واقع در سمت جنوب از اینقرار است:

ترشیز که رئیس آنجا ششصد سوار دارد ـ طبس ششهزار سوار ـ قائن سه هزار سوار ـ اهل این سه ایالت عرب هستند. **(مؤلف)**

٭ مؤلف Chirsaran و Khazn آورده مترجم به «چرسرو» و «خزن» برگردانده و من به قرینه اصلاح کردم (ا.ا.)

فقط شهرها و بلوک عرض راه از طهران به خراسان و شهر مشهد [را] که مرکز این مملکت معتبر بود حکمران خراسان در تصرف خود داشت. این شهرها را نیز تراکمه اغلب اوقات نهب و غارت می نمودند.

در عرض راه از طهران به خراسان شهر اول سمنان است. از آنجا به طهران سی و یک فرسخ مسافت دارد.

شهر سمنان خیلی مخروبه است. در حوالی شهر چند قطعه اراضی مزروعه دارد و مابقی صحرای آنجا تا دامنهٔ کوه همه خشک و بی علف است. تراکمه اغلب تا بدین شهر می تاختند.

در چهارده فرسنگی سمنان شهر دامغان واقع است. این شهر از شهر سمنان مخروبه تر است و در واقع شهر خرابه است. بازارهای آنجا از خشت خام و گل ساخته شده است. مسجد شهر دامغان یک مناره دارد که از آجر پخته ساخته شده است.

از دامغان که می گذرد در ده فرسنگی شهر شاهرود واقع است. در عرض راه دهات بسیار دارد. این شهر برج و باروی محکم و بازارهای خوب دارد. در حوالی شهر باغات مشجر و اراضی مزروعه زیاد است.

از طهران بشاهرود پنجاه و دو فرسنگ مسافت است و از آنجا به شهر مشهد هشتاد و شش فرسنگ راه است. از شاهرود یکی راهی به سمت شمال غربی به استراباد می رود. مسافت ازاستراباد به شاهرود دوازده فرسنگ است.

از شاهرود به عباس آباد بیست و دو فرسنگ مسافت است. راه از یک صحرائی می گذرد که تپه های پست دارد. قریهٔ عباس آباد چند خانه وار رعیت دارد و در حوالی آن روی تپهٔ مرتفع کاروانسرای معتبری بنا شده است. این ده ازبناهای شاه عباس کبیر است و در وسط یک صحرای وسیع و خشک واقع شده وتراکمه غالباً آنجا را نهب و غارت می کردند و بواسطهٔ دزدی ایشان راه عبور و مرور مسدود می شد.

شاه عباس کبیر برای امنیت راه این ده و کاروانسرای معتبر را در آنجا بنا نمودند و قریب یکصد خانه دارد. رعیت از گرجستان مهاجرت داده و در عباس آباد سکنی دادند.

تراکمه همیشه عرض راه تا عباس آباد را تاخت می کردند و هر کس به دست ایشان گرفتار می شد اسیر نموده می بردند. ولکن هیچوقت نتوانستند داخل قلعهٔ معتبر کاروانسرای عباس آباد بشوند.

وقتی میستر فریزر[1] انگلیسی از عباس آباد عبور نموده با شخص پیرمردی صحبت داشته که در انگلستان نهب و غارت بهیچوجه نیست پیرمرد تعجب کرده گفته بود مردمان خیلی خوش بخت هستید. ای کاش مرا هم به انگلستان می بردید!

[سبزوار و نیشابور]

از عباس آباد به سبزوار هیجده فرسنگ مسافت دارد. راه از یک صحرای وسیع کم آبی می گذرد. در این صحرا گورخر و آهو زیاد دارد. حاکم‌نشین بلوک و دهات سبزوار شهر کوچک و نظیف سبزوار است که تقریباً یکهزار و دو یست خانه‌وار جمعیت دارد و بازارهای آنجا از آجر پخته ساخته شده است.

از سبزوار به نیشابور بیست و چهار فرسنگ مسافت دارد. در عرض راه دهات بسیار دارد و از یک رشته کوه باید گذشت. شهر نیشابور از شهرهای قدیم ایران است و در یک فرسنگی سمت جنوب دامنهٔ کوه مرتفعی واقع شده. در حوالی شهر باغات و دهات زیاد دارد. در ایام قدیم این شهر رشته های قنوات بسیار داشته و اکنون خرابه های قنوات سابق معلوم است.

در هشت فرسنگی شهر نیشابور در درهٔ کوه معادن فیروزه واقع شده. اراضی نیشابور بیست فرسنگ طول و ده فرسنگ عرض دارد.

از نیشابور به شهر مشهد که پایتخت مملکت خراسان است بیست و سه فرسنگ مسافت دارد. راه از اراضی نیشابور که می گذرد از وسط یک رشته کوه عبور می کند. در اطراف راه بعضی جا درختهای بید و بداق و غیره دارد. دهات ایالت خراسان همه دیوارهای محکم دارد، برای آنکه رعایا از شر تراکمه ایمن بمانند.

[ترکمانان]

محل توقف طوایف وحشی تراکمه از سمت شرقی ساحل بحر خزر امتداد می یابد تا نواحی شهر مرو که اکنون خرابه است و از حدود شمالی خراسان به خیوق.

ایلات ترکمان همیشه در آلاچیق[2] و سیاه چادر منزل دارند و به اقتضای فصل با گله

۱ـ اصل: فراسر.

۲ـ آلاچیق اوطاقهائی است که از چوب می سازند و در هر مکان که بخواهند بر پا می کنند و روی چوب را نمدهای ضخیم می افکنند و درون آن خیلی گرم می شود و در فصل زمستان که هوای آن ولایت به شدت سرد می شود در آلاچیق راحت هستند. (مترجم)

و رمهٔ خود از یک چمن به چمن دیگر نقل می کنند.

تمام طوایف تراکمه سنی مذهب هستند و خیلی خونخوار و ظالم می شوند، ولکن شجاعت فطری هیچ ندارند. در جنگ وقتی که دشمن را قو یتر از خود می بینند ایستادگی ندارند و فرار اختیار می کنند.

ایلات تراکمه به سه طایفه منقسم شده اند: طایفهٔ یموت و طایفهٔ گوکلان و طایفهٔ تکه.

طایفهٔ یموت بیست و پنج هزار خانه وار هستند و در اراضی مابین خیوق و رودخانهٔ اترک و دهنهٔ رودخانه اترک و دهنهٔ رودخانه گرگان واقعه در ساحل شرقی بحر خزر توقف دارند و ایشان بد صورت و زشت ترین طوایف تراکمه هستند و رعیت دولت علیه ایران میباشند.

طایفهٔ گوکلان دوازده هزار خانه وار هستند و در اراضی مابین استراباد و رودخانهٔ اترک و کنار رودخانهٔ گرگان توقف دارند و با تربیت ترین طوایف تراکمه هستند و ایشان نیز رعیت دولت ایران می باشند.

طایفهٔ تکه سی و پنج هزار خانه وار هستند و در اراضی مابین سرچشمهٔ رودخانهٔ اترک و شهر مرو توقف دارند و به خیوق و سرخس نیز می روند[1].

اسلحهٔ تراکمه در سوابق ایام یک شمشیر و نی سه ذرعی بود. اکنون تفنگ و طپانچه هم دارند و هر یک سوار بسیار خوبی هستند و شغل ایشان نهب و غارت است و بیشتر اوقات مملکت خراسان را چپاول می کنند.

هر زمان که یکی از رؤسای طوایف خیال دارد که جائی را غارت نماید یک ماه قبل به متابعین خود اطلاع می دهد که از برای روز معین حاضر باشند. سوارها هر یک اسبهای خود را برای سفر ترتیب می کنند.

اولاً خوراک اسب را از قرار معمول نصف می دهند تا آنکه لاغر شود. روزی نیم ساعت در کمال سرعت اسب را می دوانند و آب کم می دهند و بعد از یک ماه یغماچیان برای سفر حاضر هستند و هر یک نفر سوار یک اسب و یک یابو دارند. تا حدود خراسان یابو را سوار می شوند و اسب را یدک می کنند.

منزل اول سه فرسنگ بیشتر نمی روند و روزی یک فرسنگ زیاد می کنند و به

۱-وامبری که یکی از سیاحان فرنگستان است در سنهٔ ۱۲۸۰ هجری به ترکستان مسافرت نموده بود او نوشته است که تمام تراکمه یکصد و نود و ششهزار و پانصد خانه وار هستند و هر خانواده را پنج نفر فرض کرده می گوید نهصد و هشتاد و دو هزار و پانصد نفر زن و مرد هستند.(**مؤلف**)

اسب روزی نیم من آرد جو و یک چهاریک آرد ذرت و یک چهاریک دنبهٔ گوسفند می دهند. این خوراک اسب را خوب نگاه می دارد.

وقتی که به حدود ایران می رسند جاسوسان خود را پیش می فرستند و حرکت و سکون زوار و کاروان را تعیین می کنند و بعد از آنکه مطلع شدند یک مرتبه به سر کاروان می ریزند. اموال ایشان را غارت نموده مسافرین را اسیر می کنند و در دهات عرض راه هر چه بتوانند به غنیمت می برند و دهات را آتش میزنند و رعایا را مقتول میسازند. در مدت دو ساعت کار خود را انجام داده اسرا را دست بسته به ترک اسب می بندند و معاودت می کنند و به ایشان هر قدر که می خواهند ظلم و تعدی می کنند. تا آنکه آخرالامر در بازار شهر خیوق اسرا را به غلامی می فروشند.

اسبهای ترکمانی روزی بیست و پنج الی سی فرسنگ راه می روند و مکرر تجربه شده است که در عرض مدت شش روز یا یک هفته یکصد و پنجاه فرسنگ مسافت را طی کرده اند.

[عباس میرزا در خراسان]

سفر شاهزاده عباس میرزا به خراسان برای این نبود که تراکمه را تنبیه کنند و ظلم و تعدی ایشان را برطرف نمایند و بازار غلام فروشی خیوق را موقوف دارند. مأموریت ایشان از جانب شاهنشاه به این سفر برای این بود که رؤسا و بزرگان مملکت معتبر خراسان را که هر یک دعوی خودسری می کردند مطیع سازند و ممالک تا کنار رودخانهٔ جیحون را مسخر نموده به تحت فرمان خاقان مغفور درآورند.

در جنگ با رؤسای خراسان نایب السلطنه اول قلعهٔ سلطان میدان را محاصره نمودند. این قلعه مابین سبزوار و نیشابور واقع بود و حکومت آنجا به رضا قلی خان زعفرانلو مفوض بود. چندی بود که رضا قلی خان طغیان نموده سر از انقیاد شاهنشاه برتافته بود. در روز بیستم قوس سنهٔ ۱۲۴۶ هجری قلعهٔ سلطان میدان را مفتوح ساخته رضا قلی خان را مطیع نمودند.

در فصل بهار و تابستان ۱۲۴۷ هجری (انتهای سنهٔ ۱۲۴۷ هجری) نایب السلطنه قلعهٔ معتبر امیرآباد چناران و ترشیز و خبوشان و سرخس و تربت حیدریه را مسخر نموده حکام فتنه انگیز این ایالات را مطیع و مقاد ساختند.

خبوشان محل حکمرانی ایلخانی طوایف کُرد بود که شاه عباس کبیر ایشان را از

کردستان مهاجرت داده به خراسان آورده بود.

بعد از فتح خبوشان نایب السلطنه ایلخانی را معزول نموده پسر او را به حکومت خبوشان مفتخر فرمودند.

سرخس مسکن تراکمهٔ طایفهٔ سالوری بود و قلعهٔ بسیار محکمی داشت. بعد از فتح آنجا نایب السلطنه حکم فرمود اهل سرخس را قتل عام نمودند.

در مراجعت به مشهد مقدس فوج خاصه را که سرتیپ ایشان کلنل شی انگلیسی بود مرخص خانه نمودند. در اول بهار ۱۲۴۸ هجری وارد تبریز شدند.

از زمانی که نایب السلطنه بزرگان خراسان را مخذول و منکوب نمودند شاهزاده حکمران خراسان حکومت ایالات را به مردمان پست واگذار داشتند و هریک بواسطهٔ فقر و احتیاج بسیار حریص و طماع بودند و به اهل ایالات ظلم و تعدی زیاد می کردند و بقدر قوه اموال مردم را ضبط می نمودند و این فقره باعث آن شد که اهل مملکت از حکومت شاهزادگان قاجار نفرت پیدا کردند و نهب و غارت تراکمه در خراسان بیشتر از سابق شد.

بعد از آنکه تمام مملکت خراسان را مسخر نمودند شاهزاده عباس میرزا بر آن شدند که ایالت معتبر و مستقل افغانستان یعنی هرات را مفتوح سازند. در ابتدا شاهنشاه این مطلب را امضاء ننمودند، ولکن آخرالامر راضی شدند و در سنهٔ ۱۲۴۸ هجری شاهزاده محمد میرزا پسر ارشد نایب السلطنه را به تسخیر هرات مأمور فرمودند.

از شهر مشهد به هرات تقریباً شصت فرسنگ مسافت است و در عرض راه دهات آباد و دره و اراضی مزروعه زیاد دارد و در بین راه یک قلعهٔ بسیار محکمی ساخته اند که موسوم است به قلعه غوریان.

شاهزاده محمد میرزا بدون آنکه به فتح قلعه غوریان بپردازند به سمت هرات شتافتند و قلعهٔ شهر هرات را محاصره نمودند. اما چون تقدیر نبود کار هرات اتمام نپذیرفت و بواسطهٔ خبر فوت پدر خود شاهزاده محمد میرزا از هرات کوچ داده به مشهد مقدس معاودت فرمودند.

شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه در شهر مشهد در روز بیست و هشتم میزان سال ۱۲۴۹ (مطابق روز بیست و یکم ماه اکتبر) سنهٔ ۱۸۳۳ به دار بقا پیوست.

نایب السلطنه از جانب پدر خود خاقان مغفور چندین سال در ایران سلطنت نمودند و مهام دول خارجه با دولت علیه ایران به امضای ایشان مجری می شد.

شاهزاده عباس میرزا خیالات عالی در نظر داشتند و همیشه خیر ملت و مملکت خود را طالب بودند ولکن علم زیاد نداشتند.

صاحب منصبان انگلیسی که چندین سال در جزو قشون ایشان خدمت می کردند بقدری مهربانی و التفات دیده بودند که هریک بستگی مخصوص پیدا کرده بودند. نایب السلطنه نوکرهای صدیق و خدمت گزار زیاد داشتند، از آن جمله میرزا بزرگ قائم مقام بود.

بعد از فوت نایب السلطنه شهریار سالخورده شاهزاده محمد میرزا را ولیعهد خود قرار دادند و حکمرانی مملکت آذربایجان و ریاست کل قشون را بدیشان مفوض فرمودند و قائم مقام را که بعد از فوت میرزا بزرگ به وزارت نایب السلطنه مفتخر بود به وزارت ایشان برگماشتند.

در دربار شاهنشاه فتنه و فساد زیاد می کردند و این فقره محقق بود که بعد از فوت خاقان مغفور مدعیان سلطنت بسیار خواهند بود علیهذا شاهزاده محمد میرزا برای نظم مملکت آذربایجان و استحکام امور ولیعهدی به تبریز تشریف بردند.

[درگذشت فتحعلی شاه]

در این وقت از سن شهریار تاجدار شصت و هشت سال گذشته بود و محاسن بلندی داشتند که از کمرشان می گذشت. در این سال شاهنشاه به اصفهان سفر کرد و در روز آخر میزان سال یونت ئیل ۱۲۵۵ (مطابق روز بیست و سیم ماه اکتبر ۱۸۳۴) به جهان جادوانی پیوست و در شهر قم در مسجد جنب قبهٔ مطهرهٔ حضرت معصومه علیها السلام در دخمهٔ خویش به خاک سپردند.

فتحعلی شاه قاجار مدت سی و هفت سال در ایران سلطنت کردند و بیشتر اوقات با خارجه و داخله جنگ داشتند. در مدت سلطنت ایشان یک قسمت معتبر ممالک ایران را دولت روس ضبط نمود.

خاقان مغفور خیلی حریص پول جمع کردن بودند. مع هذا وقتی که وفات نمودند خزانهٔ دولت ایران تهی بود. هر چه تنخواه جمع کرده بودند بعلاوهٔ ایالات گرجستان دولت روس عوض خسارت جنگ برد.

فتحعلی شاه بسیار خلیق و خوش صحبت بودند و شخصاً بهیچوجه ظلم و تعدی به احدی روا نداشتند و محسنات زیاد داشتند. به اشعار و تواریخ خیلی مایل بودند، ولکن علم حکمرانی و علم جنگ هیچ نداشتند.

در مدت سلطنت فتحعلی شاه اعتبار مملکت ایران به دول اوروپ مسلم گشت و از ظلمت یک دولت مشرق زمین بیرون آمده در انظار پولیطیک دانهای فرنگستان صاحب رتبه و

اعـتبار گردید، لکن بدبختانه این اعتبار بواسطهٔ محل جغرافیائی مملکت بود نه بواسطهٔ اقتدار دولت ایران.

تـردید نیست که هرگاه وضع دولت ایران به سبک سلاطین قدیم قاجاریه پیش برود هرگز به اقتدار و اعتبار تاریخی خود نخـواهـد رسید.

مقاله اول

درذکر وضع جغرافیائی خلیج فارس و احوالات سادات حکمرانان مملکت عمان

خلیج فارس یا بحر العجم محل بعضی قصص و حکایتها است که بواسطهٔ خواندن و شنیدن آنها اهل اوروپ از وضع مشرق زمین مطلع گشته اند.

حکایت مسافرت نیارکوس امیر بحری اسکندر یونانی از هندوستان به خلیج فارس و رفتن آتش پرستها و گبرها به هندوستان و قصهٔ مسافرت سندباد ملاح[1] و قصه های دیگر که در کتاب الف لیلة و لیلة نوشته اند و اقتدار جزیرهٔ هرمز همه حکایتهائی است که هر کس بشنود و بخواند تعجب می کند و اکنون که سواحل مخروبهٔ بحر العجم را ملاحظه نمایند تأسف خواهند خورد.

نیارکوس امیر بحری اسکندر از هندوستان از دهنهٔ رودخانهٔ هندوس (رود سند) مأمور شد که به بابل برود. این امیر بحری معروف با کشتیهای اسکندر یونانی از رود سند و سواحل بلوچستان که نیارکوس آنجا را «ایش ثیوفاجی» می نامد به رأس مسندم آمد و از آنجا داخل خلیج فارس گردید. در میناب از محل اردوی قشون اسکندر مطلع شده به ساحل آمد و به حضور اسکندر رسید و سلامتی کشتیها و قشون بحری را عرض داشت. در ثانی به او حکم شد که از همان راهی که مأمور شده است برود. علیهذا نیارکوس به جزیرهٔ هرمز آمد و از جزیرهٔ قشم و سایر جزایر بحرالعجم عبور نموده به شط العرب رسید و در سال سیصد و بیست و پنج قبل از میلاد حضرت عیسی علیه السلام که تاکنون دو هزار و دو یست و هشت سال شمسی است با کشتیهای خود به سلامت وارد دجلهٔ بغداد و بابل گردید.

نئارکوس جغرافیای این راه را بطور تحقیق نوشته است. اگر چه اسامی که او نوشته است با اسامی حالیه تغییر کلی دارد، لکن هر کس جغرافیای او را بخواند خواهد فهمید که

۱ـمسافرت سندباد در خلیج فارس در زمان اقتدار خلفای بنی عباس بود.(مؤلف)

کشتیهای یونانی از کجا عبور کرده اند.

خود اسکندر یونانی از هندوستان به بلوچستان آمد و از آنجا به فارس و عربستان آمده از کنار رودخانهٔ کارون[1] به بصره رسید و از آنجا از روی آب به بابل رفت و به تمام قشون خود ملحق گردید.

ایرانیها بجز ماهی گیرهای بحر خزر هیچوقت ملاح نبوده و در دریا دست نداشته اند و همیشه از دریا نفرت کلی داشته و دارند. سواحل بحرالعجم از ایام قدیم الی کنون محلی سکنای طوایف عرب بوده است. اعراب بعضی اوقات تجارت می کردند و اغلب دزد و قطاع الطریق بوده اند. در زمان شاپور شاهنشاه اعظم ایرانیها با هندوستان تجارت داشته اند. شاپور اعراب دزد را می گرفت و تنبیه می کرد و حکم می داد که دستهای ایشان را از کتف می بریدند و از این جهت بود که شاپور ذوالاکتاف لقب یافت.

بعضی از اتابکان فارس تمام جزایر خلج فارس را مسخر نمودند. غالباً ایرانیها به دریا میلی نداشتند و به قول شاعر خود شیخ سعدی علیه الرحمه که می گوید:

به دریا گر منافع بیشمار است   اگر خواهی سلامت بر کنار است

رفتار می نمودند و در زمانی که اعراب ایران را مسخر نمودند فارسیان از ترس ایشان به جزیرهٔ هرمز فرار نمودند و از آنجا راضی شدند که به دریا سفر نمایند. سوار کشتی شده به هندوستان رفته اکنون اهل ایالت بمبئی هندوستان اکثر گبر و فارسی هستند و همه تجار معتبر و کشتی ساز شده اند.

وقتی که اعراب بابل و ایران را مسخر کردند و فهمیدند که تجارت خلیج فارس به چه پایه محکم است در دهنهٔ شط العرب در جائی که شط فرات و شط بغداد به یکدیگر تقاطع می کند شهر بصره را بنا نمودند و در زمان خلفای بغداد شهر بصره بندر بسیار معتبری بود.

[هرموز]

در سنهٔ ۲۰۰ بعد از هجرت تجارت اعراب در خلیج فارس به سرحد کمال رسید. با هندوستان و جزایر هندوستان و مملکت چین تجارت داشتند و در جزیرهٔ هرمز اعراب سلطنت می نمودند، تا آنکه واسکودوگامای پرتقالی رأس امید افریقا را منکشف نمود و پرتقالیها به خلیج فارس آمدند و تا دویست سال قبل از این در آنجا با کمال استقلال تجارت و

[1] - اصل: قارون.

حکمرانی داشتند.

ابوخیر کبیر پرتقالی که فرنگیها او را البوکرک می نامند مسقط و جزیرهٔ هرمز را مسخر نموده پرتقالیها در آنجا قلعه های محکم و کارخانجات بنا کردند و در هریک از جزایر خلیج فارس دارالتجاره بر پا نمودند. در اندک زمان جزیرهٔ هرمز جای بسیار معتبری شد. مال التجارهٔ هندوستان که به ایران می رفت تمام از جزیرهٔ هرمز می گذشت. در این جزیرهٔ بی آب و خشک شهر ممتازی بنا کرده بودند.

از سمت هندوستان در دهنهٔ خلیج فارس دماغهٔ موسوم به رأس مسندم واقع است که دو کوه مرتفعی است که موسومند به کوان. در روبروی این دو کوه در سمت ایران دریک فرسنگی در وسط دریا جزیرهٔ هرمز واقع شده. سه فرسنگ دور آن است و چند کوه دارد که معدن نمک است و نمک آنجا را به خارجه می برند.

در شهر هرمز یک وقتی چهل هزار جمعیت بود. تجار از جمیع ممالک دنیا در آنجا جمع شده بودند و اکنون جزیرهٔ هرمز مخروبه است و از خرابه های شهر که هنوز باقی است معلوم می شود که شهر هرمز چقدر معظم بوده است.

روبروی جزیرهٔ هرمز دهنهٔ رودخانهٔ میناب واقع است. در این رودخانه در فصل بهار کشتی کوچک ممکن است دو فرسنگ برود. در آنجا شهر شاه بندر در کنار رودخانه بنا شده است. در نیم فرسنگی شهر قلعهٔ مربع محکمی ساخته اند که پرتقالیها چند عراده توپ در آنجا گذارده بودند.

در حوالی شهر شاه‌بندر اراضی مزروعهٔ حاجی آباد واقع است که باغات و اشجار مثمره زیاد دارد و گله و رمه نیز در آنجا بسیار است.

در چند فرسنگی دهنهٔ رودخانهٔ میناب شهر گامبرون و بندرعباس واقع شده. بعد از آنکه جزیرهٔ هرمز مخروبه شد بندرعباس خیلی معتبر شد. شهر گامبرون در کنار دریا بنا شده که خانه های خوب دارد. انگلیسها در آنجا دارالتجاره ساخته بودند و اینک مخروبه است. اما دارالتجاره‌ای که پرتقالیها بنا نموده بودند هنوز باقی است.

وقتی که سید مسقط گامبرون را گرفته بود در آنجا سکنی کرده بود. در خارج شهر قبرستان فرنگیها واقع است.

مابین بندرعباس و لنگه[1] اراضی خشک و کوهستان است. در مقابل جزیرهٔ لافت[2]

۱ـ اصل: لنجه.

۲ـ اصل: لفت.

کتابخانه امید ایران

قریهٔ خمیر واقع شده. در حوالی این قریه معادن گوگرد دارد که وقتی سلطان مسقط این معادن را از دولت ایران اجاره کرده بود. مابین لنگه و خمیر بندر معلم واقع شده. پرتقالیها در آنجا نیز دارالتجاره و کارخانه داشتند.

[قشم]

جزیرهٔ قشم در سه فرسنگی ساحل ایران در یک فرسنگی جنوب گامبرون واقع است.

این جزیره به شکل یک ماهی خلقت شده است. شهر قشم در رأس این جزیره واقع است.

این جزیره دوازده فرسنگ طول و پنج فرسنگ عرض دارد. اراضی شمالی آنجا تمام مزروعه و مشجر است. محصول این جزیره خرما و جو و گندم و خربوزه است و انگوری ممتاز دارد که از او شرابی نیکو ترتیب می دهند. اطراف جزیره دهات معتبر دارد. جمعیت آنجا پنج هزار نفر است.

شهر قشم برج و باروی محکم و خانه های عالی دارد. در حوالی شهر باغات مشجر و نخلستان خرما زیاد است. جمعیت این شهر تقریباً دو هزار نفر می شود. در این جزیره دو شهر دیگر دارد که یکی موسوم به لافت و دیگری به باسیعدو[1]. صحرای قشم آهو و کبک و تیهو زیاد دارد و شغال نیز فراوان است. اهل آنجا گلهٔ بز و گوسفند زیاد نگاه می دارند.

در شش فرسنگی سمت غربی قشم دو کوه سنگی واقع است که مؤسومند به تنب[2] کبیر و تنب صغیر، تنب کبیر مثل یک جزیره کوچکی است که دور آن یک فرسنگ است. آهوی زیاد دارد. صاحبمنصبان انگلیسی غالباً در آنجا به شکار می روند. در بغاز مابین قشم و تنب کبیر جزایر کوچک بسیار است که همه مشجر و سبز هستند.

در سمت علیای خلیج فارس خلیج هلیله واقع است. در سواحل آن دهات بسیار است. در حوالی هلیله کوه مرتفعی واقع شده که در بالای آن کوه برف یافت می شود. در ده فرسنگی هلیله شهر بوشهر واقع است.

این شهر تقریباً هزار خانه و دو مسجد معتبر دارد. منارهای مساجد و بام خانه ها از وسط دریا نمایان است. در سمت جنوب شهر در کنار دریا قونسول خانهٔ دولت انگلیس بنا شده است.

۱۰ ـ اصل: بازیدو.

۲ـ اصل: طناب (تنب را طنب هم نوشته اند).

در اراضی مابین بوشهر و شط العرب طوایف معتبر عرب موسوم به کعب[1] سکنی دارند. در سمت عربستان خلیج جزیرهٔ وسیع موسوم به بحرین واقع است. در حوالی این جزیره صدف مروارید زیاد به دست می آید.

[صید مروارید]

نوغان[2] این کار فصل تابستان است. در اطراف جزیره دریا چهارده ذرع عمق بیشتر ندارد. غواصان وقتی که برای صدف مروارید در آب فرو می روند گوشهای خود را موم می گذارند و در سوراخ بینی قطعه ای از شاخ گوسفند استوار می دارند و توری در کمر خود می پیچند که صدفها را در آن می گذارند و در قایقی نشسته به دریا می روند و یک طناب ضخیمی به قایق می بندند. غواصان دست به طناب گرفته در آب غوص می کنند و زیاده بر یک دقیقه غوص آنان طول نمی کشد. در وقتی که هوا مساعد باشد یک غواص روزی دوازده مرتبه در آب غوص می کند.

در حوالی جزیرهٔ بحرین تقریباً سالی ششصد هزار تومان مروارید بیرون می آورند و قریب سیصد هزار تومان دیگر از دریای حوالی رأس الخیمه و ابوضبی[3] و شارجه[4] به دست می آورند.

در بحرین یکهزار و پانصد قایق برای این کار دارند. عمل بیرون آوردن صدف مروارید کلیه به دست تجار است. همه ساله مبالغی مروارید ریزه به دست می آورند که در تمام آسیا و ایران در ساختن معاجین به کار می برند.

سواحل عربستان خلیج فارس تمام خشک است. اعراب وحشی به خرما و ماهی شور و قدری برنج زندگانی می کنند.

بعد از انهدام پرتقالیها در جزیرهٔ هرمز انگلیسها و هولاندیها[5] در گامبرون کارخانه و دارالتجاره داشتند و تجارت خلیج فارس به دست تجار ایشان بود.

بعد از انقراض سلطنت سلاطین صفویه که در مملکت ایران هرج و مرج شد

۱ـ اصل: کعاب.
۲ـ اصطلاحی را که برای ابریشم گیری است در مورد صدف گیری به کار برده.
۳ـ اصل: ابوذهابی.
۴ـ اصل: شاریکه.
۵ـ اصل: حولاندیها (همه موارد).

فرنگیها دارالتجارهٔ خود را در گامبرون موقوف داشتند، ولیکن در زمان کریم خان زند در ثانی برقرار نمودند.

هولاندیها جزیرهٔ خارک را تصاحب نمودند و مدت چند سال در تصرف ایشان بود. انگلیسها برای آنکه به شهر شیراز که پایتخت کریم خان زند بود نزدیک باشند دارالتجاره در بوشهر بنا نمودند.

پرایس نام انگلیسی در دوم ماه ژولیه سنهٔ ۱۷٦۳ (مطابق ماه اسد سنهٔ ۱۱۸۰) با کریم خان زند معاهدهٔ تجارتی بست که انگلیسها در بوشهر و سایر مکانها که در تحت فرمان کریم خان بود کارخانه و دارالتجاره بنا نمایند و حکم داد که از امتعهٔ ایشان به هیچوجه گمرک و مالیات نگیرند و به تجار انگلیس امتیازی داد که به غیر از ایشان کسی امتعهٔ چیت و غیره به ایران نیاورد و در امورات مذهبی احدی مزاحم ایشان نشود و در بوشهر یک باغ و یک قطعه زمینی برای قبرستان داشته باشند و خانه که سابقاً انگلیسها در شهر شیراز داشته بودند به ایشان رد نمایند[1].

بعد از پرتقالیها اعراب اقتداری پیدا کردند و سلطان عمان یعنی امام مسقط مدتها در خلیج فارس و عربستان بالاستقلال حکمرانی داشت.

[عمان]

عمان یک قطعه زمین کم عرضی است که سی و پنج فرسنگ بیش عرض ندارد و مابین جزیرهٔ مصیره[2] ورأس مسندم واقع است و یک رشته کوه مرتفعی دارد که موسوم است به جبل اخضر[3].

سواحل عمان همه خشک است و از سمت خشکی منتهی می شود به صحرای کویر عربستان. بعضی از اراضی آنجا مزروعه است.

در البدیه[4] هفت قطعه زمین حاصل خیز است که به یکدیگر اتصال دارند واز آب

۱ـ بعد از آنکه انگلیسها در بوشهر دارالتجاره برقرار نمودند کمپانی هندوستان همه ساله یک کشتی امتعهٔ هندی حمل نموده به بوشهر می فرستادند. در سال ۱۲٤٤ هجری حکومت بوشهر به شیخ عبدالرسول عرب واگذار بود و او شخص جابر و ظالمی بود. چهار سال بعد که مرض و با در بوشهر بروز نمود فراراً به شهر شیراز رفت. در عرض راه او را مقتول ساختند. **(مؤلف)**

۲ـ اصل: مزیره.

۳ـ اصل: اخدر.

٤ـ البادیه.

قنوات مشروب می شوند. در آنجا بادام و انجیر و خرما و لیمو و نارنج و اقسام میو جات به عمل می آید.

درابره[1] که در پنج فرسنگی البدیه واقع است قطعه زمین دیگری است که در آنجا یک شهر و خانه های خوب بنا شده است. در یک محل دیگر که موسوم است به مینا[2] نیز اراضی حاصل خیز دارد.جو و گندم و نیشکر عمل می آید. نخلستان خرما و درختان نارنج و لیموی کهن دارد.

رشتهٔ کوهستان جبل اخضر از سمت شرقی به طرف غربی می رود و ده فرسنگ طول آن هست و دره‌های خوش آب و هوا زیاد دارد که از هر یک چشمه های آب خوشگوار جاری است و اشجار مثمره در آنجا فراوان. در این دره ها یک طایفه عرب شجاع کوهستانی و مستقل سکنی دارند.

بنادر معتبر عمان یکی برکه است که شهر معتبری است و دیگری مسقط است که شهر پایتخت مملکت عمان است.

شهر مسقط در بالای کوهی در کنار دریا ساخته شده است. در سمت شمال غربی آن قلعهٔ بسیار محکمی ساخته اند و در بروج آن قلعه توپها استوار کرده اند.

شهر مسقط خانه های مرتفع و مساجد و مناره های خیلی بلند دارد. عمارت سلطانی در کنار دریا از سنگ ساخته شده است. در حوالی شهر چند چاه آب و نخلستان خرما دارد. اقسام میوه در آنجا به عمل می آید. خوراک اهل مسقط غالباً ماهی است. محل توقف امام مسقط غالب اوقات برکه بود که در پانزده فرسنگی سمت شرقی مسقط واقع است.

سواحل مسقط از نخلستان خرما پوشیده شده. مگس و بوی ماهی در آنجا زحمت زیاد می دهد. در فصل تابستان هوای مسقط بسیار گرم است. اطراف آن همه کوهستان است و نسیم گیر هیچ ندارد.

در زمان خلفا حکومت مملکت عمان به یک نفر والی واگذار بود، ولیکن بعد از آن اهل مسقط یک نفر از میان خودشان را برای سلطنت انتخاب نمودند. اول کسی که سلطان مسقط شد و امام عمان لقب یافت جلندی بن مسعود بود. امام پیشوا را گو یند.

وقتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از نزاع با معاو یه فراغت حاصل فرمود

۱ - اصل: ایبرا.

۲ - بندری که گمرک داشته باشد مینا نامیده می شود (**احمد اقتداری**)

جمعی از اعراب مسلمان بر حضرت امیر علیه السلام شورش کردند. عدد آنها دوازده هزار نفر بود. تمام آنها را «خارجی» موسوم کردند. این اعراب گفتند که هر شخص عادل و مقدس می تواند «امام شریعت» باشد. در سال سی و ششم هجرت اعراب خارجی به دست امیرالمؤمنین شکست خوردند و اکثر ایشان مقتول گردیدند، ولیکن منقرض نشدند.

یکصد سال بعد در عمان ظهور کردند و رئیس آنها عبدالله بن اباض[1] بود. از آن تاریخ به بعد «اباضیه»[2] لقب یافتند و رسم آنها این بود که از میان خود هر شخص عالم با استحقاقی را برای امامت خود انتخاب می نمودند و حسب و نسب او را ملاحظه نمی کردند.

مدّت نهصد سال امور ایشان بدین منوال می گذشت و این اززمان جلندی[3] بن مسعود است تا جلوس ناصربن مرشد که در سنهٔ یکهزار و چهل هجرت واقع شد و از آن به بعد امامت عمان ارثی شد و از خانوادهٔ نجبا انتخاب می نمودند.

در سال ۱۰۶۸ هجری امامهای جنگجو پرتقالیها را از مسقط بیرون کردند و فرنگیها را با شمشیر گذارندند مگر چند نفری.

از آن زمان امام مسقط در خلیج فارس امام مستقلی شد در سنهٔ ۱۱۱۴ هجری در سواحل شرقی افریقا هر محلی که در تصرف پرتقالیها بود گرفتند و هنوز در تصرف اعراب است، از جمله زنگبار و پمبه[4] و ممباسه[5] و لامو[6] بود.

طوایف عمدهٔ اعراب عمان هناوی و غافری[7] بودند و تا سنهٔ ۱۱۵۴ هجری امامت به رئیس غافریها واگذار بود. در سال ۱۰۱۷ که حکمرانی عمان را مالک بن ابی العرب داشت و پایتخت او رستاق بود هفتاد نفر از علمای اسلام ناصربن مرشد را برای امامت منتخب نمودند، ولیکن او تا هیجده سال بعد این منصب را قبول ننمود.

ناصربن مرشد بیست و شش سال سلطنت کرد. بعد از فوت او علمای اسلام مجلس شورائی ترتیب دادند و پسر عم وی سلطان بن سیف را رئیس خود قرار دادند.

در سال ۱۱۴۰ هجری بلعرب بن سلطان مدعی سلطنت شد. سیف بن سلطان از

۱ـ اصل: ابعده.
۲ـ اصل: ابعدیه.
۳ـ اصل: جلعد.
۴ـ Pembeh
۵ـ Membasch
۶ـ Lamo
۷ـ اصل: حناوی و غفاری.

دولت علیه ایران امداد خواست و این فقره باعث آن گردید که محبت اعراب از و سلب شد و عموی وی سلطان‌بن مرشد را به منصب امامت مفتخر نمودند.

بعد از فوت سلطان‌بن مرشد در سال ۱۱۵٤ هجری احمدبن سعید که در تمام مملکت عمان به شجاعت معروف واز طایفهٔ هناوی بود برای امامت منتخب شد و هنوز اولادان او در مسقط امامت دارند.

احمدبن سعید قریب به چهل سال سلطنت کرد و بعد از فوت او پسر وی منصوب گشت. در سال ۱۲۰۸ هجری که حامد نوادهٔ احمدبن سعید امام بود سلطان نام عموی وی او را معزول نموده خود به مسند امامت برنشست واو به «سید» ملقب گشت. از آن تاریخ به بعد حکمران عمان را سید خواندند نه امام.

در این وقت اعراب عتوبی[1] در بصره تجارت معتبر داشتند و جزیرهٔ بحرین را تصاحب نمودند. شیوخ بوشهر مکرراً اهتمام کردند که بحرین را استرداد نمایند، ولیکن فایق نگشتند و علیهذا مالیاتی را که همه ساله به جهت عبور و مرور کشتی در خلیج فارس به سلطان مسقط می دادند و آن مالیات از قرار دریکصد نیم بود موقوف داشتند و در سنهٔ ۱۲۱۷ هجری سید سلطان حکمران عمان بحرین را مسخر کرد و حکومت آنجا را به پسر خود سید سالم که درآنوقت دوازده ساله بود واگذار داشت. بعد از مدت هفت سال درثانی اعراب عتوبی بحرین را گرفتند.

در این وقت کمپانی هندوستان با حکمران عمان رابطهٔ پولتیکی به میان آوردند و معاهدهٔ تجارتی با او بستند.

در سال ۱۲۱٤ هجری سیدسلطان جزایر قشم و هرمز و بندرعباس و معادن گوگردی خمیر را از دولت ایران اجاره نموده بود.

در ماه قوس سنهٔ ۱۲۱۷ هجری که سیرجان‌ملکم از جانب کمپانی هندوستان به سفارت ایران مأمور بود در عمان با سیدسلطان درثانی معاهدهٔ تجارتی بست و قرار شد از تجار انگلیس که در بوشهر هستند یک نفر کارگزار در مسقط داشته باشد.

در سال ۱۲۲۰ هجری که سیدسلطان از مسقط به قشم می رفت اعراب دزد به کشتی او ریخته او را مقتول ساختند. سیدسلطان سه پسر داشت: یکی سالم و دیگری سعید و دیگر حامد موسوم بودند. این برادرها به اتفاق یکدیگر حکمرانی می کردند.

اعراب دزد که سید سلطان را مقتول ساختند از طوایف عرب وحشی هستند که در

۱ـ اصل: عتبی (همه‌جا).

سواحل خلیج فارس سکنی داشتند و موسومند به عرب جواسمی[1]. این اعراب همه شجاع و ملاح هستند و در دزدی مهارت تام دارند.

از قراری که حکایت می کنند می گویند اصل و نسب ایشان بدین تفصیل است که در ایام قدیم شخص ماهیگیری در کنار خلیج ماهی می گرفت روزی تور خود را در آن انداخت وقتی که بیرون آورد خیلی سنگین بود و غولی که تمام اعضای او پر از پشم بود بیرون آمد. شخص صیاد غول را نگاهداری می نمود وتربیت کرد و وقتی به جزای خدمات او دختر خود را به حبالهٔ نکاح او درآورد، و این غول پدر و جد اعراب جوا سمی شد.

[وهابیها]

در سال ۱۲۱۷[2]هجری طوایف جواسمی با طوایف وهابی متفق شدند. سردستهٔ طوایف وهابی محمدبن عبدالوهاب بود که از طایفهٔ بنی تمیم هستند.

در سال ۱۱۴۷ هجری محمدبن عبدالوهاب به عزم تحصیل علوم شرعیه از نجد به بغداد آمد و در مدرسه های بغداد و موصل تحصیل علوم همی کرد و از حکومت عثمانیها نفرت تمام داشت و می گفت که سلطان عثمانی نباید به امام شریعت ملقب باشد.

با این خیالات از موصل به نجد معاودت نمود و در شهر درعیه[3] که پایتخت مملکت نجد بود عقاید خود را به مردم موعظه می نمود. حاکم درعیه و پدر زن او عقاید محمدبن عبدالوهاب را پذیرفتند و اهل شهردرعیه مرید او شدند.

در مدت قلیلی اعراب مابین حله واقعه در کنار رودخانه فرات و درعیه وهابی مذهب شدند و اکثر از طوایف اعراب وحشی که در سواحل خلیج فارس و عربستان ایران سکنی داشتند نیز این مذهب را اختیار کردند.

حاکم درعیه در سنهٔ ۱۲۱۴ هجری یک شخص وهابی را به سفارت نزد پاشای بغداد فرستاد که او را بدین وهابی دعوت نمایند. این عرب سرو پا برهنه وارد مجلس پاشای بغداد شد و گفت با ما معاهدهٔ دوستی و اتحاد ببندید. خدا لعنت کند کسی را که بر خلاف عقاید وهابی رفتار نماید. اگر راه نجات می جوئی وهابی برای تعلیم شما حاضر است. این بگفت

۱ـ اصل: جوازمی (همه موارد)

۲ـ این سنه درست نیست و در کتاب هم نیست. در کتاب آمده است که «در سرآغاز این قرن».

۳ـ اصل: دیریه (همه موارد).

و از مجلس بیرون رفت. پاشای بغداد متحیر و متعجب بماند.

عبدالعزیز پسر محمد بن سعود که رئیس وهابی شد در عرض مدت مابین ۱۲۱٤ و ۱۲۲۲ هجری اقتدار کلی پیدا کرد و بعد از جنگ با شریف مکه طایف را که محل ییلاق اهل مکه بود به تصرف خود درآورد. سه سال قبل ازان اعراب وهابی که مکه و مدینه و حجاز و یمن را مسخر نمودند عبدالعزیز در جنگ مقتول شد و پسر وی سعودثانی به جای او برنشست و پایتخت ممالک او شهر درعیه بود.

اعراب جوا سمی دزد خلیج فارس، بعد از آنی که وهابی مذهب شدند بر هرزگی و شرارت خود افزودند و در سال ۱۲۲۳ هجری قشون عمان را از جزیرهٔ بحرین بیرون کردند و آنجا را متصرف شدند. جزایر لافت[1] و قشم و بعضی جاهای دیگر را نیز متصرف گشتند. رأس الخیمه واقعه در حوالی رأس مسندم مرکز ایشان بود. شغل این اعراب دزدی بود. با قایقهای خود به کشتی های تجارتی که در خلیج فارس عبور می نمودند حمله برده اهل کشتی را به قتل می رساندند و اموال ایشان را به غارت می بردند.

در سال ۱۲۲٤ هجری به دو فروند کشتی تجارتی انگلیس حمله بردند و لیکن مغلوب شدند و چندی بعد به یک کشتی دیگر انگلیس که موسوم به «مینرو»[2] بود حمله بردند. انگلیسها را تماماً به قتل رساندند و مال التجارهٔ ایشان را به یغما بردند.

بالاخره دزدی این اعراب به جائی رسید که هیچ کشتی تجارتی از ترس ایشان نمی توانست در خلیج فارس عبور و مرور نماید و علیهذا لازم شد که این بلای مهیب را رفع نمایند. کمپانی هندوستان با سید سعید حکمران عمان متحد شده در سال ۱۲۲٦ هجری یک کشتی جنگی با یک دسته قشون به ریاست کلنل سمیت برای دفع اشرار وهابی مأمور کردند.

قشون انگلیس به امداد چهار هزار نفر قشون عمانی رأس الخیمه را گرفتند و قلعهٔ اعراب را با خاک یکسان نمودند و در ماه قوس همان سال با دو عراده توپ به قلعهٔ شناص[3] که متعلق به عرب جوا سمی بود حمله بردند و بعد از جنگ و قتال بسیار آنجا را مسخر و مفتوح کردند. قشون انگلیس به بمبئی معاودت نمودند. بعد از یک ماه دیگر اعراب وهابی درثانی در خلیج فارس بنای دزدی و شرارت را گذاردند و بیشتر از سابق قتل نفس و هرزگی

۱ - اصل: لفت.
۲ - مینروا Minerva درست است.
۳ - اصل: شیناص.

می کردند.

در خشکی به اعراب وهابی صدمهٔ کلی وارد آمد و دشمنی قوی بر ایشان تاختن نمود. محمد علی پاشای معروف که حکمران مصر بود از سال ۱۲۲۱ هجری بر ضد ایشان کمر بست. چند کشتی جنگی با یک دسته قشون معتبر در سوئز[1] فراهم کرده به ریاست پسر خود طوسون بیک[2] به سمت مکه فرستاد. قشون مصری در ینبوع به ساحل آمدند و با اعراب وهابی جنگ نمودند.

در سال ۱۲۳۱ هجری خدیو مصر مکه و مدینه را متصرف گشت. در همان سال سعود رئیس اعراب وهابی وفات نمود و پسر او عبدالله به ریاست مفتخر گشت.

در ماه قوس سال ۱۲۳۲ هجری اعراب وهابی به دست قشون محمد علی پاشا شکست کلی خورده منهدم شدند. در یک جنگ قشون مصری پنج هزار سر وهابی برای محمد علی پاشا آوردند. اعراب با شجاعت تمام جنگ کردند. بعضی از ایشان فرار نموده و سیصد نفر از آنها به محمد علی پاشا پناه بردند. در مکه و جده محمد علی پاشا اعراب وهابی را قتل عام نمود واین جنگ در طایف واقع شد.

در سال ۱۲۳۳ هجری ابراهیم پاشا با اعراب وهابی جنگ کرده شهر درعیه را محاصره نمود و بعد از دو سال جنگ و جدال آن شهر را مفتوح ساخته رئیس وهابیها عبدالله را اسیر نمود و به قسطنطنیه فرستاد. به حکم سلطان عثمانی در اسلامبول عبدالله را به زجر تمام به قتل رساندند. با وجود فتح درعیه دزدی اعراب وهابی در خلیج فارس ختم نشد. کمپانی هندوستان در ثانی سه هزار نفر قشون معتبر به ریاست جنرال گرانت برای دفع اشرار وهابی مأمور کردند.

[سیاست انگلیس در خلیج فارس]

در سال ۱۲۳۶ هجری انگلیسها قلعه جات اعراب را خراب نموده و ایشان را مقتول و معدوم نمودند و هندیها را که اسیر ایشان بودند آزاد کردند و دو یست قایق اعراب را آتش زدند و یک دسته قشون هندی در جزیره قشم ساخلو گذاردند.

یک دسته قشون دیگر به امداد قشون عمان بر ضد اعراب بنی بوعلی که در رأس الحد سکنی داشتند فرستادند. در آنجا اعراب قشون انگلیس را شکست داده هفت نفر

۱ـ اصل: سویس.
۲ـ اصل: توسن بیک.

صاحب منصب انگلیسی و سیصد نفر سرباز را به قتل رساندند.

در ماه قوس سنه ۱۲۳۷ هجری سیر لیونل سمیت با یکهزار و سیصد نفر سرباز انگلیسی و یکهزار و هفتصد نفر قشون هندی از بمبئی به خونخواهی مأمور شد. این قشون انگلیس در صور به ساحل آمده اردو زدند در همان شب بعد از ورود اعراب بنی بوعلی به اردوی انگلیسها شبیخون زدند و بعد از جنگ بسیار و زحمت بیشمار اعراب شکست خورده شیخ معمر رئیس ایشان تسلیم انگلیسها گردید.

بعد از رفع اشرار وهابی برای حفظ تجارت هندوستان به دلایل عدیده واجب شد که دولت انگلیس در خلیج فارس همیشه یک دسته قشون بحری داشته باشد.

اولاً برای آنکه دزدی اعراب را موقوف دارند و وسعتی در تجارت هندوستان بدهند.

ثانیاً رؤسای سواحل خلیج را نگذارند از حدود خود تجاوز نمایند.

ثالثاً رؤسای طوایف مختلفه آن نواحی را از جنگ با یکدیگر منع نمایند و نگذارند به حدود یکدیگر مداخله نمایند.

رابعاً کشتی جنگی دول خارجه را نگذارند داخل خلیج بشود و بالاخره آنکه تجارت فروش غلام و کنیز افریقا را موقوف و متروک دارند.

در جزیره قشم باسعیدو[1] برای محل توقف این قشون معین نمودند و در آنجا یک سنگر معتبر و مریضخانه و بازاری بنا نموده و یک فروند کشتی برای قراولی گذاردند. اطراف باسعیدو همه خشک و شن‌زار است و در فصل تابستان بسیار گرم می شود. امر و نهی این قشون را به قونسول انگلیس که در بوشهر متوقف است واگذار داشتند.

متصرف شدن جزیرهٔ قشم را حکمران مسقط امضاء نموده بود، ولکن در سال ۱۲۳۷ هجری دولت ایران برای این حرکت رسماً از دولت انگلیس شکایت کردند و گفتند که جزیرهٔ قشم متعلق به دولت ایران است، جهت ندارد که دولت انگلیس آنجا را تصاحب نماید و معلوم شد که در سنهٔ ۱۱۵۷ هجری این جزیره را اعراب از نادرشاه افشار اجاره کرده بودند، ولکن در سال ۱۲۰۹ هجری سید سلطان حکمران عمان این جزیره را به تصرف خود درآورد واز آن زمان قشم و بندرعباس و جزیرهٔ هرمز و خمیر در تصرف ایشان بود.

در سال ۱۲۳۸ هجری حکومت بمبئی دکتر اندرو جاکس [2] را به ایران فرستاد

۱ـ اصل: باسیدو.

۲ـ اصل: اندروزا.

که تفصیل قشم را در دربار شاهنشاه معروض دارد. دکتر اندرو جاکس در عرض راه در شهر اصفهان به مرض وبا درگذشت.

سلاطین عمان همیشه دوست صدیق دولت انگلیس بوده‌اند و در این اواخر از قدرت بحری ایشان خیلی کسر شده است.

در سال ۱۲۳۶ هجری سید سعید پنج فروند کشتی جنگی ممتاز داشت که دو فروند از آنها هریک چهل عراده توپ داشتند.

تجارت سید عمان و رعایای او خیلی وسیع بود و همه ساله مبالغی مالیات از مخارج خود اضافه داشتند. مالیات عمان از نخلستان خرما بود که درصد نیم می گرفتند.از اراضی خمیر و میناب ایران و معادن گوگردی خمیر[1] و بندرعباس و زنگبار و سایر محلهای افریقا که در تصرف سیدعمان بود نیز مالیات می گرفت.

جمعیت عمان شصت هزار نفر است. امتعه که به مسقط می برند عمده گندم و پارچه برای لباس است و آنچه از عمان به خارج می برند خرما و لیمو و ماهی شور است.

سید سعید بسیار سخی و عادل بود و تاجر هر ملیتی در مملکت او به آسودگی زندگانی می نمود. مالیات عمان تقریباً دو یست هزار تومان بود. پنجاه هزار تومان آن مالیاتی بود که از فروش غلام و کنیز آفریقا عاید می شد. در زنگبار سالی چهل هزار نفر کنیز و غلام بیع و شرا می شد. معهذا وقتی که در سنهٔ ۱۲۳۸ هجری که کاپیتن مرسبی صاحبمنصب کشتی دولتی انگلیس موسوم به «منی» مأمور بود که این تجارت فروش انسان را موقوف دارد سید مسقط با صاحبمنصب انگلیس قرار گذارد که این عمل شنیع را در جمیع ممالک خود قدغن نماید و معاهده به دولت انگلیس سپرد که من بعد نگذارند احدی غلام و کنیزی بیع و شرا نماید و از سالی پنجاه هزار تومان که مالیات این عمل بود صرفنظر نمود.

[سادات مسقط]

سید سعید به زنگبار میل مفرطی داشت و غالباً در آنجا توقف می نمود و هر دو سال یک مرتبه به مسقط سفر می نمود. تا آنکه در سال ۱۲۵۷ هجری محل توقف خود را بالکلیه در زنگبار قرار داد.

این شخص چندین سال حکمرانی نمود و در مدت سلطنت خود با دولت انگلیس

۱ـ اصل: خـامـر.

دوست متحد بود. با وجود آنکه در سال ۱۲٤۹ هجری وقتی که اعراب وهابی به ملک او تاختن نمودند دولت انگلیس او را یکه و تنها گذاشت و بهیچوجه از او حمایت ننمود.

سید سعید در سال ۱۲۷۳ هجری وفات نمود و حکمرانی زنگبار و مسقط مابین دو پسر او منقسم شد. سیدثوینی[1] مسقط را گرفت و سید ماجد زنگبار را اختیار نمود.

*در سال ۱۲٦۱ هجری سید سعید کاغذی به لرد ابردین فرمانفرمای هندوستان نوشته بود که من از پسران خود دو نفر را ولیعهد قرار داده‌ام که بعد از من یکی در عمان و دیگری در افریقا حکمرانی نماید. سید خالد در افریقا و سید ثوینی در عمان.

در سال ۱۲۷۱ هجری خالد به داربقا پیوست و سید ماجد[2] به جای او ولیعهد افریقا شد. بعد از فوت پدر مابین دو برادر نزاع شد.

در سال ۱۲۷۸ هجری انگلیسها مابین ایشان را صلح دادند و قرار شد که ثوینی و ماجد یکدیگر را سلطان بالاستقلال بدانند. به این معنی که ثوینی سلطان مسقط و ماجد سلطان زنگبار باشد و سالی دوازده هزار تومان به ثوینی سلطان مسقط بدهد و از سال فوت پدر خود حساب نموده همه ساله این مبلغ را بپردازد.

سید سعید سی و چهار اولاد داشت و از تمام مکنت او که تقریباً یکصد و شصت هزار تومان می شد در میان ورثهٔ او تقسیم شد.

انگلیسها زحمت بسیار کشیدند تا آنکه خلیج فارس را منظم کردند و ظلم و تعدی و بی رحمی اعراب دزد را موقوف داشتند به قسمی که کشتیهای تجارتی به آسودگی در خلیج فارس عبور و مرور می نمودند و خونریزی اعراب را که همیشه از برای جزیرهٔ بحرین و صدف مروارید در میان بود برطرف نمودند و نگذاردند این طوایف اعراب وحشی از حدود خود تجاوز نموده با یکدیگر جنگ کنند.

خلیج فارس در آتیه محل معتبری خواهد شد. وقتی که از آسیای صغیر از کنار رودخانهٔ فرات خط راه‌آهنی به بصره بکشند، راه به هندوستان خیلی نزدیک می شود و عبور و مرور همه از خلیج فارس خواهد شد و تجارت آنجا به اعلی درجه می رسد.

اکثر از حوادث عمدهٔ دنیا در کنار رودخانهٔ فرات و شط بغداد اتفاق افتاده. در کنار شط بغداد بود که شهرهای پایتخت سلاطین معتبر بنا شده بود.

* ـ این قسمت در اصل در پاورقی است و مترجم بطور خلاصه در متن وارد کرده است.

۱ ـ اصل: سوینی.

۲ ـ اصل: مجید (همه موارد)

در نینوا و بابل و بغداد به مرور دهور متعاقب یکدیگر شهرهای عالی بنا کردند و در حوالی رودخانهٔ فرات شهر معتبر کوفه واقع شده بود.

در بابل بود که بخت النصر بنی اسرائیل را که خدای تعالی ملتی بزرگ فرموده بود، از بیت المقدس کوچ داده بدانجا آورده و محبوس داشت.

جنگهای عمدهٔ دنیا در این محل اتفاق افتاد. علم نجوم وغیره در کنار رودخانهٔ فرات منکشف شد. کلدانیون در علم نجوم زحمت بسیار کشیدند.مأمون الرشید[1] نیز در انتشار این علم اهتمام کلی نمود.

[بین النهرین]

تجارت در خلیج فارس و رودخانهٔ فرات و شط بغداد از ایام قدیم بوده است. هردوت مورخ یونانی نوشته است که در رودخانهٔ فرات مشکهای خالی را باد می کنند و به یکدیگر بسته روی آن را تخته می گذارند مثل کشتی در آب می اندازند و مال التجاره در روی آن حمل نموده از ارمنستان به بابل نقل می کنند. این قسم کشتی هنوز در شط بغداد مشاهده می شود.

در کنار رودخانهٔ فرات بود که اسکندر یونانی به خیال تسخیر عالم افتاد و چند کشتی برای قشون خود ترتیب داد و به هندوستان مسافرت نمود.

جولیان امپراطور روم در دو یست و هفتاد سال قبل از هجرت تقریباً یکهزار فروند کشتی و قایق در شط فرات حاضر کرد و با دولت ایران جنگ نمود.

در عهد سلاطین ساسانیان ایرانیها با هندوستان تجارت معتبر داشتند و راه آنها شط فرات و دجله بغداد و خلیج فارس بود.

در زمان اقتدار خلفای بنی عباس تجارت بغداد و هندوستان اعتبار کلی داشت و بندر بصره بسیار مهم بود.

بعد از آنکه دولت خلفا رو به زوال گذاشت تجارت در این رود خانه ها نیزمعدوم گشت ولیکن شهر بغداد برای تجارت هنوز محل معتبری است.

رودخانهٔ فرات دو سرچشمه دارد که از دامنهٔ کوه «توروس»[2] جاری است. یکی

۱ـمرادش مأمون فرزند هارون الرشید است.

۲- Taurus مینورسکی در حواشی حدود العالم به همین شکل ضبط کرده.

www.irebooks.com کتابخانه امید ایران

در شمال ارز روم[1] و دیگری در حوالی بایزید. این دو رودخانه بعد از آنکه سیصد و پنجاه فرسنگ مسافت راه طی نمود داخل خلیج فارس می شود. اسم فرات در انجیل ذکر شده و این لفظ به معنی آب خوشگوار است. در فصل بهار آب این رودخانه خیلی زیاد می شود و در حوالی بصره چهار ذرع عمق دارد و جریان آن خیلی سریع است. در اول تابستان آب رو به زوال می گذارد و در زمستان خیلی کسر می شود. زیادتی و نقصان آب فرات همه ساله به یک منوال است. برخلاف شط بغداد که هیچوقت کسر نمی شود و جریان آن سریع‌تر است. رودخانهٔ فرات در فصل زمستان از سیصد الی پانصد ذرع عرض دارد و عمق آن از دو ذرع الی سه ذرع می شود.

از محل تقاطع رودخانهٔ فرات و شط بغداد تا به خلیج فارس تقریباً سی فرسنگ می شود. در بین این مسافت این رودخانه به شط العرب موسوم است.

شهر بصره را در سنهٔ چهارده هجری به حکم عمرین الخطاب بنا کردند و در مدت یک سال بندر بسیار معتبری شد.

در سنهٔ ۱۰۷۵ هجری عثمانیها بندر بصره را به تصرف خود در آوردند. این شهر در کنار شط العرب ساخته شده و از آنجا به دهنهٔ رودخانه که وارد خلیج فارس می شود هفده فرسنگ مسافت است و کشتیهای کوچک از خلیج فارس تا بصره به سهولت می رود. دور شهر بصره دو فرسنگ می شود. نخلستان خرما و باغات زیاد دارد. کوچه و بازارهای آن تنگ و خالی از نظافت است. اراضی حوالی آن تمام زراعت می شود.

در ده فرسنگی بصره رودخانهٔ فرات و شط بغداد در محلی که موسوم است به قرنه[2] به یکدیگر متصل می شوند. در پنجاه فرسنگی قرنه باتلاق لاملون[3] واقع است. در دو سمت رودخانه پانزده فرسنگ طول دارد. در فصل بهار آب این اراضی را فرا می گیرد و در آنجا شلتوک می کارند. در این محل رودخانه نود ذرع عرض و سه ذرع عمق دارد.

از باتلاق لاملون به شهر حله بیست و دو فرسنگ مسافت است. در یک فرسنگی شمال شهر حله خرابه های قدیم شهر بابل مشاهده می شود و در پنج فرسنگی شمال غربی آن در انتهای یک نهر عظیمی که از رودخانهٔ فرات جدا کرده‌اند شهر کربلا مشهد امام حسین علیه السلام واقع است. اطراف شهر تمام نخلستان خرماست.

۱ ـ اصل: ارض روم.
۲ ـ اصل: کورنه.
۳ ـ اصل: به صحت ضبط مطمئن نیستم.

از حله به شهر هیت[1] که در سمت غربی رودخانه بنا شده است شصت فرسنگ مسافت است و در حوالی آن معادن قیر واقع است. در بیست و چهار فرسنگی شهر هیت جزیرهٔ آلوسه[2] واقع است. در حوالی آن اطراف رودخانه دو رشته کوه دارد و در نزدیکی این دو کوه رودخانه چند جزیره دارد و شهرهای متعدد در آنجا بنا شده است.

از آلوسه به عانه[3] بیست و هفت فرسنگ است و در پنجاه و دو فرسنگی آن شهر بئر[4] واقع است.

از شهر بصره به بئر رودخانه سیصد و هشتاد فرسنگ مسافت دارد.

هرگاه راه‌آهن فرات را بسازند خط راه در شهر بئر به فرات ملحق می شود.

از بندر اسکندرون واقعه در بحر ابیض به شهر بئر تقریباً پنجاه فرسنگ مسافت است و راه همه جا مسطح و خوب است و ساختن راه‌آهن زحمتی ندارد.

عمده مانعی که از برای ساختن این راه فرض می کنند آن است که می گویند اعرابی که در عرض این راه توطن دارند مانع خواهند شد، ولکن ممکن است که به دوستی و مهربانی اعراب را راضی نمود.

این راه‌آهن فرات برای دولت انگلیس فواید کلی خواهد داشت. راه به ممالک هندوستان خیلی نزدیک خواهد شد. از خلیج فارس به بندر اسکندرون دو یست و پنجاه فرسنگ مسافت است و اراضی همه‌جا مسطح است و به سهولت می توان خط راه‌آهن کشید و محافظت آن نیز آسان است، زیرا که هر دو سر راه به دریا منتهی می شود. مخارج این راه را به پنجاه کرور تومان تخمین کرده‌اند.

برای ساختن این راه می گویند دولت عثمانی این مبلغ را از فرنگیها استقراض نماید و دولت انگلیس ضمانت کند. دولت عثمانی اراضی را که برای ساختن این راه لازم است مجاناً بدهد و نیز برای رساندن تنزیل این تنخواه به طلبکاران ضمانت کند که در هر موعدی که قرار می دهند تنزیل تنخواه را برساند و به دولت انگلیس حق بدهند که هر وقت بخواهد از این راه قشون خود را به هندوستان بفرستد و راه عبور و مرور پست نیز از آنجا باشد.

۱ـ اصل: حیط

۲ـ اصل: الاوس.

۳ـ اصل: آنه.

۴ـ Beer

از بمبئی به انگلستان بواسطهٔ راه‌آهن فرات هشتاد فرسنگ از راه کانال سوئز[1] و اسکندریه نزدیک‌تر می‌شود. از بندر کراچی[2] به هندوستان به ایالت پنجاب راه‌آهن ساخته‌اند.

از بندر کراچی که از راه فرات به انگلستان بروند سیصد فرسنگ راه نزدیکتر خواهد شد و به اعلی درجه بر راه مصر و بحر احمر تفوق دارد.

تفاوت راه فرات و راه کانال سوئز به هندوستان

از لندن به کانال سویز	**۱۰۹۳ فرسنگ**
از کانال سوئز به بندر کراچی	**۴۲۶ فرسنگ**
جمع مسافت راه سوئز	**۱۵۱۹ فرسنگ**
از لندن به بصره	**۱۰۶۸ فرسنگ**
از بصره به کراچی	**۱۷۶ فرسنگ**
جمع مسافت راه فرات	**۱۲۴۴ فرسنگ**

بدین تفصیل راه فرات از راه کانال سوئز دو یست و هشتاد و پنج فرسنگ نزدیکتر خواهد شد.

فواید پولیتیکی این راه را هرقدر بیان نمائیم زیاده بر آن خواهد بود و هر قدر دولت انگلیس در اقدام این عمل تأخیر نمایند ضرر آنها خواهد شد و اگر به مسامحه بگذرانند دور نیست که این راه را دولت روس بسازد و از تصرف دولت انگلیس خارج شود.

بنقد این عقاب تورانی یعنی دولت روس چنگال خود را در ارمن زمین کوفته است و اگر دولت انگلیس توجه نکند عماقریب روسها ارمنستان و نواحی فرات را متصرف خواهند شد. کوههای ارمنستان جنگل و چوب زیاد دارد و به سهولت این راه‌آهن را خواهند ساخت.

وقتی که روسها بغداد و بصره را متصرف گشتند حکومت هندوستان مغشوش می‌شود و برای دولت انگلیس خیلی صعب و دشوار خواهد بود که بصره و بغداد را از چنگال روس رها نماید.

بواسطهٔ راه خلیج فارس و راه‌آهن فرات مسافرین از لندن به هندوستان و از هندوستان به لندن در مدت پانزده روز مسافت را طی خواهند نمود و اینک از راه کانال سوئز

۱ـ اصل: سویس.
۲ـ اصل: قراچی (همه موارد).

بیست و یک روزه به هندوستان می روند.

فواید راه‌آهن فرات واضح و آشکار است و باید که بزودی اهالی انگلستان از خواب غفلت بیدار شده ساختن این راه را اقدام نمایند.

بعد از اتمام این عمل معلوم خواهد شد که خلیج فارس چقدر محل مهمی است. در آن وقت جزیرهٔ خارک دارالتجارهٔ معتبری خواهد شد و شهر قدیم بصره بیشتر از زمان هارون الرشید اعتبار پیدا خواهد کرد.

مقالهٔ دوم

شرح احوالات و جغرافیای ممالک وسط آسیا[1]

ممالک وسیعی که به «وسط آسیا» موسوم هستند و در ایام قدیم آنها به توران زمین معروف بودند مشتمل است بر ممالک خیوق و بخارا و خوقند و قندز[2] و بدخشان که در شمال «هندوکش»[3] واقع است و قسمتی از افغانستان که در سمت جنوب آن کوه واقع است و خوارزم.

در سال ۱۰۱۷ هجری شیبانی خان اوزبک خانوادهٔ امیر تیمور گورکان را از نصف بیشتر شمال وسط آسیا بیرون کرده ممالک ایشان رامتصرف گشت. این اراضی را جغرافی نویسهای اعراب ماوراء النهر خوانده‌اند و مشتمل است بر صحرای وسیع و کویر و چند رشته کوه که دره‌های خوش آب و هوا دارند و چند قطعه اراضی مزروعه که در حوالی رودخانها واقع شده.

[خیوق و خوارزم]

خیوق و خوارزم یا دشت ارگنج که ایالات سمت غربی سمت غربی وسط آسیا هستند چند قطعه زمین مزروع می باشند که در وسط صحرای کویر واقع شده‌اند و از یک صحرائی که وسعت آن یکصد و بیست فرسنگ می شود از ایالت خراسان و ممالک ایران مجزا هستند. طوایف تراکمهٔ وحشی در این صحرا سکنی دارند.

۱ـمترجم بجای آسیای میانه (وسطی) چنین نوشته است.

۲ـاصل: کُندوز.

۳ـاصل: هندوکوش.

شهر خیوق در چهار فرسنگی رودخانهٔ جیحون واقع است. از خیوق به کنار بحر خزر شصت فرسنگ مسافت دارد. این شهر قلعهٔ خرابه و خانه های پست دارد. اطراف شهر الی چند فرسنگ دهات و باغات مشجر و اراضی مزروعه دارد و از آب نهرهائی که از رودخانهٔ جیحون جدا نموده‌اند مشروب می شوند. در انتهای این نهرها ابتدای صحرای کویر شروع می شود.

بعد از آنکه شیبانی خان که از نواده های چنگیز خان مغول بود ممالک توران را مسخر نمود اولاد چنگیز خان چندین سال در آنجا سلطنت کردند.

از سنهٔ ۱۰۵۹ هجری الی سنهٔ ۱۰۸۰ هجری ابوالغازی[1] مورخ معروف نوادهٔ شیبانی خان در مملکت خیوق حکمرانی داشت.

در سنهٔ ۱۱۳۱ هجری حاجی محمد بهادر نوادهٔ ابوالغازی خان خیوق بود و او سفیری به دربار دولت روس به پطرزبورغ فرستاد.

در سال ۱۱۳۵ هجری پطر کبیر امپراطور روسیه دو هزار و پانصد نفر قشون بحری و چند فروند کشتی به ریاست جنرال بکوو یتس که از اهل قفقاز بود مأمور نمود که بنادر شرقی بحر خزر را به‌تصرف‌در آورند و با خان خیوق باب مکاتبه و مراوده مفتوح سازند. قشون روس در ساحل شرقی بحر خزر از کشتی بیرون آمدند و در آنجا قلعه بسیار محکمی بنا نمودند.

خان خیوق چون این خبر بشنید یک دسته قشون برای دفع روسها مأمور ساخت. در جنگ اول روسها قشون خان را شکست دادند و داخل مملکت خیوق شدند. برای کمی آب جنرال بکوو یتس قشون همراه خود را دسته به دسته نمود و هر دسته را به جهت جستجوی آب به طرفی فرستاد. در این وقت قشون خیوق بر ایشان فایق گشتند. تمام قشون روس دستگیر شدند. بعضی را به قتل رسانده و بعضی دیگر را در خیوق به غلامی بفروختند. از روسها چند نفری فرار کرده خود را به کنار دریا رساندند و سوار کشتی شده به حاجی طرخان رفتند.

در سنهٔ ۱۱۵۶ هجری وقتی که نادر شاه با قشون خود به ترکستان حمله برد مملکت خیوق را خراب و و یران نمود. بعد از فوت نادر شاه محمد امین خان ازبک به امداد تراکمهٔ یموت خیوق را مسخر نمود و حکمرانی آن مملکت از آن وی گشت.

در سال ۱۲۸۰ هجری که محمد امین خان وفات نمود حکمرانی آن مملکت به پسر

۱ ـ اصل: عبدالقاضی.

او ایناق خان[1] رسید. بعد از هشت سال او نیز درگذشت و پسر وی ایلتوزر[2] بجای او برنشست. در سال ۱۲۲۰ هجری وقتی که ایلتوزرخان برای تسخیر بخارا از رودخانهٔ جیحون عبور می نمود در آب رودخانه غرق شد. پسر او محمد رحیم خان حکمران خیوق گردید و از جانب دولت روس موراویوف نامی به سفارت به نزد او رفت.

در سنهٔ ۱۲٤۲ هجری محمد رحیم خان وفات نمود و الله قلی خان پسر او پانزده سال بعد از پدر حکمرانی نمود.

در اول بهار سنهٔ ۱۲۷۲ هجری که تراکمهٔ مرو با سوارهٔ قشون ایرانی در سرخس جنگ می کردند، الله قلی خان بدون قشون خود به تماشای جنگ رفته بود، به دست یکی از رؤسای تکه گرفتار و مقتول شد و بعد از او در مملکت خیوق چندی هرج و مرج بود و آخرالامر سید محمد خان حکمران شد.

ازاورنبورگ به شهر خیوق دو یست و چهل فرسنگ مسافت است. امتعهٔ روسیه [را] از آنجا با کاروان حمل نموده به خیوق می برند. تراکمه وقتی که اراضی خراسان را «چپو» می کنند ایرانیها را اسیر نموده در بازار خیوق به غلامی می فروشند. در اراضی مابین اورنبورگ و خیوق طوایف وحشی چادرنشین موسوم به قرقیز[3] سکنی دارند.

اراضی بخارا و خیوق بواسطهٔ رودخانهٔ جیحون[4] از یکدیگر منفصل هستند. این رودخانهٔ عظیم در صحرای پامیر جاری است و بعد از آنکه درهٔ حاصل خیز بدخشان را مشروب می کند از وسط کوهستان عبور نموده در هشت فرسنگی شمال شهر بلخ داخل صحرا می شود و از آنجا از اراضی خیوق می گذرد و داخل دریای اورال می گردد و یک فرسنگ اطراف دریا را مشروب می کند.

از دهنهٔ رودخانهٔ جیحون الی قندوز[5] که یکصد و پنجاه فرسنگ مسافت است همه جا کشتی به سهولت می تواند عبور نماید. اراضی حوالی دهنهٔ رودخانه همه باتلاق است. عمق رودخانه دو ذرع می شود و جریان آن ساعتی یک ربع فرسنگ است. طغیان آب این رودخانه از اواسط ثور است الی اواخر میزان و غالباً در فصل زمستان آب یخ بسته و

۱ـمتن و ترجمه: ایمان.
۲ـمتن و ترجمه: ایلت تظر.
۳ـاصل: کرقیز (همه موارد).
۴ـاصل: آق سو بجای «اکسوس» (در همهٔ موارد). و ما همه جا به جیحون برگرداندیم.
۵ـاصل: کندوز.

منجمد می شود.

کشتیهای بادی که هریک شش ذرع عرض و شانزده ذرع طول دارند و یکصد و پنجاه نفر مسافر را می توانند حمل کنند در روی رودخانه کار می کنند ، سلاطین عالمگیر هر وقت اراده می نمودند قشون زیاد خود را از جیحون عبور دهند این کشتیها را پل قرار می دادند.

[بخارا]

در سمت شرقی رودخانهٔ جیحون ایالت بخارا واقع است. از طرف غربی اراضی خیوق بواسطهٔ صحرای کویری از اراضی بخارا منفصل است واز طرف شرقی بواسطهٔ رشته کوه خوقند جدا می شود.

از شهر بخارا به شهر مقدس مشهد از راه کاروان یکصد فرسنگ مسافت است و در چارجوی که رودخانه ششصد و پنجاه ذرع عرض و دو ذرع عمق دارد باید از آب عبور نماید.

از اورنبورگ سرحد ممالک روس به بخارا دو یست و پنجاه فرسنگ مسافت است و از بخارا به شمال بلخ هفتاد فرسنگ مسافت دارد.

شهر بخارا خیلی وسیع است و برج و باروی آن از آجر پخته بنا شده و دوازده دروازه دارد. اراضی مسطح اطراف شهر همه باغات مشجر است. شهر در وسط این باغات چنان پنهان شده که از دور بهیچوجه نمایان نیست. محل تماشا و گردش اهل شهر باغی است که در جلو عمارت سلطنتی واقع شده که موسوم است به «ریگستان»[1]. دردوطرف عمارت مدرسه های بسیار عالی از سنگ و آجر ساخته اند و در دو طرف دیگر دریاچهٔ بسیار وسیعی است و اطراف آن درختان کهن سایه افکنده اند.

اهل شهر اوزبک و چینی و ارمنی و اسرای ایرانی هستند. در «ریگستان» اقسام میوه از قبیل سیب و گلابی و هلو و زردآلو و انگور و غیره به عمل می آید و به فروش می رسانند. در فصل تابستان یخ فراوان است.

در شهر بخارا چند نهر آب عبور می کند و اطراف آنها درختهای توت غرس کرده اند.

در این شهر سیصد و شصت و شش مدرسه ساخته اند و طلاب در آن مدرسه ها بجز

۱ـ اصل: راجستان. (همه جا)

علـم فقـه چیزی تحصیل نمی کنند. یک مسجد وسیعی دارد که صحن آن یکصد ذرع مربع مـی شود. گنبد آن کاشی کاری است و دو منارهٔ مرتفع دارد و ده فرسنگ حوالی شهر دهات و اراضی مزروعه و باغات مشجر دارد.

سابق بـر ایـن تـجـارت شـهر بـخـارا خیـلی معتبر بود. سالی دو کاروان به روسیه می فرستادند و به مشهد مقدس و هرات و شهرهای سرحد ممالک چین امتعه حمل می نمودند.

در سوابق ایام شهر سمرقند خیلی معتبر بود. اکنون مخروبه و در تصرف دولت روس می باشد. از بخارا به سمرقند چهل فرسنگ مسافت است.

وقـتـی کـه چهـارصـد سـال قـبـل از ایـن (سـنـهٔ ۹۰۰ هـجری) شیبانی خان با قشون اوزبـکـی خـود بزرگان خانوادهٔ امیرتیمور را از ماوراءالنهر بیرون کرد و مملکت توران بروی مـسـلـم گـشت شهر بخارا را پایتخت ممالک خود قرار داد. اولادان شیبانی خان تا زمان نادر شاه افشار در بخارا حکمرانی داشتند.

خـود شـیـبـانـی خـان نوادهٔ چنگیز خان مغول بود و در سنهٔ ۹۰۶ هجری (مطابق سنهٔ ۱۵۰۰ مـسـیـحی) در جنگ با شاه اسمعیل صفوی در مرو به قتل رسید و عبیدالله نوادهٔ وی به جای او برنشست و شهر مشهد مقدس را مفتوح ساخت و بیشتر از اهل آنجا را به قتل رسانید.

عـبـیـدالله بـیـست سال در بخارا حکمرانی نمود و بعد از او اسکندرخان پسر عموی شـیـبـانـی خان دوازده سال حکمران بود و بعد از او عبدالله پسر وی سیزده سال امارت کرد و چون حـکمرانی به پسر او عبدالمؤمن رسید بقدری ظلم و تعدی بر اهالی مملکت نمود که بعد از شش ماه بزرگان بخارا او را مقتول نمودند.

در سـال ۹۹۶ هجری ولی محمد خان پسر عموی عبدالمؤمن به امارت رسید. هیجده سـال سـلـطـنـت نـمـود و در جـنـگ با شاه عباس کبیر در حوالی هرات شکست خورد و چون وفـات نـمـود پسر او امامقلی خان پادشاه بخارا شد و شانزده سال سلطنت کرد و در سن پیری نـابینا شده سلطنت را به برادر خود صید نادر[1] واگذارنمود. او نیز بیست سال حکمرانی کرد و دوازده پسر داشـت. پسرهـا شـورش کـرده پدر سـالـخـورده را مـعـزول کردند و به مکه معظمه فرستادند و در آنجا وفات نمود.

عـبـدالـعزیز خان پسر نادر[1] شهر بلخ را پایتخت خود قرار داد. نادر سی سال سلطنت کـرده بـه مکهٔ معظمه رفت. او نیز در آنجا به داربقا پیوست. برادر او سبحانقلی خان بیست و

۱ـمتن و ترجمه: سید نادر.در «زمباور»: نادر.

چهار سال پادشاهی کرد. ابوالفیض[1] خان پسر او چون بی قابلیت و استعداد بود بیشتر از ممالک خیوق را از دست داد و شهر بخارا فقط از جهت او باقی ماند.

در ماه اسد سنهٔ ۱۱۵۳ هجری (مطابق ۱۷۴۰ مسیحی) نادرشاه افشار از رود جیحون عبور نموده شهر بخارا را محاصره کرد ولکن اهل بخارا بقدری پیشکش و هدایا و تحفه برای نادرشاه بردند که او از فتح شهر بخارا منصرف گشت.

در همان زمان بود که دو نفر تاجر انگلیسی یکی موسوم به مبستر جرج طامسن و دیگری موسوم به رینولدهاگ[2] به ترکستان رفته بودند که در خیوق و بخارا تجارت نمایند و ایشان از اورنبورگ از راه کویر به همراهی چند تاتار طایفهٔ قرقیز به کنار دریای اورال رفتند و از آنجا از راه جیحون به شهر خیوق درآمدند و چون تجارت آنها منافع زیاد نداشت هاگ به اورنبورگ معاودت نمود و طامسن به مشهد مقدس رفته از راه ایران به انگلستان مراجعت کرد.

بعد از حرکت نادرشاه از حوالی بخارا محمد رحیم خان صدراعظم ابوالفیض خان به خیال امارت افتاد. پادشاه را معزول و مقتول ساخت و خود به جای او برنشست و خانوادهٔ شیبانی خان را منقرض نمود. محمد رحیم خان دوازده سال سلطنت کرد و اولاد یک دختر داشت که منکوحهٔ امیر دانیال بود. بعد از محمد رحیم خان امیر دانیال بیست و چهار سال سلطنت نمود و پسر او مراد که به «بیکی جان» معروف بود در سنهٔ ۱۱۹۶ هجری امیر بخارا شد.[3]

بیکی جان بعد از فوت امیر دانیال پدر خود لباس درویشی در بر کرد و در شهر و دهات به در خانهٔ مردم رفت واز برای پدر خود که ظلم و تعدی زیاد کرده بود معذرت خواست و طلب مغفرت نمود و چند ماه در مسجد مشغول عبادت شد و میخانه ها و قمارخانه های شهر بخارا را موقوف داشت و همه روزه به عرض و داد مردم رسیدگی می کرد و به امضای چهل نفر عالم و قاضی احکام صادر می نمود و کشیدن قلیان را موقوف داشت. مأمور چند معین کرده بود که مواظب نماز خواندن مردم باشند. با وجود این سختی خیلی محبوب القلوب اهل مملکت بود.

تمام قشون بیکی جان سوار بودند. بعد از آنکه طوایف ملت خود را منظم نموده به

۱ـترجمه: عبدالفیده. متن: عبدالفدا.

۲ـاصل: حاگ.

۳ـاین افراد سلسلهٔ «مغنیتی» را تشکیل دادند.

محاصرهٔ شهر مرو پرداخت و اراضی خراسان را نهب و غارت نمود و در سنهٔ ۱۲۰۹ هجری مردم را به مذهب تسنن دعوت می کرد. از این تاریخ به بعد همه ساله به مملکت خراسان تاخت و تاز می نمود. در جلو قشون خود همیشه سواریابوی‌تاتو می شد و لباس درو یشی در بر می کرد و نقش مهر او این بود که قوت و اقتدار هر کس برای اقتدار به کار رود از جانب خدا است والا از جانب شیطان است.

بعد از بیکی جان پسر متعصب او حیدرخان پادشاه شد و تا سنهٔ ۱۲٤۷ هفت هجری سلطنت می کرد.

آنوقت برادرحیدرخان ناصر الدین[1] امیر بخارا شد. وخیلی مقدس بود و به علمای اهل سنت میل زیاد داشت. می گویند ناصر الدین صبیح المنظر و بلند قامت بود و کبر و نخوت نداشت. همه روزه صبح به مسجد می رفت و بر مردم موعظه می کرد و بعدازظهر مشغول امور حکمرانی می شد و نماز میت را خودش می خواند. در شأن بعد از امیر علما بودند و بعد از ایشان بزرگان وامرا و رئیس آنها که به منزلهٔ صدراعظم بود «دیوان بیگی» لقب داشت.

بیشتر از اهل بخارا اوزبک هستند و می گویند که ایشان مردمان خلیق و صدیق نیستند و به گوشت اسب میل مفرط دارند و به خمر خیلی مایل هستند و یک قسم عرقی از شیر مادیان می گیرند و زیاد می خورند.

در مملکت بخارا طوایف چادرنشین ترکمان نیز سکنی دارند. در سمت شرقی بخارا ایالت خوقند واقع است و در زمانی که شاهزادگان خانوادهٔ امیر تیمور در بخارا حکمرانی داشتند آنجا را مملکت فرغانه[2] می نامیدند. وسعت این مملکت پنجاه فرسنگ طول و چهل فرسنگ عرض است. شهر پایتخت آن در کنار رودخانهٔ سیردریا (جکسارت) واقع است.

نار بوتا[3] خان که یکصد سال قبل از این در خوقند حکمران بود دو پسر داشت یکی عالم خان و دیگر عمرخان.[4]

عالم خان بعد از پدر حکمران شد و بسیار ظالم و متعدی بود. در سال ۱۲۲۱ هجری عمرخان او را مقتول ساخت و خود خان خوقند گردید و او بسیار عادل و رعیت پرست بود.

۱ـ برادراو «نصرالله» بوده است نه ناصرالدین. (درزامباور)

۲ـ اصل: فرقانه.

۳ـ ترجمه متن: ناربک. (تصحیح از روی زمباور).

۴ـ نامش محمد عمر بود.

شهر خوقند مثل یک دهکده بود. ناربوتا خان آن شهر را خیلی وسعت داد و مقر حکمرانی خود را آنجا قرار داد. برج و بارو ندارد و در کنار رودخانهٔ سیردریا، در پانزده فرسنگی شمال خوقند[1] واقع شده است.

دو رودخانهٔ معظم وسط آسیا یعنی رودخانهٔ سیردریا (جکسارت) و اکسوس (رود جیحون) داخل دریای اورال می شوند. این دریا پنجاه فرسنگ طول و چهل فرسنگ عرض دارد.

[دریای اورال]

دریای اورال که در ترکستان به ارال تنقیز[2] معروف است یعنی دریای پر جزیره هفتاد و چهار ذرع عمق دارد و آب آن چندان شور نیست و این بواسطهٔ آن است که آب دو رودخانهٔ بزرگ داخل این دریا می شود: از سمت جنوب رودخانهٔ جیحون و از سمت شمال شرقی رودخانهٔ سیردریا.

سواحل شرقی بحر اورال همه شن زار است و چند تپه کوه دارد که هریک بیست و پنج الی سی ذرع ارتفاع دارد و چند دریاچهٔ آب شور در حوالی آن واقع شده. اطراف آن دریاچه هانیزار است و خار شتر در آنجا می رو ید.

سواحل شمالی بحر اورال مسطح است و بقدر یکصد ذرع ارتفاع دارد.

سواحل غربی آن اتصال می یابد به صحرای کو یری که طوایف تاتار قرقیز در آنجا سکنی دارند.

سواحل جنوبی این دریا دهنهٔ رودخانهٔ جیحون مسطح و باتلاق است و در حوالی آن چمن زاری است که طوایف چادرنشین قراقاپلاق در آنجا مرتع دارند و رعیت خان خیوق هستند.

در وسط بحر اورال جزایر موسوم به سزار (قیصر) واقع شده. درختان جنگلی و آهوی زیاد دارد. در جزایر و سواحل دریای اورال مرغهای ماهیخوار و غیره و مرغ آبی و قاز فراوان

۱ـ اراضی خوقند همه حاصل خیز است و بآسانی مشروب می شود. از میوه جات انار و انگور و زردآلو و غیره در آنجا به عمل می آید. اهل خوقند با ممالک روس و چین تجارت دارند. ازاق مسجد قلعه روسها در کنار رودخانهٔ سیر دریا به شهر خوقند شصت فرسنگ مساحت است. مالیات خوقند از قراری که در سنهٔ ۱۲۷۶ هجری تخمین نموده اند یک کرور تومان است.
(مؤلف)

۲ـ معمولاً «دنکیز» نوشته می شود.

است و اقسام ماهی در این دریا یافت می شود و در نیزار سواحل شرقی پلنگ و خوک زیاد است. در فصل زمستان طرف شمال دریا و دهنهٔ رودخانهٔ سیردریا منجمد می شود.

[قندز]

در جنوب بخارا و خوقند ناحیهٔ جیحون[1] علیا واقع است که مشتمل است بر نواحی خلم[2] و قندوز[3] و بدخشان و بعضی ایالات کوهستان در سمت شرقی این مملکت صحرای وسیع معروف به پامیر و رشتهٔ کوهستان قراتو [4] و هندوکش[5] است و در شمال جنوب آن دره‌هائی است که نهرها از آنها جاری است و رود جیحون می شود.

عرض این مملکت از رشتهٔ قراتو به کوهستان هندوکش شصت فرسنگ است و طول آن از صحرای پامیر الی حوالی بلخ یکصد و پانزده فرسنگ است.

قندوز[6] در شمال هندوکش و جنوب جیحون واقع است. امارت آنجا در سنهٔ ۱۲۴۹ هجری با مراد علی بیک نامی بود که اصل او از یک خانوادهٔ اوزبک بود.

مراد علی بیک رؤسای طوایف را در اقتدار خود باقی گذارد که هر یک در وقت لزوم سوار حاضر می کردند و بدین وسیله است که بیست هزار سوار منظم و شش عرابه توپ داشت که در میدان جنگ حاضر می نمود. سوارهای او اکثر نیزه دار و بعضی هم تفنگ و طپانچه داشتند. مالیات قندوز را به جنس، غله و حبوبات ادا می کردند.

بعد از فوت مراد علی بیک در سنهٔ ۱۲۵۲ هجری محمد امین خان که یکی از رؤسای اوزبک بود ملک قندوز و خلم و بلخ و بدخشان را متصرف گشت و خود را میر والی لقب نمود. حکومت قندوز را به رستم خان پسر مراد علی بیک واگذار داشت و حکومت

۱ـ اصل: مملکت آق سو.

۲ ـ اصل: خولم.

۳ ـ اصل: کندوز.

۴ ـ Karatau

۵ ـ هندو کوش (همه جا)..

۶ ـ ملک قندوز در وسط دره واقع است و اطراف آن همه کوهستان است، بجز سمت شمال که از ده فرسنگی رود جیحون جاری است. هوای آنجا بسیار ناسالم است. درهٔ قندوز نیزار و باتلاق است و راه را با چوب فرش کرده‌اند که بتوانند عبور نمایند. رئیس قندوز بجز فصل زمستان در شهر نمی ماند. قلل برفی جبال هندوکوش از سمت شرقی آن از مسافت بعیده نمایان است. ایالت قندوز شش هزار خانوار جمعیت دارد و اهل آنجا گرجی، تاجیک و ازبک هستند.

(مؤلف)

بدخشان را به پسر خود گنجعلی بیک تفویض نمود و محل پایتخت خود را خلم که در پنج فرسنگی شرقی بلخ و در بیست فرسنگی غربی قندوز واقع است قرار داد.

خلم پنج قریه است در صحرای وسیعی که بواسطهٔ باغات به یکدیگر متصل شده اند.

عمارت میر والی در بالای تپه کوهی بنا شده بود. مالیاتی که می گرفت هفتاد هزار تومان نقد و معادل یکصد و پنجاه هزار تومان جنس غله و حبوبات بود و بعلاوهٔ قشون سوار ده عراده توپ بزرگ داشت.

در سنهٔ ۱۲۶۲ که میستر فری‌یه انگلیسی بدان مملکت رفته بود میر والی هنوز حکمران بود.

در سال ۱۲۷۶ هجری دوست محمد خان امیر افغانستان قندوز را متصرف گشت و بعد از دوست محمد خان افضل خان پسراو با وجود آنکه رؤسای میمنه و اهل مملکت با او دشمن بودند آنجا را خوب نگاهداری نمود.

در عهد شیرعلی خان پسر امیر دوست محمد خان قندوز و اندخود[1] و بدخشان جزو مملکت افغانستان بود.

[بلخ وبدخشان]

بلخ[2] که به ام‌البلاد مشهور بود مدتهای متمادی مابه النزاع امیر بخارا و حکمران قندوز و افغانها بود. بازارها و مساجد معتبرهٔ شهر بلخ اکنون مخروبه است.

ملک بدخشان که همه کوهستان است در جیحون[3] علیا در حوالی قندوز واقع شده، اهل آنجا از طایفهٔ تاجیک می باشند.

ملک بدخشان[4] از ایام قدیم در تصرف تاجیکها بود، قبل از آنکه تراکمه و اوزبکها درآنجا دست بیابند و ایشان مردمان بسیار وحشی هستند. در دهات مسکن دارند.

۱ ــ اصل: اندی خوی.

۲ ــ شهر بلخ که مشهور به ام‌البلاد بود اکنون مخروبه است و دور خرابه های آن شهر چهار فرسنگ است. مساجد و مقبره های بسیار داشته که همه را با آجر پخته ساخته بوده‌اند. قنوات و باغات شهر هم خشک شده است. **(مؤلف)**

۳ ــ اصل: آق سو.

۴ ــ اهل بدخشان در ابتدا از مهاجرین شهر بلخ بوده و رعیت سلاطین مغول بوده‌اند. قبل از آنکه ازبک ها بدخشان را متصرف شوند اهل آنجا همه شیعی بودند و اکنون تاجیکها که در کوهستان مسکن دارند همه شیعی هستند. طوایف تاجیک در اصل از اهل قفقاز و گرجی هستند و همه وجیه می شوند. لسان آنها فارسی است. **(مؤلف)**

مارکو پولو که یکی از سیاحان فرنگی است و در ترکستان چندین سال مشغول سیاحت بود نوشته است که طایفهٔ تاجیک در اصل یونانی هستند.

بابر امپراطور هندوستان به مصداق همین قول نوشته است چند نفر سیاحان انگلیسی مثل الفینزتون و بورنس[1] و غیره نوشته اند که رؤسای بدخشان و درواز و وخان[2] و شغنان[3] از اهل ایالت مقدونیهٔ[4] یونان می باشند. پادشاهان بدخشان همیشه در فصل تابستان در فیض آباد[5] و در فصل زمستان در درهٔ ماشید[6] توقف می نمودند.

در سال ۱۲۳۹ هجری خان قندوز مرادبیگ با ده هزار سوار به بدخشان هجوم آورد. میرزابیگ خان[7] حکمران آنجا را با یکهزار سوار که داشت مغلوب ساخت و ملک بدخشان را متصرف گشت و شهر فیض آباد را که پایتخت آنجا بود با خاک یکسان نموده اهل شهر را به قندوز مهاجرت داد. اکنون از شهر فیض آباد اثری باقی نیست و قصبهٔ جرم را که چند قریه مختصر بود و تقریباً دوهزار جمعیت داشت پایتخت بدخشان قرار داد.

در سمت جنوب جرم در درهٔ کوکچه[8] که دو یست ذرع عرض دارد و دو طرف آن کوه مرتفع است معادن سنگهای لاجورد واقع شده و در بلوک قارام[9] در سمت راست جیحون معادن یاقوت و لعل واقع است.

در فصل زمستان در بدخشان برف زیاد می بارد. شهر فیض آباد را درثانی بنا نموده اند و اکنون پایتخت بدخشان می باشد.

[بدخشان و پامیر]

صحرای مرتفع پامیر محل سرچشمهٔ رود جیحون[1](اکسوس) است و از آنجا جاری

۱ــ اصل: بورن.
۲ــ اصل: واخان.
۳ــ اصل: سیکنان.
٤ــ اصل: ماسدوان.
۵ــ اصل: فیروز آباد.
٦ــ Mashid تاریخ بدخشان (چاپ ۱۹۵۹) محلی به نام «مشهد» آمده.
۷ــ اصل: میرزا بزرگ خان
۸ــ کوک چا.
۹- Gharam دژراهنمائی قطغن و بدخشان «ذکرغاران» مکرر شده است.
۱۰- اصل: آق سو.

شده از وسط بدخشان عبور می کند. کوههای بدخشان از اطراف شمال به جنوب کشیده شده و اتصال می یابند به کوهستان «سیان شان» چین و هیمالیای هندوستان.

بعضی از جغرافیا نویسهای روس و کلنل یول انگلیسی برآنند که این دو رشته کوه در پامیر از یکدیگر منفصل می شوند. اما از روی تحقیق معلوم می شود که صحرای مرتفع پامیر بقیهٔ کوههای سیان شان و هیمالیا می باشد. بدین تفصیل ما ملاحظه می کنیم که این صحرای مرتفع از یک طرف به پامیر موسوم است وازطرف دیگربه قراقروم و از طرف دیگر کون لون نامیده شده. جبال قراقروم و « کون لون » هر یک پنج هزار ذرع ارتفاع دارند.

از این کوهها چشمه ها بیرون می آید که به سمت شرق و غرب جاری هستند. آنچه به طرف شرق می رود داخل مملکت چین می گردد و آنچه به طرف غربی می رود دو رودخانهٔ عظیم می گردد: یکی رود جیحون و دیگری رود «ایندوس». رود جیحون داخل بحر اورال می شود و رود ایندوس داخل بحر محیط هندوستان.

صحرای پامیر و قلل این جبال بقدری مرتفع است که کسی نمی تواند در آنجا توطن نماید، ولکن بواسطهٔ جریان آب از این کوهها چند دره موجود شده که بعضی طوایف سکنی دارند و این طوایف هر یک در درهٔ خودلسان جداگانه دارند.

کوهستان پامیر و قراقروم ده دره دارند که شش درهٔ آن در حوالی سرچشمهٔ جیحون و مابقی در سرچشمهٔ رودخانه ایندوس واقع شده.

آنچه علمای طبیعی تحقیق کرده اند می گویند که تاجیکهای این کوهستان از طوایف آریان هستند که اجداد ما بوده اند، یعنی طوایف هند و جرمانیک که اهل ایران و هندوستان و فرنگستان باشند (آنچه از جنس ایرانی در دنیا مردم است آریان گویند)[1] از طوایف آریان هستند که در اصل از این کوهستان مهاجرت نموده و در دنیا پراکنده شده اند.

این طوایف آریان که در دره های پامیر و قراقروم توطن دارند زراعت جو می کارند و لکن بواسطهٔ سردی هوا چیز دیگر نمی توانند به عمل بیاورند و مایحتاج خود را باید از جای دیگر حمل کنند.

احتمال کلی دارد که در ملک ایشان معادن بسیار باشد اما کسی نرفته که تحقیق نماید. معادن لعل و یاقوت و لاجورد بدخشان از ایام قدیم معروف بوده است.

در شهر فیض آباد تجارت عمده بعد از غلام و کنیز فروشی آب کردن سنگهای

۱ ـ از افزوده های مترجم است.

معدن آهن است.

این طوایف کوهستان اگرچه همیشه مستقل بوده‌اند اما بسته به حکمران ایالتی بوده‌اند که در حوالی ملک آنها واقع شده. طایفهٔ قراتگین[1] بسته به حکمران قندوز و خوقند هستند و طایفهٔ وخان[2] و جیلگیت[3] وابسته به رئیس بدخشان می‌باشند و طایفهٔ یاسین و جیلگیت مطیع پادشاه کشمیر هستند.

کوهستان مرتفع وسط آسیا سرحد طبیعی مابین ایالات شمال هندوستان و خانات اوزبک ترکستان است که اکنون در تصرف دولت روس می‌باشد. کوه پامیر فاصله است مابین ملک هندوستان و افغانستان و ایالت کاشغر.

[راههای بازرگانی]

راه تجارتی مابین ممالک وسط آسیا و چین از وسط کوهستان پامیر می‌گذرد و دو جادهٔ معتبر دارد که یکی از بخارا به سمرقند و از شمال کوهستان قراتو به کاشغر می‌رود. وقتی که در سنهٔ ۱۲۸۳ هجری روسها سمرقند را مسخر نمودند این جاده را متصرف گشتند و جادهٔ دیگر از بلخ به فیض آباد و از آنجا از صحرای پامیر به کاشغر می‌رود.

ایالات قندوز و بدخشان از ایالت کابل منفصل شده‌اند بواسطهٔ کوه مرتفع هندوکش که در قلل آن برف همیشه موجود است.

طوایف وحشی موسوم به کافر در این کوهستان سکنی دارند. هندوکش چند جاده دارد و مرتفع‌ترین آنها موسوم است به حاجی کوک که از سطح دریا پنج هزار ذرع ارتفاع دارد و تا اول تابستان راه بواسطهٔ برف مسدود است.

[افغانستان]

در سمت جنوب کوهستان هندوکش مملکت افغانستان واقع است که همیشه جزو ممالک ایران بود. بعد از فوت نادرشاه افشار احمد ابدالی رئیس طایفهٔ سدوزائی افغان که یکی از سردارهای معتبر نادرشاه بود با سه هزار سوار که سپرده به او بود به افغانستان برفت و

۱ ـ اصل: قراتاجین.
۲ ـ اصل: واخان.
۳ ـ اصل: جیلیت.

اهل آنجا را مطیع فرمان نموده طایفهٔ خود را درانی نام نهاد و به احمد شاه درانی ملقب گشت. چندین سال سلطنت کرد.

در سنهٔ ۱۱۸۷ هجری در قندهار وفات نمود و پسر او تیمور امیر افغانستان شد و کابل را شهر پایتخت خود قرار داد.

تیمور در سال ۱۲۰۸ هجری فوت شد و پسر او زمان حکمران شد و به شاه زمان ملقب گشت و او مرد دلیر و جنگجو بود. کمپانی انگلیس در هندوستان از او خیلی متوحش بودند و اینکه در سنهٔ ۱۲۱۵ هجری کمپانی هندوستان سیرجان‌ملکم را به سفارت به دربار دولت علیهٔ ایران فرستادند برای این بود که با شاهنشاه ایران معاهدهٔ دوستی و اتحاد منعقد نمایند که هر گاه شاه زمان با قشون خود به ممالک هندوستان حمله برد دولت ایران به کمپانی هندوستان امداد نمایند و برای دفع شاه زمان قشون خود را مأمور کنند.

لرد ولزله رئیس کمپانی هندوستان از حرکات شاه زمان خیلی وحشت و دهشت داشت ولکن تصور نمی کردند که اهل افغانستان هیچوقت متفق نیستند و وضع افغانستان همه روزه تغییر می کند. چیزی که عمده اسباب خیال کمپانی بود این بود که دو جادهٔ معتبر که از افغانستان به هندوستان می رود در تصرف شاه زمان بود و این دو جاده یکی موسوم است به جادهٔ خیبر و دیگری به جادهٔ بولان[1].

[پیشاور واتک]

جادهٔ خیبر از کابل به پیشاور[2] هندوستان می رود و این راهی است که اسکندر یونانی و امیر تیمور و بابر و نادر شاه از آنجا به هندوستان رفته اند و از وسط کوهستان می گذرد. در علی مسجد کوههای دو طرف دره پانصد ذرع ارتفاع دارند. وسعت دره بیشتر از بیست و پنج قدم نیست. از علی مسجد که می گذرد به درهٔ خیبر می رسد که منظر بسیار خوبی دارد. عرض این دره یکهزار و پانصد قدم می شود. راه از آنجا به دره و رودخانهٔ کابل می رود.

نادرشاه توپخانه و قشون خود را از این راه به هندوستان برد. اما در وقت عبور از جادهٔ خیبر به طوایفی که در آنجا توطن دارند پول زیاد داد و محبت بسیار کرد که به قشون او صدمه نزنند.

۱ــ Bolan .(بولان در تواریخ افغانستان ذکر شده).
۲ــ اصل: پیش آور (همه جا).

شهر پیشاور در ابتدای جادهٔ خیبر در صحرائی که هشت فرسنگ طول دارد واقع شده و بجز سمت شرقی مابقی اطراف همه کوهستانست. از شهر پیشاور به اتک[1] چهارده فرسنگ مسافت است.

اتک قلعه ای است که امپراطور هندوستان اکبر در سنهٔ ۹۸۹ هجری در کنار رودخانهٔ ایندوس بنا نموده و آن محلی است که سلاطین بزرگ وقتی که به خیال تسخیر هندوستان می شدند قشون خود را از آن محل از رودخانهٔ ایندوس عبور می دادند. در اتک عرض رودخانه دو یست و شصت ذرع است و آب ساعتی یک میل جریان دارد.

جادهٔ بولان از جادهٔ خیبر دشوارتر است و از مملکت سند هندوستان از راه کو یته[2] به قندهار می رود و بقدر سه فرسنگ از درهٔ تنگی می رود که دوازده سوار به پهلوی یکدیگر می توانند از آنجا عبور نمایند و کوههای سنگی دو طرف دره بقدری مرتفع هستند که مثل دو دیوار عظیم واقع شده. احمد شاه درانی از راه جادهٔ بولان قشون خود را از قندهار به سند هندوستان برد.

وحشت کمپانی هندوستان از شاه زمان برای ممالک هند فقط خیالی بود، زیرا که در مدت قلیل بعد از جلوس بر تخت سلطنت افغانستان به جهت حق ناشناسی خدمات یک نفر نوکر خود به قتل رسید.

پاینده خان که رئیس معتبر طایفهٔ بارکزائی[3] بود بسیار دانشمند و وزیر تیمور بود بعد از فوت تیمور زمان را در وصول به امارت افغانستان امداد نمود و باعث حکمرانی و سلطنت او شد. اما در عوضِ این خدمات زمان شاه پاینده خان را مقتول ساخت و پاس خدمات او را نگاه نداشت. پاینده خان بیست و دو پسر داشت و ایشان انتقامِ خون پدر را از شاه زمان کشیدند.

بعد از آنکه پاینده خان را کشتند پسر بزرگ او فتح خان فرار نموده به ایران آمد و با شاهزاده محمود برادر شاه زمان که در دربار دولت ایران بود ملحق شد و به همراهی محمود با یک دسته سوار به افغانستان معاودت کرد و شهر قندهار را محاصره نموده شاه زمان را دستگیر و محبوس کردند و در سنهٔ ۱۲۱۶ هجری او را نابینا ساختند. شاه زمان بالاخره از محبس فرار کرد و به هندوستان شتافت و این شخص که اسباب وحشت کمپانی هندوستان

۱ــ اصل: اتاک.
۲ــ اصل: کتهٔ.
۳ـ اصل: براکزائی (همه موارد).

بود مدت پنجاه سال در « لودیانه »[1] وظیفه خور دولت انگلیس شد.

بعد از زمان، محمود بر تخت سلطنت افغان جلوس نمود. او بسیار مغرور و متکبر بود و به رعیت ظلم و تعدی زیاد می نمود. شجاع الملک برادر کوچک محمود که دعوی امارت داشت در حوالی کابل به دست قشون فتح خان شکست خورد. لکن مدتی نکشید که اهل کابل بر محمود شورش کردند. فتح خان فرار اختیار نمود و شجاع الملک فاتح وارد شهر کابل شد. محمود خود را در پای شجاع الملک افکند و عذر او پذیرفتار شد.

در این وقت کمپانی هندوستان منت استوارت الفینزتون را به سفارت به پیشاور نزد شجاع الملک فرستادند و او سفیر انگلیس را بسیار خوب پذیرائی نمود.

در سال ۱۲۲۳ هجری شاه شجاع با سفیر انگلیس عهدنامه منعقد ساخت و متعهد شد که نگذارد قشون دولت ایران و قشون دولت فرانسه از ملک افغانستان عبور نموده به ممالک هندوستان هجوم آورند. بعد از انعقاد این عهدنامه طولی نکشید که وضع دیگرگون شد. یک سال بعد از معاودت سفیر انگلیس از پیشاور قشون شاه شجاع به دست فتح خان شکست خورد و شجاع فراراً به لاهور هندوستان رفت. راجهٔ لاهور را نجیت سینگ الماس کوه نور[2] را که دربازوی شجاع بود از او به سرقت بگرفت و در سال ۱۲۳۲ هجری شجاع از لاهور فرار کرد و به « لودیانه » رفت.

بعد از شکست شجاع محمود درثانی امیر افغانستان شد و فتح خان را وزیر خود قرار داد و زمام مملکت را به ید کفایت او واگذار نمود. در این وقت دوست محمدخان برادر کوچک فتح خان رو به ترقی گذارد و موجب الطاف برادر خود گردید.

دوست محمدخان پسر پاینده خان است. مادر او یک زنی از طایفهٔ قزلباش بود که خانمهای طایفهٔ درانی بهیچوجه به او اعتنا نمی کردند. دوست محمد خان در زمان طفولیت به جاروب کشی آستانهٔ مقبرهٔ یکی از مقدسین اشتغال داشت. متدرجاً بواسطهٔ استعداد و قابلیت و شجاعتی که از بشرهٔ او مشاهده می شد محل اعتناء و التفات برادر خود فتح خان گردید و در سن چهارده سالگی به نیابت برادر خود مفتخر گردید.

در زمان تیمور و بعد از او مادامی که در افغانستان جنگ و جدال برای حکمرانی بود حاجی فیروزیکی از برادران محمود در ایالت هرات حکومت داشت.

۱ - اصل: لودیانا.

۲ ـ بعد از آنکه انگلیسها لاهور را گرفتند راجه لاهور الماس کوه نور را تقدیم اعلیحضرت ملکه انگلیس نمود.**(مؤلف)**

در سنهٔ ۱۲۲۵ هجری محمود مالیات هرات را مطالبه نمود و حاجی فیروز از دادن آن انکار کرد. فتح خان یک دسته قشون به هرات فرستاد که حاجی فیروز را تنبیه نماید. دوست محمد خان همراه این قشون بود و حیله به کار برده از در دوستی داخل شهر هرات شد و حاجی فیروز را در عمارت خود دستگیر نمود و دربانهای او را به قتل رسانیده داخل حرمخانهٔ فیروز شد و جواهراث زنان او را برگرفت. در میانهٔ جواهرآلات دختر فیروز را که نامزد کامران پسر محمود بود برگرفتند.

کامران از این فقره درغضب شد و قسم یاد کرد که ازدوست محمدخان انتقام بجوید. کامران یک دسته قشون از جهت خود فراهم نمود و به سمت هرات رفت. دوست محمد خان از جلو او فرار کرده به کشمیر رفت. لکن برادر او فتح خان دستگیر شد. محمود و کامران هر چه کردند که فتح خان برادر خود دوست محمدخان را به دست بدهد به جائی نرسید و اقرار نکرد که دوست محمد خان به کدام سمت رفته است. بالاخره محمود حکم داد که اعضای فتح خان را یک به یک از تن جدا کنند تا آنکه اقرار نماید. در حضور محمود گوش و دماغ و لبهای او را بریدند و انگشتان و دست و پای او را از تن جدا نمودند. فتح خان دلیرانه ایستاد و صدا از او برنیامد تا آنکه او را کشتند.

دوست محمد خان از اصغای این خبر خیلی غمگین شد و قسم یاد کرد که آرام نگیرد تا آنکه خون خواهی برادر نماید. قشونی از جهت خود مهیا نمود و به طرف کابل تاختن کرد برای خونخواهی فتح خان طایفهٔ بارکزائی برادرهای فتح خان هر یک سردار معتبری شدند و افغانستان را مسخر نمودن. دوست محمدخان شهر کابل را مفتوح ساخت و برادر او کهندل خان شهر قندهار را مسخر نمود.

در سنهٔ ۱۲۰۸ هجری به جز ایالت هرات از برای محمود شاه درانی جائی باقی نمانده بود.

در سنهٔ ۱۲۴۲ هجری دوست محمد خان مستقلاً امیرکابل شد و از شرب خمر دست برداشته مشغول تحصیل نوشتن و خواندن شد و همه روزه به عرض و داد رعیت می رسید.

در اندک مدت زمان محبوب القلوب افغانستان شد و عمده حامی او طایفهٔ قزلباش بود که مادر او از آن طایفه بود.

قزلباش در اصل چند سوار از قشون ایرانی بودند که در ایام قدیم به افغانستان مأمور شده در آنجا توطن جستند و جزو طوایف افغان شدند.

در سال ۱۲۴۴ هجری محمود در هرات فوت شد و حکمرانی آن ایالت به پسر او

کامران رسید و در سایر ایالات افغانستان سردارهای بارکزائی حکمرانی می نمودند.

[هرات]

شهر هرات برج و باروی محکم و خندق عمیق دارد که در وقت جنگ از آب پر می کنند. چهار دروازه و بازارهای مطول و چهار سوق دارد و روی بازارها سقف آجری زده اند.

هرات در یک درهٔ حاصلخیز واقع شده و از آب رودخانهٔ هری رود[1] مشروب می شود. هرات سر جاده های هندوستان واقع است و از این جهت آنجا را کلید هندوستان می نامند و در واقع هرگاه بخواهند از ممالک ترکستان یا از طرف مملکت ایران قشون منظمی به هندوستان بفرستند باید از هرات عبور نماید.

بدین وسیله پولیطیک دولت انگلیس بر آن شد که برای محافظت حدود هندوستان ایالت هرات را در تحت حمایت خود نگاه دارند و بهمین جهت بود که وقتی که قشون ایرانی شهر هرات را محاصره نموده بود دولت انگلیس نگذارد که دولت ایران آنجا را متصرف شود. تفصیل این مطلب در فصل آتیه مذکور خواهد شد.

[سیستان]

ایالت سیستان مابین ایران و افغانستان واقع است. اسم این مملکت در تاریخ قدیم ایران زیاد مذکور است. رستم دستان و سایر پهلوانان ایران از اهل سیستان بوده اند. این مملکت در تاریخ قدیم ایران زیاد مذکور است. این مملکت را دو قسمت کرده اند: یکی اصل سیستان است و دیگری ملحقات آن.

اصل سیستان دو یست و پنجاه فرسنگ مربع وسعت دارد و مخلوق آنجا را در سی و پنج هزار نفر تخمین کرده اند بعلاوه ده هزار نفر ایلات. بدین قسم هر فرسنگ مربع تقریباً دو یست نفر جمعیت دارد.

سیستان در قدیم خیلی معتبر بود و خرابه های آن هنوز هویدا است. درخت هیچ ندارد اما از قبیل بوته زیاد می روید. حاصل آنجا زراعت جو و گندم و کرچک و کنجد و

۱ ــ اصل: حری رود.

سایر حبوبات که روغن آن را می کشند مثل بنگ و غیره. دریاچهٔ معروف به زره[1] که در سیستان واقع است اکنون خشک شده از رودخانهٔ هلمند[2] نهرآبی جدا کرده‌اند که به داخلهٔ مملکت می رود و اراضی آنجا را مشروب می کند.

در سمت شمال سیستان بلوک لاش جوین واقع است. این مملکت همیشه مابه‌النزاع دولت ایران و افغانها بوده است.

تیمور شاه پسر احمد شاه درانی حکومت سیستان و لاش‌جوین را به محمد زمان خان نامی واگذار داشت و بعد از او سردار برخوردار خان حکمران آنجا شد و مملکت را خراب کرد و مردم حتی زن و بچهٔ ایشان را به قتل رسانید و بعد از او سردار امداد خان حکومت سیستان یافت. او همینقدر مالیات را اخذ نمود و به قندهار معاودت کرد.

اهل سیستان در زمان حکمرانی تیمور و پسر او محمود مطیع افغانستان بودند. وقتی که سردارهای بارکزائی محمود را از امارت افغانستان معزول کردند و او فراراً به هرات آمد اهل سیستان از افغانستان مجزا شده از برای خود ایالت مستقلی شدند تا آنکه کامران پسر محمود با شش هزار سوار از هرات به سیستان رفته و اهل آنجا را مطیع فرمان کرد.

وقتی که در سنهٔ ۱۲۵٤ هجری قشون دولت ایران شهر هرات را محاصره نمود اهل سیستان شورش کردند و بعد از آن به واسطهٔ نفاق و نزاع مادامی که مابین حکمرانان هرات و قندهار به هم رسید اهل سیستان از تحکمات حکمرانان هرات آسوده شدند و حکومتی مستقل داشتند.

بزرگان سیستان مردمانی درنهایت شریر و وحشی و خونخوارند. چنانکه درسنهٔ ۱۲۵۷ هجری که دکتر فورب انگلیسی به سیاحت به سیستان رفته بود علی خان حکمران آنجا دکتر مشارالیه را به دست خود به قتل رسانید.

در سال ۱۲۱۵ هجری هنگامی که علی خان به دولت ایران پناه جسته به طهران رفت و خواست که در حمایت دولت علیه ایران باشد یکی از شاهزاده خانمهای قاجار را که دختر عموی شاهنشاه بود خواستاری نموده به زنیت بخواست، اولیای دولت ایران دعوتش را به اجابت مقرون داشته شاهزاده خانم معزی الیها را به حبالهٔ نکاح او در آوردند.

* * *

از آنجا که تاریخ حالیهٔ مملکت ایران یعنی از سنهٔ ۱۲۵۱ هجری (مطابق ۱۸۳۵

۱ ــ اصل: زیره.

۲ ــ اصل: حلمند.

مسیحی) ابتدای جلوس شاهنشاه مبرور مغفور ماضی محمد شاه غازی طاب ثراه بر تخت سلطنت ایران از یک طرف بواسطهٔ حرص و طمع سلاطین سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه و از طرف دیگر به واسطهٔ همسایهٔ تورانی ایشان (دولت روس) با تاریخ ممالک وسط آسیا و حوادثی که در آن نواحی بادید شده مخلوط و بسته است به قسمی که بدون اطلاع به جغرافیای ممالک وسط آسیا فهم تاریخ ایران در نهایت دشوار است بدان جهت ما در مقالهٔ گذشته مختصری از جغرافیا و احوالات ممالک وسط آسیا ذکر نمودیم و هم اکنون به ذکر سلطنت پادشاه بزرگ محمد شاه غازی می پردازیم.

فصل چهارم

در ذکر احوالات ایام سلطنت شاهنشاه مبرور مغفور ماضی محمد شاه غازی طاب الله ثراه

بعد از فوت خاقان مغفور فتحعلی شاه، محمد شاه که ولیعهد دولت بود مقدر نشده بود که بدون زحمت بر تخت سلطنت ایران جلوس نماید.

فتحعلی شاه یک هزار نفر پسر و نواده داشت که در تمام ممالک ایران حکمران بودند. دو نفر از آنها همیشه دعوی سلطنت داشتند و خیلی محل تعجب و حیرت است که از میان تمام این شاهزادگان مغرور که اغلب در شهرهای کوچک با جلال و شوکت یک سلطنتی حکمرانی می نمودند جز این دو نفر بعد از پدر احدی دعوای تاج و تخت ایران ننمود.

در وقتی که فتحعلی شاه به داربقا پیوست محمد شاه در تبریز بود. مشغول تهیه شدند که به دارالخلافه بروند. شاهزاده علی میرزا برادر اعیانی عباس میرزا که ملقب به ظل السلطان بود و حکمرانی دارالخلافه را داشت بعد از فوت پدر دعوی سلطنت نمود و امین الدوله صدر اعظم فتحعلی شاه طرفدار او بود.

از طرف دیگر شاهزاده حسینعلی میرزا حکمران فارس ملقب به فرمانفرما همچو تصور کرد تخت وتاج ایران حق آنست و در شهر شیراز اعلان کرد که بعد از خاقان مغفور سلطنت از آن من است. حسینعلی میرزا شخص بی قابلیت و بی استعداد بود، ولکن مال و دولت و پول فراوان داشت.

و اما معین محمد شاه قشون جنگجوی پدر او عباس میرزا بود و بیشتر از بزرگان و اعاظم اهل ایران مطیع فرمان او بودند و دولت انگلیس از او حمایت می کرد و میرزا ابوالقاسم قائمقام وزیر نایب السلطنه وزیر محمدشاه بود و اللهیار خان رئیس طایفهٔ یوخاری باش قاجار که به آصف الدوله ملقب بود و در آن وقت از همه بزرگان و اعیان معتبرتر بود خالوی محمدشاه بود. چه خواهر آصف الدوله زن نایب السلطنه و مادر شاهنشاه بود.

چندی قبل از فوت خاقان مغفور یک دسته صاحب منصب انگلیسی به ریاست

کلنل پاسمور که شیل ورالینسون[1] در جزو ایشان بودند برای تعلیم و تربیت قشون به ایران آمده بودند، در زمان فوت فتحعلی شاه همهٔ آنها در تبریز حاضر بودند.

سیر هانری[2] بتون صاحب منصب تو پخانه که سابقاً به لیندسی معروف بود به ریاست قشون مفتخر گشت و چون خزانهٔ آذربایجان تهی بود و بدون آنکه به افراد قشون مواجب و جیره بدهند شاهنشاه نمی‌توانست عزیمت طهران نماید علیهذا سیرجان کامپل وزیر مختار دولت انگلیس به امضای دولت خود مبلغ گزافی وجه نقد (سی هزار تومان) به پادشاه ایران قرض داد که تهیهٔ خوراک دیده به عزم دارالخلافهٔ طهران حرکت فرمودند.

در اوایل سنهٔ ۱۲۵۱ هجری محمد شاه با قشون خود از شهر تبریز حرکت کردند و در حوالی قزوین منوچهر خان که از ارامنهٔ گرجستان روس بود و مذهب اسلام اختیار کرده بود و در خدمت خاقان مغفور سمت آقاسی باشیگری داشت و از رجال دولت ایران بود با سوارهٔ ایلات قزوین به قشون شاهنشاه ملحق گشت.

در ورود به طهران ظل السلطان نتوانست بهیچوجه مقاومت نماید و محمد شاه غازی رسماً به اسم سیم پادشاه سلسلهٔ سلاطین قاجار بر تخت سلطنت ایران جلوس فرمودند.

در این وقت سیر هانری بتون صاحب منصب انگلیسی با یک دسته قشون منظم به مملکت فارس مأمور گشت. در ورود به شیراز قشون حسنعلی میرزای فرمانفرما از جلو او فرار کرده و سیرهانری بدون جنگ و زحمت در بیست و پنجم ماه حوت سنهٔ ۱۲۵۱ هجری داخل شهر شیراز شد و فرمانفرما را دستگیر نموده محبوس بداشت.

در زمان جلوس محمد شاه ظلم و تعدی و قتل نفس بهیچوجه واقع نشد و حتی اینکه شاهنشاه به آنان که مدعی سلطنت بودند و سر از انقیاد بر تافته بودند ترحم فرمودند و اعمال بد ایشان را جزای خوب عطا فرمودند و از برای ظل السلطان و فرمانفرما وظیفه قرار دادند و مرخص کردند که در شهر خوی و کربلای معلی توقف نمایند. ولکن قائم مقام را محبوس نموده به قتل رساندند. رسم سلاطین قاجار آن بود که هر وزیری که به ایشان خدمت کرد در بدو امر او را به مقامی رفیع‌تر کشانیده و عاقبت از وی وحشت کرده به قتلش می رساندند.

حکومت خراسان را به آصف الدوله واگذار داشتند، و منوچهر خان را به معتمد الدوله ملقب نموده به حکمرانی گیلان سرفراز فرمودند، و شاهزاده بهرام میرزا برادر شاهنشاه به حکومت مملکت آذربایجان مفتخر آمد، و منصب وزارت اعظم به حاجی میرزا آقاسی

۱ ــ اصل: رالین.

۲ ــ اصل: حانری (همه جا).

تفویض گشت.

او از اهالی ایران بود و در اندک زمان در خدمت ولینعمت خود که خیلی ضعف نفس داشتند در نهایت نافذ شده جمیع عرایض او مؤثر آمد. حاجی میرزا آقاسی که عقیدهٔ صوفیان داشت و در ابتدا معلم شاهنشاه بود خیلی پیر بود. دماغ دراز و صورت بدهیبت مسخره داشت و از دولت روس در نهایت طرفداری می نمود.

بعد از آنکه محمد شاه غازی بر مسند سلطنت مستقر گشت پسر خود شاهزاده ناصر الدین میرزا (شاهنشاه ولینعمت تاجدار ما ابدالله ملکه) را که در آن وقت در صغرسن بودند به ولایت عهد برگماشتند.

بعد از جلوس محمد شاه دولت انگلیس بر آن شد که درثانی امورات سفیر انگلیس مقیم در دربار دولت ایران را که راجع به حکومت هندوستان بود تغییر داده به وزارت خارجه انگلستان رجوع نمایند. علیهذا سیرهانری الیس از دربار دولت انگلیس به سفارت ایران برای تهنیت جلوس شاهنشاه مأمور گشت و او در نیمهٔ عقرب سنهٔ ۱۲۵۱ هجری وارد دارالخلافهٔ طهران شد و به حضور محمد شاه مشرف گردید.

در ورود به عمارت سلطنتی طهران وزیر مختار انگلیس را از یک دالان تاریک به حیاط دیوانخانهٔ تخت مرمر وارد نمودند. این دیوانخانه درختهای چنار بسیار دارد و یک حوض آب طولانی در وسط حیاط ساخته اند. تالار تخت مرمر تمام آئینه کاری است و تخت سنگ مرمر در وسط تالار گذاشته شده. سلاطین قاجار در وقت سلام در روی این تخت می نشینند.

سر هانری الیس را از دیوانخانهٔ تخت مرمر به درون باغ سلطنتی برده بودند. محمد شاه لباس جواهر در بر کرده در تالار موسوم به گلستان که تمام آئینه کاری بود در روی تخت طاوس پادشاه دهلی که مکلل به جواهر است نشسته بودند و در آنجا سفیر انگلیس را پذیرائی نمودند.

در ماه اسد سنهٔ ۱۲۵۲ هجری سیرهانری الیس به انگلستان معاودت نمود و میستر مکنیل که چندین سال در سفارتخانهٔ انگلیس در طهران به اسم طبیب سفارتخانه خدمت کرده بود به جای او به وزیر مختاری منصوب گشت.

[قضیهٔ هرات]

محمد شاه قصیر القامه و سمین بود. دماغ بزرگ داشت و خیلی خوش سیما بود و

لکن اهتمام در حکمرانی نداشت. به قشون و عرض لشکر واظهار قوت و اقتدار خیلی مایل بود و به حرفهای متخلفین زود از رأی خود منحرف می شد و به میل ایشان رفتار می‌کرد. به همین جهات بود که مردمان نادان که دور محمد شاه جمع شده بودند بدون زحمت شاه را به تسخیر مملکت هرات تحریض و ترغیب نمودند.

روسها نیز در این وقت برای اجرای خیالات خود دست از فتنه برنداشتند و شاهنشاه را به جنگ با افغان اغوا نمودند، زیرا که پولیطیک دولت روس همیشه بر آن بود که نگذارند دولت ایران مقتدر و آسوده باشد و جنگ هرات نیز اسباب ضرر و مایهٔ خسارت دولت ایران می شد.

دولت روس برای انجام این کار کنت سیمونیچ را آلت قرار دادند. کنت سیمونیچ از اهالی دالماسی اطریش بود و در جزو قشون فرانسه در جنگ مسکو به دست روسها اسیر گشت و بعد از آن در خدمت دولت روس بود.

در سنهٔ ۱۲۴۹ هجری کنت سیمونیچ به وزارت مختار به دربار دولت ایران مأمور گشت و به طهران آمد. این شخص مرد بلند قدی بود و در جنگ روس و ایران در گنجه زخم گلوله به پای او رسیده بود و می لنگید.

از جانب دولت روس به کنت سیمونیچ دستورالعمل رسیده بود که محمد شاه را به جنگ با افغان و تسخیر هرات تحریک نماید. این فقره مخفی نیست. درآن‌وقت دولت ایران محق بودند که با هرات جنگ نمایند، زیرا که شاهزاده کامران افغان که حکمران مملکت هرات بود به اراضی خراسان دست درازی نموده به مملکت سیستان حمله برده و بر خلاف عهدنامه‌ای که به شاهزاده عباس میرزا سپرده بود رفتار کرده بود. اما بعد از این وقایع حکمران هرات بقدر امکان عذرخواهی نمود و شاهنشاه ایران قبول نفرموده قشون خود را به تسخیر هرات مأمور نمود و این نتایج تحریک دولت روس بود.

نصیحت دولت انگلیس به دولت ایران همیشه این بود که به آبادی و ترقیات داخلهٔ ایران بپردازد و از تسخیرات ممالک خارجه صرف‌نظر نمایند. صرفهٔ دولت انگلیس در آن بود که دولت ایران خیلی مقتدر باشد نه اینکه دولت ایران به واسطهٔ جنگهای با خارجه از قدرت و اقتدار خود کسر نماید.

اما دولت روس بر خلاف عقیده و خیال دیگری در نظر داشت. آن دولت حریص و طماع همچوتصور می کرد که هرگاه شاهنشاه ایران در جنگ هرات مغلوب شود باعث خسارت و ضعف قدرت او خواهد شد و دولت ایران به همسایهٔ شمالی خود محتاج خواهد بود

و اگر فتح کند هرات موجب نقار مابین ایران و انگلیس خواهد شد و در هر دو صورت نفع با دولت روس است.

ولکن دولت انگلیس محال بود راضی بشود که مملکت هرات که به منزلهٔ کلید هندوستان است در تصرف یک دولتی باشد که کلیتاً به نصایح دولت روس رفتار می کند.

اما دولت انگلیس بهیچوجه حق نداشتند که در مسئلهٔ ایران و هرات مداخله نمایند و باز هم در این مطلب با دولتین ایران نقض عهد کردند و احترام عهدنامه و اعتبار قول خود را منظور نداشتند.

در عهدنامه ای که به واسطهٔ موریه والیس در دوازدهم شهر ذی حجة الحرام (پنجم ماه قوس) سنهٔ ۱۲۲۹ هجری در طهران با دولت ایران منعقد نمودند در فصل نهم شرط کرده بودند که هرگاه مابین ایران و افغانستان جنگ اتفاق افتاد دولت انگلیس ابداً مداخله نکند، مگر آنکه توسط و ثالث بودن دولت انگلیس را مخصوصاً خواهش کرده باشند.

در ماه عقرب سنهٔ ۱۲۵۳ هجری قشون ایران در رکاب محمد شاه به مملکت هرات حمله بردند. قشون پیش جنگ که در تحت ریاست آصف الدوله از جلو رفته بودند در پانزدهم ماه عقرب قلعهٔ غوریان هرات را مسخر نمودند و در بیست و دوم همان ماه قلعهٔ شهر هرات را محاصره کردند و افغانها دلیرانه ایستادگی نمودند. ایرانیها در باغات و خرابه های حوالی شهر سکنی گرفتند.

کامران شاه والی هرات از کثرت سن و فسق و فجور از کار افتاده بود وغالب اوقات مخمور بود و زمام مملکت را به ید کفایت وزیر خود گذارده بود. کامران قصیر القامه بود و صورت پر آبله داشت. خیلی ظالم و جبار و حق ناشناس بود.

یار محمد خان وزیر کامران نوادهٔ اتا محمد خان رئیس طایفهٔ علی قاضی افغان بود. در زمان حکمرانی حاجی فیروز یارمحمد خان وزیر هرات بود. یار محمد خان شخصی متوسط القامه و قطور بود. در ظاهر خیلی مهربان و چرب زبان بود ولکن در باطن مردی حریص و ظالم و کاذب القول بود.

در وقتی که قشون ایران شهر هرات را محاصره کرده بودند اتفاقاً یک نفر صاحبمنصب انگلیسی موسوم به پاتینجر در هرات بود. از شهر کابل از راه کوهستان هزاره به هرات آمده بود و محافظت و امتداد محاصرهٔ شهر هرات به واسطهٔ علم وهنر و شجاعت او بود.

اهل هرات شبها از شهر بیرون می آمدند و مایحتاج خود را فراهم می کردند. دشمنی مابین افغان و ایرانی به سرحد کمال رسیده بود. افغانها هر کس از ایرانیان را به دست

می آوردند به غلامی به تراکمه می فروختند و ایرانیها هر کس از افغانها را اسیر می نمودند به حکم شاهنشاه فوراً به قتل می رساندند.

کلنل استودارت انگلیسی در جزو قشون شهریار تاجدار بود و دو فوج سرباز روسی به ریاست جنرال سامسون که به ینگی مسلمان[1] معروف بودند[2] در جزو قشون حاضر بودند.

در شانزدهم ماه حمل سنه ۱۲۵٤ هجری میستر مکنیل وزیر مختار انگلیس که از طهران به عزم هرات بیرون شده بود وارد اردوی شاهنشاه غازی گشت و محاصرهٔ هرات را ایراد کرده اظهار داشت که این حرکت شهریار بر خلاف شروط عهدنامه با دولت انگلیس می باشد و علیهذا دولت انگلیس مختار بود که اگر قشون ایران از محاصرهٔ هرات دست بر ندارند ایشان را در این کار مجبور نماید و حکم داد که صاحب منصبان انگلیسی که در جزو قشون ایران بودند همگی دست از خدمت دولت ایران بردارند.

در این بین محاصرهٔ هرات را تشدید نمودند. کنت سیمونیچ وزیر مختار روس که از تهران به عزم هرات حرکت نموده بود در روز اول ماه ثور وارد اردوی شاهنشاه شد. تمام مسافت از طهران به هرات را با کالسکهٔ خود طی کرده بود. در ورود به اردو کنت سیمونیچ کار محاصرهٔ هرات را خود به گردن گرفت. در آن وقت روسها در دربار دولت ایران خیلی پیشرفت داشتند و در هر موقع انگلیسها را دشنام می دادند. ایرانیها چندین مرتبه به وابستگان میستر مکنیل بد گفته بودند و چون از جانب دولت ایران از او ترضیه خواسته نشد. علیهذا در روز هفدهم ماه جوزا از اردوی محمد شاه خارج شد.

[انگلیسها در هرات]

در آن ایام کار بر محصورین شهر هرات خیلی سخت شد و روز به روز بر بدبختی آنجا می فزود و قشون ایران در تحت دستورالعمل روسها در امر فتح قلعه می کوشیدند و در روز پنجم ماه سرطان حملهٔ سختی به شهر بردند که نزدیک بود که شهر را مفتوح سازند. یار محمد خان و پاتینجر صاحب منصب انگلیسی که در شهر هرات بودند مردم را دلداری داده نگذاردند که قلعهٔ هرات مفتوح شود ولکن قحط و غلا به قسمی شهر را فرا گرفته بود که هر

۱ ــ در انگلیسی Deserters

۲ ــ این سربازان روسی اشخاصی بودند که در جنگهای ایران و روس به دست قشون ایران اسیر گشته بودند و بعضی هم از جزو قشون روس فرار کرده بودند. **(مؤلف)**

چه فقیر و بیچاره بودند در کوچه و بازار از شدت گرسنگی به موت می رسیدند و آنان که غنی بودند و مکنتی داشتند یار محمد خان به زور و جبر اموال ایشان را اخذ می کرد و آنها را نیز به فقر می نشاند.

در این وقت حکومت هندوستان یک دسته قشون هندی که تقریباً چهارصد نفر[1] بودند به ریاست کلنل شریف به خلیج فارس فرستادند و در سلخ ماه جوزا سنهٔ ۱۲۵٤ هجری جزیرهٔ خارک را متصرف گشتند و از این سوی میستر مکنیل وزیر مختار انگلیس کلنل استودارت را به اردوی شاهنشاه فرستاد که رسماً اظهار دارد که اگر شهریار تاجدار دست از محاصرهٔ هرات بر ندارند دولت انگلیس مجبور خواهد شد که با دولت ایران خصومت ورزد و قشونی که در جزیرهٔ خارک دارد به سواحل ایران مأمور کند.

کلنل استودارت در ماه اسد به اردوی هرات رسید و تبلیغ رسالت نمود. شاهنشاه جنگجو از خبر ورود قشون انگلیس به جزیرهٔ خارک متوحش شدند و حکم دادند که قشون ایران از ظاهر شهر هرات خارج شوند و دست از جنگ و محاصره بدارند و در ماه سنبله مملکت هرات را تخلیه نمودند.

پاتینجر، صاحب منصب انگلیسی که در هرات بود نوشته است که هرگاه قشون ایران به قاعده و علم جنگ و نظم در امر محاصره هرات کوشیده بودند در عرض مدت بیست و چهار ساعت آن قلعه را فتح می کردند.

کنت سیمونیچ وزیر مختار روس برای مصارف قشون در هرات مبالغ بسیار وجه نقد به دولت ایران قرض داده بود و با کارگزاران دولت علیه عهد کرده بود که اگر قشون ایران هرات را مفتوح سازند دولت روس طلبی که از بابت خسارت جنگ در گرجستان از دولت ایران دارد به شاهنشاه غازی واگذار نماید. مقصود دولت روس فقط هرات نبود، بلکه از برای تمام افغانستان خیال داشتند.

وقتی که قشون ایران در هرات بودند روسها کاپیتن و یکوو یچ را که سابقاً «اددوکامپ»[2] حاکم اورنبورگ بود به جا سوسی به کابل و قندهار فرستاده بودند که مردم را بر ضد انگلیس تحریک نماید و چون سفیر انگلیس در سنت پطرزبورغ از پرنس نسلرود صدر اعظم روس شکایت کرد از حرکات مأمورین روسیه در ایران و افغانستان از آنجائی که

۱ ــ مترجم ۳۸۷ نفر را به چهارصد نفر مبدل کرده. (مثل غالب موارد که اعداد را سرراست می کرده).

۲ ــ مترجم اصطلاح فرانسوی aide de camp را که مؤلف به کار برده به خط فارسی برگردان کرده است.

صرفهٔ دولت روس نبود که درآن وقت با دولت انگلیس در مقام نزاع برآید وزیر روس بالکلیه از دستور العملی که به کنت سیمونیچ و به و یکوو یچ داده بودند انکار نمودند و کنت سیمونیچ را از وزیر مختاری معزول کرده کنت مدن را در سنهٔ ۱۲۵۵ هجری بِه جای او به سفارت ایران مأمور نمودند و چون و یکوو یچ را گفتند که به هیچوجه از جانب دولت روس مأموریت نداشته و یکوو یچ خود را به هلاکت رساند.

روسها در تحریک دولت ایران به تسخیر هرات مقصود خود را به عمل آوردند.

اولاً آنکه در محاصرهٔ شهر هرات خسارت کلی به دولت ایران وارد آمد.

ثانیاً آنکه مابین دولتین ایران و انگلیس اسباب نقار فراهم کردند و بالاخره یک قطعه ملک[1] ایران را بدون زحمت تصاحب نمودند.

در این وقت انگلیس خبط و سهو عظیمی در پولیطیک خود نمود واو این بود که به مملکت افغانستان قشون فرستادند. بواسطهٔ اعتبار و پیشرفت نصایح روس در دربار دولت ایران حکومت هندوستان در نهایت مضطرب و متوحش گشتند و عوض آنکه با حکمران کابل امیر دوست محمدخان طرز دوستی و اتحاد پیش گیرند بر آن شدند که از جانب خود کسی را بر امارت کابل بگمارند و برای این کار شاه شجاع را که در هندوستان بود انتخاب نمودند.

وزراء و اعیان انگلیس که از وضع ممالک آسیا فی الجمله اطلاعی داشتند مثل دوک دوولینگتون، لرد ولزله، میستر مونستوارت الفینزتون و غیره همه این پولیطیک را تکذیب کردند. معهذا لرد اکلاند فرمانفرمای هندوستان در فصل میزان سنهٔ ۱۲۵۶ هجری یک دسته قشون به افغانستان فرستاد و شهر کابل و قندهار را به تصرف درآوردند.

اما دو سال بعد افغانها تمام قشون انگلیس را از پا درآوردند و اثری از ایشان باقی نماند. درثانی دستهٔ قشون دیگر مأمور شد افغانها را تنبیه نموده به هندوستان معاودت کردند. امیر دوست محمد خان در امارت کابل مستقل گشت و تا زمانی که وفات نمود در حکمرانی بالاستقلال برقرار بود.

وقتی که در سنهٔ ۱۲۷٤ هجری در هندوستان بلوای عام شد و انگلیسها در بحر فنا مستغرق گشتند امیر دوست محمد خان اعمال انگلیسها را مردانه تلافی نمود، زیرا که در آن موقع از جای خود حرکت ننمود و به عهدی که با دولت انگلیس کرده بود وفا نمود.

۱ ــ جزیرهٔ آشوراده در بحر خزر حوالی استراباد. (مترجم)

در سال ۱۲۵۵ هجری وقتی که قشون ایران هرات را تخلیه نمودند صاحب منصبان انگلیسی پائین جزو استودارت اهتمام کردند که نگذارند مردم هرات ازگرسنگی تلف شوند و همه روزه برای ششصد یا هفتصد نفر فقیر و بیچاره غدا و قوت لایموت حاضر می کردند.

لرد اکلاند فرمانفرمای هندوستان مبالغ کثیری وجه نقد برای کامران شاه و رؤسای هرات فرستاد که بتوانند خودداری نمایند و خرابیهای شهر را تعمیر نموده مستحکم کنند و بعد ماژورتاد را به سفارت به طهران فرستادند و با کامران معاهدهٔ مودت منعقد نموده انگلیسها استقلال مملکت هرات را ضمانت کردند به شرط آنکه فروش غلام و کنیز درهرات موقوف باشد و رعیت آنجا را یک سال از دادن مالیات معاف داشتند.

در سنهٔ ۱۲۵۶ هجری لرد اکلاند از برای محافظت حدود مملکت هرات ماهانه‌ای قرار گذارد که در هر ماه از هندوستان بجهت حکمران آنجا بفرستند.

اهتمام انگلیسها در منع یار محمد خان وزیر هرات از فروش مردم بیچاره به تراکمه باعث دشمنی او شد. اما برای آنکه زر و نقرهٔ انگلیسها را اخذ کند دشمنی خود را پنهان می داشت و بعد از آنکه دو یست هزار تومان وجه نقد از فرمانفرمای هندوستان گرفت عریضه به دربار اعلیحضرت محمد شاه عرض کرد بدین تفصیل که «دوستی ما با انگلیسها بجهت مصلحت روزگار بود، امید اهل هرات به مراحم قبلهٔ عالم است و ما همه خود را در پناه شاهنشاه ایران می دانیم». یارمحمد خان بالاخره انگلیسها را دشنام داد و ماژورتاد سفیر انگلیس در همان سال از هرات به هندوستان معاودت نمود.

در وقتی که کابل و قندهار در تصرف انگلیسها بود صاحب منصبان انگلیسی هر یک برای تعیین جغرافیا و انکشاف احوالات ممالک وسط آسیا به ترکستان مأمور شدند. مدت چهار سال گذشت واز ایشان خبری نیامد تا آنکه در سنهٔ ۱۲۶۰ هجری دکتر ولف انگلیسی به همراهی دل حسن خان که از جانب حکمران مملکت خراسان مأموریت داشت به ترکستان رفت و بعد از تفحص بسیار معلوم کرد که امیر بخارا ایشان را به قتل رسانده است. دکتر ولف از این سفر پر خطر به سلامت برگشت.

نقار مابین دولتین ایران وانگلیس بعد از مکاتبهٔ زیاد و گفت و شنود بسیار به دوستی ختم شد و رابطهٔ اتحاد درثانی برقرار گشت. قشون انگلیس جزیرهٔ خارک را در ماه حمل سنهٔ ۱۲۵۸ هجری تخلیه نمودند و میستر مکنیل را از وزیر مختاری معزول کرده کلنل شیل را که چند سال در ارزنهٔ روم قونسول بود به وزیر مختاری انگلیس به طهران فرستادند.

[آشوراده]

در این وقت که قشون ایران از زحمت سفر هرات شکسته شده بودند و به دولت ایران خسارت بسیار وارد آمده بود روسها مقصود خود را به عمل آوردند وجزیرهٔ‌عاشوراده‌واقعه‌در بحر خزر را بدون جهت متصرف گشتند. این جزیره در خلیج استراباد در سه فرسنگی ساحل بحر خزر نزدیک به شهر استراباد واقع است. تقریباً نیم فرسنگ طول و یک ربع فرسنگ عرض دارد. زمین آنجا شن‌زار است. در حوالی سواحل جزیره چند چشمهٔ عمیق آب شیرین دارد.

در سنهٔ ۱۲۵۷ هجری دولت روس دو فروند کشتی جنگی به جزیرهٔ عاشوراده فرستاد. در ظاهر به اسم اینکه تراکمهٔ وحشی را که در سواحل بحر خزر دزدی می کنند تنبیه نمایند. ولکن در باطن برای آنکه بدون جهت ملک همسایهٔ دوست و متحد خود را تصاحب نمایند.

وقتی که دولت ایران برای این حرکت روسها و دست‌درازی ایشان به ملک ایران شکایت نمود دولت روس در جواب گفتند دولت ایران حق‌ناشناس است و ما در دوستی محق هستیم که این جزیره را متصرف باشیم.

اکنون دولت روس در جزیرهٔ عاشوراده خانه‌های روسی و سربازخانه‌ها و مریضخانه‌ها بنا نموده است و چند قطعه باغ در آنجا ساخته‌اند. کشتی ایرانی و ترکمانی را نمی گذارند که بدون پاسپورت به سواحل جزیره بروند.

عاشوراده خیلی محل مهمی است برای خیالات دولت روس در وسط آسیا و بواسطهٔ این جزیره به ممالک هندوستان خیلی نزدیک شده‌اند. آذوقه و اسلحه قشون را در این جزیره ذخیره می کنند.

در ساحل مقابل جزیره‌عاشوراده‌دهنهٔ‌رودخانهٔ گرگان واقع است. در این رودخانه کشتیهای کوچک به طرف مشهد مقدس چند فرسنگ ممکن است حرکت نمایند.

از استراباد الی درگز (سی فرسنگی مشهد مقدس) اطراف رودخانه صحرای وسیع چمن‌زار است. گله و رمهٔ تراکمه در آنجا چرا می کنند. زراعت جو و گندم در آن اراضی به عمل می آید. در تجرتاش[1] شش فرسنگی شمال شاهرود و در رامیان پانزده فرسنگی سمت شرقی استراباد معادن زغال سنگ موجود است. این مطالب هم دلیل بر آن است که جزیرهٔ

۱ ـ اصل: تاش و تیجر. انگلیسی Tejer Tash (نام دو محل است).

عاشوراده محل مهمی است و دولت روس در آتیه می تواند قشون زیاد از آنجا حرکت داده به اراضی خراسان و هرات تاختن نماید و ممالک هندوستان انگلیس را مغشوش کند.

تعیین حدود سرحد مابین ممالک ایران و عثمانی

بعد از طی گفتگو با دولت انگلیس دولت ایران به سرحدهای جدود ممالک ایران و عثمانی توجه نمودند.

چندی بود که طوایف اکراد نواحی سرحد را هرج و مرج و مغشوش کرده بودند. اکراد ایرانی با اکراد عثمانی همیشه درجنگ بودند و مسافرین وکاروانان [را] که از ملک ایشان عبور می نمودند به قتل می رساندند و اموال ایشان را به یغما می بردند و مدتهای متمادی بدین وضع زندگانی می کردند.

حدود حقیقی ممالک ایران و عثمانی هیچوقت از روی بصیرت معین نشده بود و مابین این دو ملت همیشه نزاع و گفتگو بود و علیهذا دولتین ایران و عثمانی از دولتین انگلیس و روس خواهش کردند که در این مسئله همراهی کنند و حدود این دو مملکت به اطلاع و صوابدید ایشان معین شود و از آن قرار عهدنامه مابین ایران وعثمانی رد و بدل شود که من بعد رفع گفتگو و نزاع طرفین باشد.

در سنهٔ ۱۲۵۹ هجری مأمورین دول برای اقدام این امر درارزنة الروم حاضر شده مجلس کمیسیونی منعقد نمودند. از جانب دولت انگلیس کلنل ویلیامز و ماژور فران و مستر کورزن مأمور بودند.

در دوازدهم ماه جوزا سنهٔ ۱۲٦٤ هجری عهدنامهٔ تعیین حدود سرحدی مابین دولتین ایران و عثمانی انعقاد یافته امضاء گردید.

در ماه جوزای سنهٔ ۱۲٦٤ هجری مأمورین دول برای تعیین حدود سرحدی در بغداد مجلس کردند و در سنهٔ ۱۲٦٨ هجری در محمره مجلس تحقیق منعقد ساخته و کاپیتن گلاسکوت از جانب دولت انگلیس مأمور به مساحت و تفتیش حدود بود.

در سنهٔ ۱۲۷۰ مأموران انگلیس و روس بالاتفاق اراضی سرحدی را مساحت و تعیین می کردند و در آن اوقات بود که جنگ قرم شروع شد.

اراضی سرحدی ممالک ایران و عثمانی را که مأمورین انگلیس و روس مساحت و تعیین نمودند از کوه آرارت (جودی) که به اعتقاد فرنگیها کشتی حضرت نوح (ع) در آنجا فرود شده بود شروع می شود و انتهای آن خلیج فارس است.

بیشتر این ملک کوهستان کردستان است. طول آن تقریباً دو یست فرسنگ است و عرض آن از پنج فرسنگ الی ده فرسنگ می شود. به تفاوت.

کاپیتن گلاسکوت نقشهٔ این ملک را که از روی بصیرت و علم جغرافیا در ورقه نقش کرده بود و مقیاس آن را در فرسنگی یک گره قرار داده بود در سنهٔ ۱۲۸۲ هجری به اتمام رسانید. در این نقشه خط سرحد ایران و عثمانی معلوم نشده ولکن ملکی که مشترک است مابین ایران و عثمانی و بالاخره باید حدود ممالک دولتین مزبورتین در آن ملک از یکدیگر منفصل شود کماهوحقه تحقیق کرده اند.

کاپیتن گلاسکوت در سنهٔ ۱۲۸۶ هجری دو نسخه از نقشهٔ خود را به اولیای دولتین ایران و عثمانی تقدیم نمود و قرار مابین دول متحابه این بود که تا آنکه خط سرحد از روی این نقشه معلوم نشود حدودی که دولتین ایران و عثمانی سابقاً داشته اند در دست داشته باشند و همان قرار را محترم بدارند.

بعد از انعقاد مجلس کمیسیون مأمورین دول در سنهٔ ۱۲۵۹ هجری در ارزنة الروم طولی نکشید که به زوار ایرانی در کربلای معلی یک بدبختی سختی روی داد. همه ساله جمعیت کثیری از اهل ایران به کربلای معلی رفته و به زیارت بقعهٔ منورهٔ حضرت خامس آل عبا علیه آلاف التحیة و الثنا مشرف می شدند. کربلای معلی در پانزده فرسنگی جنوب غربی بغداد و در حوالی شط فرات واقع است. دور شهر کربلا تقریباً نیم فرسنگ می شود و قلعهٔ آن که هشت ذرع ارتفاع دارد تمام از آجر پخته ساخته شده است. بنای معتبر در این شهر بقعهٔ حضرت امام حسین علیه السلام (که در وسط شهر واقع است) و بقعهٔ حضرت عباس سلام الله علیه است که در سمت جنوب شرقی آن بنا شده است. کوچه های شهر خیلی کم عرض و تنگ است و خانه های آنجا اکثر ملک اهل ایران است. جمعیت شهر کربلا بیست هزار نفر است و غالباً بواسطهٔ زوار زیاد و کم می شود. اطراف شهر همه باغات و نخلستان خرما است.

اهالی شهر کربلا که همه ایرانی بودند چندین سال بود که به سلطان عثمانی اطاعت نمی کردند و دو نفر حاکم عثمانی را به قتل رسانده بودند. آخرالامر نامق پاشا حکمران بغداد بر آن شد ه ایشان را به زور مطیع فرمان سازد و محکوم حکم سلطان عثمانی نماید. یک نفر از پاشایان بغداد را با یک دسته قشون به کربلای معلی مأمور کرد که اهل آنجا را تنبیه کنند.

قشون عثمانی در نخلستان خارج شهر کربلا دور زدند و مالیات عقب مانده را

مطالبه نمودند و چون اهل شهر از ادای منال دیوان انکار کردند عثمانیها به زور گلولهٔ توپ شهر را مفتوح ساختند. اهل آن جا را قتل عام کردند. از آن جمله سه هزار نفر از اهل ایران به قتل رسیدند و یک نفر شاهزاده خانم صبیهٔ فرمانفرما نیز در آن جنگ زخمدار شد. این حادثه در ماه قوس سنهٔ ۱۲۵۹ هجری وقوع یافت.

دولت ایران در ابتدا از اصغای این خبر خیلی در غضب شدند و می خواستند که به خونخواهی ایرانیان با دولت عثمانی اعلان جنگ کنند. اما بالاخره بواسطهٔ عذرخواهی دولت عثمانی این گفتگو رفع شد.

[وضع قاجارها]

در سنوات اخیرهٔ سلطنت خود اعلیحضرت محمد شاه غازی شغلشان این بود که روزها در جلو اوطاق خود می نشستند و با گلولهٔ طپانچه گنجشک شکار می کردند. امور سلطنت به کف کفایت حاجی میرزا آقاسی می گذشت.

این وزیر اعظم ایران که از شدت سن به حماقت و جنون رسیده بود در پیشگاه شهریار تاجدار خیلی موثق و معتمد بود و اعمال او را امضاء می فرمودند. در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی سوء حکومت در جمیع ممالک ایران روز به روز در تزاید بود و مردم بیچاره از شدت فقر و پریشانی به هلاکت می رسیدند و به حکام مملکت نفرین می کردند.

در این وقت روسها در دربار شاهنشاه ایران قرب و منزلت بسیار داشتند و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم واضح و آشکار می گفت که من رعیت دولت روس هستم و بعد از آنکه کنت مدن از وزیر مختاری معزول شد پرنس دالغروکی[1] از جانب دولت روس به سفارت ایران مأمور گشت و در ماه قوس سنهٔ ۱۲۶۳ هجری وارد دارالخلافهٔ طهران گردید.

وضع حکومت ایالات ایران به هرج و مرج می گذشت و هر کس که فی الجمله قابلیت و استعداد و حب وطن داشت حاجی میرزا آقاسی او را اخراج بلد می نمود و اموال مردم را به جبر و عنف ضبط نموده در طهران از جهت خود مکنت و ثروت فراهم می کرد و حکومت ایالات را به هر کس که بیشتر پیشکش می داد می فروخت و حاکم هر ایالت در عوض به رعیت بیچاره بقدری ظلم و تعدی می کرد که جلای وطن اختیار می نمودند.

در سنهٔ ۱۲۶۳ هجری ایالت کرمانشاه را به محبعلی خان فروختند و او گله و رمهٔ

۱ ــ معمولاً در تواریخ فارسی دالغورکی می نویسند.

اهالی آنجا را اخذ نموده رعیت بیچاره را به فقر و فلاکت بنشاند. در کوچه و بازار شهر کرمانشاه زن و مرد و بچه دیده می شدند که مشرف به موت هستند.

در سنهٔ ۱۲۵۵ هجری به توسط وزیر مختار روس حکمرانی عراق به منوچهرخان معتمد الدوله واگذار شد و او در اصفهان بقدری ظلم و تعدی نمود که یک مرتبه مردم شورش کرده او را از شهر بیرون کردند ولکن از آنجائی که معتمد الدوله شخص زیرک و شجاع بود درثانی خود را در حکومت مستقل نمود و در سال ۱۲۵۷ هجری که طوایف بختیاری طغیان کرده بودند ایشان را تنبیه نموده مطیع و منقاد ساخت. اگرچه معتمد الدوله در حکومت خیلی سخت بود لکن در اواخر حکمرانی خود مردم اصفهان را آسوده کرده بود و به ایشان به عدل و نصفت رفتار می نمود و در ماه ثور سنهٔ ۱۲۶۵ هجری به داربقا پیوست.

حکمرانی مملکت آذربایجان چندین سال به شاهزاده بهمن میرزا برادر محمد شاه تفویض بود و او استعداد و قابلیت بسیار داشت و محسود حاجی میرزا آقاسی واقع شده او را اخراج بلد نمودند به گرجستان رفت و دولت روس وظیفه از جهت او قرار گذاشت.

[آصف الدوله و سالار]

اما غم و بدبختی بیشتر از همه آن بود که از برای اللهیار خان آصف الدوله که از تمام بزرگان ایران معتبرتر بود روی داد. از زمان جلوس محمد شاه بر تخت سلطنت آصف الدوله حکمران خراسان بود و او شخصی خلیق و با استعداد بود ولکن بسیار معتبر و مغرور بود و در خراسان وقتی که فرنگیها به خدمت او می رسیدند خیلی اظهار ملاطفت و مهربانی به آنها می نمود. خود را زینت نمی کرد. همیشه لباس برک پشمی می پوشید و کلاه پوست بخارا در سر می گذاشت. آصف الدوله یک پسر داشت که خاقان مغفور او را سالار لقب داده بود.

کلنل استوارت انگلیسی که در آن وقت در خراسان بود نوشته است که سالار مردی رشید و خوش سیما بود و ریاست قشون مملکت خراسان بدو تفویض بود.

حاجی میرزا آقاسی از سوء نیت و حسادتی که فطری او بود راضی نشد که اهل خراسان آسوده و در رفاه باشند و حکمرانی سلیم النفس و مهربان داشته باشند. متدرجاً اسباب عزل آصف الدوله را فراهم کرد و او را از حکومت خراسان احضار نمود. در ماه حمل سنهٔ ۱۲٦٤ هجری وارد طهران شد.

حاجی میرزا آقاسی به همین اکتفا ننمود و آصف الدوله را مجبور کرد که به مکهٔ

معظمه سفر نماید و بدین منوال او را اخراج وطن نمود. همشیرهٔ آصف الدوله که والدهٔ محمد شاه بود هرچه اصرار کرد نتوانست که بر حاجی میرزا آقاسی استیلا پیدا نماید و شاهنشاه به میل وزیر خود رفتار نمود.

بعد از عزل آصف الدوله حکومت خراسان به سالار پسر او واگذار شد. اما مملکت مغشوش شد و جعفر قلی خان حاکم بجنورد که از رؤسای خیلی معتبر بود نافرمانی پیش گرفت. سر از انقیاد بر تافت. خود سالار نیز طغیان نموده به میان تراکمه رفت و از ایشان امداد خواست که مملکت خراسان را مسخر نماید و جعفر قلی خان بجنوردی را در این کار با خود همداستان کرد.

این بود وضع حالت ایران در زمان سلطنت محمد شاه و صدارت حاجی میرزا آقاسی احمق و طماع و اقتدار و فتنهٔ روسها در ایران.

***

محمد شاه غازی در هیجدهم ماه اسد سنهٔ ١٢٦٤ هجری به داربقا پیوست و او را در شهر قم در روضهٔ حضرت معصومه علیها السلام دفن نمودند و سلطنت ایران به شاهنشاه جوانبخت ناصر الدین شاه خلدالله ملکه و دولته تفویض گشت.

نقشهٔ اسامی سلاطین قاجار و اولاد ذکور ایشان و تعیین مدت سلطنت ایشان در مملکت ایران بعد از آقا محمدشاه قاجار

* * *

السلطان فتحعلیشاه قاجار

تاریخ جلوس آن حضرت به تخت سلطنت سنهٔ ۱۲۱۳ هجری مطابق سنهٔ ۱۷۹۸ مسیحی.

تاریخ وفات ایشان سنهٔ ۱۲۵۰ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۳٤ مسیحی وفات نمودند.

ـ محمد تقی میرزا.

ـ امامو‌ردی میرزا.

ـ علی میرزا علیشاه ملقب به ظل السلطان حاکم دارالخلافهٔ طهران. بعد از فتحعلی شاه یک ماه سلطنت کرد و به عادلشاه موسوم است.

ـ علینقی میرزا رکن‌الدوله.

ـ حسنعلی میرزا.

ـ حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس.

ـ عباس میرزا نایب السلطنه در سنهٔ ۱۲٤۹ هجری در خراسان رحلت فرمود.

ـ محمد علی میرزا.

ـ محمد ولی میرزا.

ـ محمد قلی میرزا.

ـ ملک قاسم میرزا در سنهٔ ۱۲۷٤ هجری وفات نمود.

ـ سلیمان میرزا در بغداد به دست اعراب مقتول شد.

ـ محمد میرزا.

ـ سلطان محمد میرزا سیف الدوله.

ـ فتح الله میرزا که دخترش حرم محترم اعلیحضرت ناصر الدین شاه و مادر حضرت ولیعهد مظفر الدین میرزا.

خاقان مغفور اولاد ذکور متعدد داشتند ما فقط به ذکر اسامی آنها که در ایام سلطنت متصدی امری و صاحب خدمتی بودند اکتفا نمودیم.

اولادان نایب السلطنه

ـــ فیروز میرزا فرمانفرما.
ـــ خانلر میرزا که در محمره به جنگ با انگلیسها مأمور شد.
ـــ اردشیر میرزا.
ـــ فرهاد میرزا معتمد الدوله.
ـــ حمزه میرزا حشمت الدوله.
ـــ سلطان مراد میرزا حسام السلطنه.
ـــ بهرام میرزا.
ـــ قهرمان میرزا. کیومرث میرزا.
ـــ بهمن میرزا که به روسیه رفت. انوشیروان میرزا ضیاء الدوله.
ـــ شاهنشاه غازی محمد شاه (تاریخ جلوس سنهٔ ۱۲۵۰ هجری، تاریخ وفات سنهٔ ۱۲٦٤ هجری).

پسرهای شاهنشاه مبرور مغفور محمد شاه طاب ثراه

ـــ محمد تقی میرزا رکن الدوله.
ـــ عبدالصمد میرزا عزالدوله.
ـــ عباس میرزا که اکنون ملک آرا لقب دارد.
ـــ اعلیحضرت خسرو صاحبقران ولینعمت کل ممالک محروسهٔ ایران السلطان ناصر الدین شاه قاجار ابدالله ملکه و دولته.

اولاد ذکور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و دولته.

ـــ حضرت والا کامران میرزا نایب السلطنه امیر کبیر.
ـــ سلطان حسین میرزا جلال الدوله در سنهٔ ۱۲۸۵ هجری در خراسان وفات نمود.
ـــ شاهزاده امیر محمد قاسم خان بعد از فوت معین الدین میرزا ولیعهد شد و در نهم

ماه سرطان سنهٔ ۱۲۷۵ هجری به داربقا پیوست.

ـ حضرت اسعد والا مظفر الدین میرزا در سنهٔ ۱۲۶۸ هجری متولد شد، بعد از فوت امیر محمد قاسم خان ولایت عهد به ایشان تفویض شد.

ـ معین الدین میرزا در سنهٔ ۱۲۶۶ هجری ولیعهد شد و در شانزدهم ماه میزان سنهٔ ۱۲۷۲ هجری وفات نمود.

ـ حضرت اسعد والا سلطان مسعود میرزا ظل السلطان سنهٔ ۱۲۶۵ هجری تولد شد. حکمران اصفهان و فارس و عربستان و عراق و غیره و غیره.

(در این وقت که مطابق سنهٔ ۱۳۰۱ و این اقل غلامان و خانه زادان شاهنشاه دین پناه حسب الامر الاقدس الاعلی به ترجمهٔ این تاریخ پرداخت شاهنشاه ارواحنا فداه را دو پسر دیگر به عرصهٔ وجود آمده که ذکر اسامی ایشان در این لایحه لازم بود:

ـ نواب نصرت الدین میرزا.

ـ نواب محمدرضا میرزا رکن السلطنه.

فصل پنجم

در ذکر احوالات ایام سلطنت شاهنشاه باذل خسرو صاحبقران
السلطان ناصرالدین شاه قاجار ابدالله ملکه و دولته

بعد از فوت محمد شاه حاجی میرزا آقاسی صدراعظم پیر مرد ملعون با یکهزار و دو یست نفر از متعابعین خود داخل عمارت سلطنتی طهران شد و درب ارگ را به روی خود ببست و اعلان کرد که من پیرمرد بی آزاری هستم و می خواهم که بقیهٔ عمر را در کنج انزوا به سر برم ولکن در حقیقت این حرکت او برای این بود که می ترسید اموال او را که به ظلم وتعدی فراهم کرده است به غارت ببرند.

اعلیحضرت ناصرالدین شاه در این وقت در تبریز بود و مثل میرزا تقی خان امیر نظام در آذربایجان نوکری قابل و با استعداد داشتند. این مرد فوق‌العاده پسر طباخ شاهزاده بهرام بود و با اطفال شاهزاده همبازی و همدرس بود و با ایشان به مکتب رفته تربیت شد و به مرور ایام به منصب وزیر نظامی رسید و مکنتی از جهت خود فراهم نمود.

در سنهٔ ۱۲۶۲ به ارزنهٔ الروم مأمور شد و در مجلس کمیسیون مأمورین دول برای تعیین حدود سرحد مابین ممالک ایران و عثمانی حاضر بود و عهدنامهٔ سرحدی که مابین دولتین ایران و عثمانی در سنهٔ ۱۲۶٤ هجری انعقاد یافت به امضای میرزا تقی خان بود. در مراجعت به تبریز محمد خان امیر نظام وفات نموده و منصب امیر نظامی را به او تفویض داشتند.

میرزا تقی خان امیر نظام قشون آذربایجان را در رکاب اعلیحضرت ناصر الدین شاه به طهران آورد وشاهنشاه تاجدار بر روی تخت سلطنت جلوس فرمود و همشیرهٔ خود را به حبالهٔ نکاح میرزا تقی خان امیر نظام درآورده او را به لقب صدارت عظمی مفتخر داشت و وی در صدارت همچنان با لقب امیر نظامی باقی بود.

حاجی میرزا آقاسی پیر مرد ایران را از زحمت وجود و حضور خود آسوده کرد و در کربلای معلی مجاور شد. در سنهٔ ۱۲٦۷ هجری در آنجا وفات نمود.

اعلیحضرت ناصرالدین شاه که چهارمین پادشاه سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه است در اول ماه عقرب سنهٔ ۱۲۶۵ هجری (مطابق بیستم ماه اکتبر سنهٔ ۱۲۴۸ مسیحی) به دارالخلافهٔ طهران ورود فرمودند و تاج کیانی به سر گذارده در سلطنت ایران مستقر و مستقل گشتند.

کلنل استوارت صاحب منصب انگلیسی نوشته است که در سنهٔ ۱۲۵۱ هجری در قریهٔ دیدان[1] حوالی دریاچهٔ ارومیه بودم. اعلیحضرت ناصرالدین شاه را که در آن وقت خیلی طفل بودند در آنجا ملاقات کردم و در عمر خود طفلی بدان صباحت منظر و هوش و ذکاوت مشاهده نکرده بودم. خیلی حجب و شرم حضور داشتند.

میرزا تقی خان امیر نظام چون به وزارت اعظم رسید جمیع امور سلطنت را به عهدهٔ خود گرفت و در رفع اغتشاش مملکت که نتیجهٔ صدارت حاجی میرزا آقاسی بود بکوشید و جمع و خرج مالیات را منظم کرد و قشون ایران را ترقی داد و در ظاهر خیلی وطن دوست بود و می خواست که اهل ایران آسوده و در رفاه باشند ولکن خشونت طبع و کبر و نخوت زیاد داشت و خبط و خطای عظیم او با همه عقل و زیرکی که داشت این بود که در تقرب به شاهنشاه جوان از اظهار عبودیت و فروتنی می کاست و احترامی که پادشاهان را فرض است خوار همی داشت و متدرجاً بواسطهٔ سوء رفتار و حرکات او طبع شهریار تاجدار از میرزا تقی خان امیر نظام رنجش پیدا کرد، بحدی که صبر و تحمل آن مشکل بود.

کلنل شیل وزیر مختار انگلیس که موقتاً به انگلستان رفته بود و به جای خود نایبی را شارژ دافر گذارده بود در ماه قوس سنهٔ ۱۲۶۶ هجری به ایران معاودت نموده وارد دارالخلافه گردید.

در این وقت تخم اغتشاشی که بواسطهٔ ظلم و تعدی در ایام سلطنت محمد شاه غازی در ایران کاشته شده بود به ثمر رسید و اهل اکثر از ایالات ایران شورش کردند.

در سنهٔ ۱۲۶۷ هجری اهل اصفهان به قسمی شورش کردند که بعد از جنگ و خونریزی بسیار رفع شد.

ولکن شورش سخت تر از همه شورش در ایالت خراسان بود که بواسطهٔ ظلم و جبر به آصف الدوله و خانوادهٔ او روی داد. چه محمد شاه غازی و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم جمیع اموال آصف الدوله را ضبط نمودند و خانوادهٔ او را به فقر بنشاندند.

درماه ثور سنهٔ ۱۲۶۵ هجری بعد از عزل آصف الدوله سالار پسر او به ترکستان رفت

۱ - متن و ترجمه: دیران.

و به ایلات تراکمه پناه برد و جمعی از ایشان را تابع خود نموده بیرق نافرمانی برافراشت و جعفر قلی خان حکمران بجنورد را با خود همدست کرده شهر مشهد مقدس را که قشون شاهنشاه به ریاست شاهزاده سلطانمراد میرزا حسام السلطنه محاصره نموده بودند به تصرف خود درآورد. قشون ایران در محاصرهٔ شهر تا ماه حوت سنهٔ ۱۲٦۷ هجری کاری از پیش نبردند و نتوانستند شهر را مفتوح سازند واهل شهر شبها بیرون می آمدند. در ماه حوت همان سال محمدعلی خان برادر سالار که به اسم زواری و تبدیل از کربلا به خراسان رفته بود وارد مشهد مقدس شد و پول نقد و آذوقهٔ فراوان به جهت برادر خود به شهر برد.

یک ماه بعد یک نفر از اهل شهر موسوم به عباسقلی خان به سالار مخالفت نموده دروازهٔ شهر را باز کرد و قشون شاهنشاه داخل شهر مشهد مقدس گردیدند. سالار و برادر او را گرفته بعد از عذاب و عقاب بسیار به قتل رساندند و یک برادر دیگر او را در دارالخلافهٔ طهران زهر داده مقتول ساختند.

بدین تفصیل مابین خانوادهٔ سلطنت و طایفهٔ یوخاری باش قاجار نفاق کلی به میان آمد و نتیجهٔ خدمات آصف الدوله به دولت ایران این شد که اموال او را ضبط دیوان نمودند و فرزندان او را به قتل رساندند.

جعفر قلی خان بجنوردی به دولت ایران پناه برد و تقصیرات خود را اذعان نمود. شاهنشاه بر او رحم آورده گناهان او را بخشید و حکومت ایالت استراباد را به او تفویض داشت و در سنهٔ ۱۲٦۸ هجری شاهزاده سلطانمراد میرزا را به حکمرانی مملکت خراسان مفتخر نمودند.

در ایران همچو مشهور شده بود که روسهای متوقف درعاشوراده جعفرقلی خان بجنوردی را به شرارت و نافرمانی تحریک کرده بودند و در شورش خراسان شرکت داشته اند. این شهرت بدون صدق هم نبود. چه در سنهٔ ۱۲٦۸ هجری روسها قصهٔ گرگ و میش را به میان آوردند و تحکماتی به دولت ایران کردند که مردم ایران از سخنان آنها خندیدند و ایشان را استهزا کردند.

روسها که در جزیرهٔ عاشوراده بودند به تراکمه که در ساحل مقابل جزیره بودند خیلی سخت گرفتند و اعمال ایشان را همیشه ایراد می کردند و مدتها بود که اسباب رنجش آنها را فراهم کرده بودند و آخرالامر تراکمه در صدد آن شدند که تلافی نمایند و منتظر فرصت بودند تا آنکه روسها به خواب خرگوشی رفتند و ترکمانان بر آنها تاختن نمودند. رسم روسها آنست که در شب بعد از عید پرهیز مذهبی بقدری خمر می خورند که مدهوش ولا یعقل می شوند.

طایفهٔ تراکمه یموت از این مطلب مخبر شده بودند و در همان شب عید که ظلمت عالم را فرا گرفته بود به جزیره عاشورادهورود کردند و روسها را مست دیده چندین نفر از قراولان و مستحفظین را به قتل رساندند و بیست نفر از آنها را دست بسته به همراه خود بردند که به غلامی بفروشند و سلامت به ساحل برگشتند.

کشتی جنگی که در خلیج استراباد بود چند تیر توپ به بیهوده شلیک کرده و فایده نبخشید. ایرانیها می گفتند که گویا کشتی جنگی روسها نیز مانند خودشان مخمور و مست افتاده.

بعد از این واقعه حکایت گرگ و میش و بهانه جوئی به میان آمد و او چنان بود که پرنس دالغروگی وزیر مختار دولت روس در طهران برای این حرکت تراکمه از دولت علیهٔ ایران شکایت کرد و طلب ترضیه نمود. با وجود آنکه دولت روس حقوق دولت ایران را غصب کرده نمی گذاردند که ایرانیان در بحر خزر کشتی جنگی داشته باشند و طایفهٔ تراکمهٔ یموت رعیت دولت ایران نبود که شاهنشاه اعمال ایشان را ترضیه بجوید و چون این خواهش خیلی خلاف قاعده بود که دولت ایران را به این کار مجبور نمایند بعد از منازعهٔ بسیار روسها این مسئله را موقوف داشته ترک گفتگو کردند.

[بابیان]

در اوایل سلطنت اعلیحضرت ناصرالدین شاه یک فرقهٔ مذهبی جدید در ایران ظهور کردند و باعث اغتشاش مملکت و دولت شدند. مقنن این فرقه سید علی محمد نامی بود که خود را به «باب» موسوم کرده بود.

«باب» در زبان عربی «درب» را گویند و او به ملاحظهٔ اینکه می گفت من درب علم هستم خود را «باب» نام نهاده بود و او پسر یک شخص تاجری بود و در سنهٔ ۱۲۲۵ هجری در شهر شیراز متولد شده بود.

سیدعلی محمد باب بعد از آنکه در حوالی بغداد چند سال گوشه نشینی کرد و به عبادت پرداخت دعوی پیغمبری نمود. به ابوشهر آمد و مردم را بدین باطل خود دعوت کرد. جمعی از اهل ایران از هر درجه و رتبه عقاید فاسدهٔ او را اختیار کرده مرید و تابع او شدند.

عقاید باب این بود که اموال و زنان مردم به یکدیگر حلال و مباح است و هر کس می تواند اموال دیگری را صرف نماید و با زن دیگری هم بستر شود. در حقیقت مذهب میرزا علی محمد لامذهبی و وحشی گری بود و عقاید او خیلی شبیه بود به عقاید سوسیالیست های

فرنگستان. در همه بلاد ایران جمعی از علما و مردمان با تربیت مذهب باب را اختیار کردند و پیرو او شدند و این فقره دلیل بر آنست که مردمان ایران در دین اسلام ثابت قدم نیستند و به حادثه واتفاق مختصری دین خود را از دست می دهند.

شاهنشاه تاجدار در رفع جماعت بابیه که مخرب دین و دولت بودند همت گماشتند و آخرالامر میرزا علی محمد باب را که سر دستهٔ این لامذهبان بود دستگیر نمودند و در شهر تبریز به حکم اعلیحضرت شهریاری او را گلوله باران کردند و مملکت ایران را از آلایش وجود او بپرداختند.

در ایالات مازندران و فارس و کرمان و عراق جمع کثیری پیرو باب شده بودند. تمام آنها را به قتل رساندند. اما جماعت بابیه تا جان در بدن داشتند جنگ کردند و متحمل همه قسم عذاب و عقاب شدند و شهر زنجان که در پنجاه فرسنگی طهران در عرض راه آذربایجان واقع است در سنهٔ ۱۲۶۸ هجری مذهب باب شیوع یافت و اهل آنجا همه[1] بابی شدند. یک دسته قشون برای رفع آنها مأمور شد و چند ماه جماعت بابیه در شهر زنجان محاصره شدند وقتی که شهر به دست قشون مفتوح گردید بابیه خانه به خانه جنگ کردند تا آنکه همه به قتل رسیدند.

بعد از فتح زنجان در وقتی که شاه به شکار تشریف برده بودند بابیه قصد هلاکت اعلیحضرت شاهنشاه نمودند و الحمدلله والمنة در این کار نا امید شدند. مقصرین این عمل شنیع را باَشّد عذاب مقتول نمودند. بدن یک نفر از بابیها را سوراخ کرده شمع آجین نمودند و به عذاب زیاد او را کشتند. بعد از این وقایع بابیها مذهب خود را پنهان کردند و هنوز در ممالک ایران جمع کثیری آن مذهب را دارند. اما عقاید خود را مخفی دارند.

[قتل امیر کبیر]

در سنهٔ ۱۲۶۸ هجری دشمنان میرزا تقی خان امیر نظام به مقصود رسیدند و او را معزول و منکوب دیدند، ولکن به همین اکتفا نکردند و بقدری اسباب زحمت شاهنشاه شدند تا آنکه امیر را به قتل رساندند.

بزرگان واعیان ایران بر صدارت و استقلال امیر نظام حسد می بردند و برای آنکه امیر بجهت دولت صرفه جوئی می کرد و از مواجب ایشان کسر نموده بود با او دشمن شده

۱ـ «همه» ازمترجم است.ـ درانگلیسی «اهل آنجا همه بابی شدند» ندارد.

بودند و علی الاتصال در پیشگاه حضور اعلیحضرت شهریاری از امیر بدگوئی می کردند و حتی والدهٔ شاه مهد علیا و سترکبری نیز اعمال امیر را تکذیب می کردند و عزل این وزیر با تدبیر را همی خواستند.

مدتهای مدید کار بدین منوال می گذشت و شاهنشاه با آنکه در آن وقت خیلی جوان بودند به عرایض آنها گوش نمی دادند و بدگوئی ایشان را حمل به اغراض شخصی می فرمودند. اما ید دشمن قوی بود و پادشاه جوانبخت را آسوده نمی گذاردند و اعمال نیک امیر نظام را به خیال خود به اعمال زشت و شنیع تحویل می کردند و بالاخره کار را به جائی رساندند که اعتماد شاهنشاه را از میرزا تقی خان سلب نمودند و در هیچ موقع بدگوئی را فرو گذار نمی کردند.

امیر نظام قشون ایران را ترقی داده بود. بدخواهان او به اعلیحضرت ناصر الدین شاه عرض کردند که امیر به خیال آن است که سلطنت را غصب نماید. تمام افراد قشون طالب او شده اند و در این کار از او حمایت خواهند نمود. شاهنشاه باذل از این حرفها دهشت زده شدند ولکن بازهم در عزل امیر نظام تردید می فرمودند و آخرالامر ناچار شده در شب بیست و سیم ماه عقرب سنهٔ ۱۲۶۸ هجری دستخط عزل امیر نظام را صادر کردند، بدین مضمون که به اقتضای پولیطیک شما دیگر در امر صدارت عظمی مداخله نکنید و کمافی السابق امیر نظام و رئیس قشون باشید. بعد از زیارت دستخط پادشاه میرزا تقی خان در خانهٔ خود نشست و منتظر اوامر ملوکانه گردید.

بعد از عزل امیر نظام منصب وزارت اعظم را به میرزا آقاخان اعتماد الدوله که سابقاً وزیر لشکر بودند تفویض داشتند و لقب صدراعظم به او عطا فرمودند.

میرزا آقاخان بعد از آنکه بر مسند صدارت جلوس نمود اول خیالی که به مخیلهٔ او خطور کرد این بود که امیر نظام را بر طرف نماید و همچو تصور می کرد که تا امیر در طهران است خود او در امر صدارت مستقل نخواهد شد و عماً قریب شاهنشاه درثانی سر لطف آمده امیر نظام را منصوب خواهند فرمود و در حقیقت همین قسم بود که او تصور کرده بود. چه بعد از آنکه شهریار امیر را معزول کردند اطاعت و صداقت او بر شخص پادشاه معلوم گشته بود و اینکه قشون شورش نکردند و اغتشاشی فراهم نیامد میل شاهنشاه به امیر نظام افزون گشت.

نواب علیه مهد علیا و سترکبری میرزا آقاخان صدراعظم را نوکر صدیق می دانستند و مرحمتی مخصوص به او داشتند. به تحریک میرزا آقاخان قرار بر آن دادند که به هر قسم شده است حکمی از شاهنشاه بگیرند که میرزا تقی خان در طهران نماند و به بلاد دیگر سفر

کند، زیرا که یقین داشتند تا آنکه امیر نظام در طهران است شهریار عادل هرگز راضی نخواهند شد که حکم قتل نوکری را که از روی صداقت خدمت کرده بود صادر نمایند.

در همان ایام اعلیحضرت ناصرالدین شاه دو دستخط التفات از جهت امیر نوشته بودند و این فقره باعث ازدیاد عداوت میرزا آقاخان گردید و اهتمام کرد که مابین پادشاه و این وزیر دوری افکند، شاید آنکه شاهنشاه به امیر بی میل شود و آخرالامر شهریار تاجدار را ارضا نمودند که میرزا تقی خان را به حکمرانی یکی از ایالات مأمور کند. در حکومت شیراز و اصفهان و قم امیر را مختار کردند که هر کدام را طالب باشد به او تفویض دارند. امیر نظام هیچیک را قبول نکرد. خیلی جای تأسف است که به حکومت این ایالات راضی نشد. چه اگر به حکومت رفته بود احتمال داشت که روزی به سلامت به وطن مراجعت نماید و باز هم امر وزارت به او واگذار شود. اما امیر این مطلب را خوب فهمیده بود که اگر از ولینعمت خود دور شود هموطنان او نخواهند گذارد که زنده بماند.

بالاخره به اهتمام سفیر انگلیس که دوست صدراعظم بود امیر نظام به حکومت کاشان راضی شد. این گفتگو در میان بود وقتی که مداخلهٔ پرنس دالغروگی وزیر مختار روس درامر امیر نظام وضع را بکلی تغییر داد و شاهنشاه را به غضب آورد.

با آنکه میرزا تقی خان بر ضد روسها بود سفیر روس خواست که در این موقع خدمتی به او نموده باشد از او حمایت کرد. وزیر مختار روس می دانست که میرزا آقاخان در تحت حمایت دولت انگلیس است و چون در صدارت ایران مستقل شود در دربار دولت ایران صرفهٔ دولت انگلیس را بر صرفهٔ دولت روس مقدم خواهد داشت و هرگاه امیر زنده بماند طولی نخواهد کشید که او درثانی به وزارت منصوب [می] شود.

به این ملاحظات سفیر روس حمایت امیر را بر خود واجب شمرد و بدون اطلاع خود او صاحب منصبان سفارتخانه را با یک دسته قزاق به عمارت امیر نظام فرستاد و اعلان کرد که شخص امیر در تحت حمایت دولت روس می باشد. از این حرکت پرنس دالغروگی سفیر روس شاهنشاه سخت خشمگین شدند و در واقع هیچ پادشاهی نمی توانست متحمل این قسم رفتار یک وزیر مختار خارجه بشود و صدراعظم جدید به اعلیحضرت ناصرالدین شاه عرض کرد که اگر پادشاه در این موقع حقوق خود را ثابت نکند مختار است هر قسم خواهد با رعیت خود رفتار نماید، اهل ایران پادشاه را مطیع دولت روس خواهند شمرد و نافرمانی و خودسری پیش خواهند گرفت.

بعد از اصغای این کلمات شاهنشاه به پرنس دالغروگی پیغام کرد که شما هیچ

حق نداشتید در خانه ای که خواهر و مادر پادشاه در آنجا هستند قزاق بفرستید و از یک نوکر ایران حمایت کنید. اگر فوراً صاحب منصبان سفارتخانه و قزاقها را از خانهٔ امیر احضار نکنید ما مجبور میشویم که چند نفر مأمور کنیم به خانهٔ امیر رفته او را دستگیر کنند و بیاورند. سفیر روس اتباع خود را از خانهٔ امیرنظام بیرون طلبید و سفیر انگلیس نیز از مداخله در این امر کناره گرفت.

دشمنان امیر به قسمی شاهنشاه را به خشم و غضب آوردند که میرزا تقی خان را از امیر نظامی معزول فرمودند و با یک دسته سوار تحت الحفظ به کاشان فرستادند که در عمارت سلطنتی فین کاشان محبوس بماند.

بدخواهان میرزا تقی خان باز هم اکتفا ننمودند و مکرر به پادشاه عرض می کردند تا آنکه میرزا تقی خان جان در بدن دارد مملکت منظم نخواهد بود و تاج و تخت سلطنت در خطر است. هرگاه شاهنشاه امنیت را طالب هستند و می خواهند که به آسودگی سلطنت نمایند باید حکم قتل میرزا تقی خان را صادر کنند. با این تفصیل شاهنشاه عادل باز رضا نمی شدند که این چنین حکمی دربارهٔ یک نوکر خود صادر نمایند. دو ماه تمام بدین منوال گذشت و میرزا تقی خان با عیال خود که همشیرهٔ شاهنشاه بود در عمارت سلطنتی فین کاشان گذران می کردند.

در این وقت تقدیر آسمانی چنین اقتضا کرده بود که میرزا تقی خان امیر نظام بواسطهٔ پرنس دالغروگی وزیر مختار روس مقیم در طهران که می خواست دوست و حامی او باشد تمام شود. سفیر روس از اینکه نتوانست امیر را در پناه خود محافظت نماید خیلی متأسف شده بود و تفصیل این وقایع را به توسط چاپار به اعلیحضرت امپراطور روسیه معروض داشته منتظر جواب بود.

چند روز قبل از ورود چاپار به طهران پرنس دالغروگی در مجالس عام مفاخرت می نمود که شرح احوالات میرزا تقی خان را به امپراطور روسیه عرضه داشته ام و منتظر جواب و دستورالعمل هستم. چند روز دیگر تکلیف امیر معلوم خواهد شد.

دشمنان امیر این گفتار سفیر روس را به شاهنشاه عرض کردند و اصرار نمودند که دیگر جای تردید نیست قبل از آنکه چاپار برای سفیر روس دستورالعمل بیاورد و از جانب دولت روس خواهشی از دولت ایران بشود که اجرای آن شاق باشد خودتان تکلیف امیر را معلوم فرمائید. حکم قتل او را صادر نمائید و از این بابت خاطر را آسوده دارید که زیاده بر این اسباب زحمت و گفتگو فراهم نشود. به این تدبیرات شهریار تاجدار را مجبور کردند که

حکم قتل میرزا تقی خان را دستخط فرمایند.

در وقتی که میرزا تقی خان را محبوساً به کاشان بردند شاهزاده خانم خواهر شاهنشاه که عیال او بودند و در آنوقت هفده سال بیشتر از سنشان نگذشته بود به اصرار تمام به همراه شوهر خود به کاشان رفتند و بواسطهٔ حرکات خوش و مهربانیها که دربارهٔ امیر نمودند ثابت کردند که مابین خانمهای نجیب ایران عشق و محبت زن و شوهری بیشتر از همه‌جا برقرار است. مادامی که میرزا تقی خان در کاشان محبوس بود نواب علیه عزت‌الدوله آنی از شوهر خود غفلت نمی کردند و هر غذائی که از جهت امیر ترتیب می دادند اول خودشان می خوردند که مبادا زهر مهلک در آن داخل کرده باشند و ضرر برساند.

در نوزدهم ماه جدی سنهٔ ۱۲۶۹ هجری وقتی که حکم قتل میرزا تقی خان امیر نظام صادر گردید حاجی علی خان فراشباشی برای اجرای این حکم مأمور شد و او با چند نفر میر غضب به کاشان رفت. در ورود به عمارت سلطنتی فین کاشان برای آنکه نواب عزت الدوله را از شوهر خود جدا کنند که مقصود را به عمل بیاورد حیله و تمهید به خاطرش رسید و به شاهزاده خانم پیغام داد که اعلیحضرت ناصرالدین شاه تقصیرات امیر نظام را معفو داشته و او را مختار کرده‌اند که به کربلای معلی رفته به زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت امام حسین علیه السلام مشرف شود. اکنون من که حاجی علی خان فراشباشی هستم از جانب شاهنشاه برای امیر خلعت آورده‌ام و باید که به حمام رفته تا آنکه خلعت ملوکانه را زیب پیکر خود نماید.

میرزا تقی خان از اصغای این خبر بسیار خوشحال شد. از شاهزاده خانم نواب عزت‌الدوله رخصت گرفت و از اندرون خانه بیرون آمد. اما دیگر روی عیال خود را ندید. چه بعد از آنکه از خدمت عزت‌الدوله دور شد و ازاندرون به‌بیرون‌سفر کرد حاجی علی خان فراشباشی به میرغضبان که همراه آورده بود حکم داد دستهای امیر را بستند و رگهای بدن او را باز نمودند. بقدری خون از تن او جاری شد که از دنیا برفت.

شاهنشاه از این اتفاق خیلی دلتنگ شدند و چند مدت خدمات میرزا تقی خان امیر نظام را به خاطر [می] آوردند و غمگین بودند. اعیان ایران نیز معایب او را فراموش کردند و فوت او را تأسف می خوردند.

در ماه عقرب سنهٔ ۱۲۶۸ هجری وقتی که میرزا تقی خان امیر نظام از وزارت اعظم معزول شد میرزا آقاخان[1] اعتماد الدوله که در تحت حمایت سفارت دولت انگلیس بود به

۱ ــ میرزا آقاخان از اهل نور مازندران بود و اسم اصلی او میرزا نصرالله خان بود، آقاخان اسمی بود که در خانواده او را می نامیدند و به همان اسم در ایران معروف گشت.

جای او به وزارت منصوب گشت و صدراعظم لقب یافت. اوشخصی با استعداد و قابلیت بود و چندین سال در نوکری دیوان به خدمات عمده اشتغال داشت و تجربیات حاصل کرده بود و در علم آداب و رسومات درباری و فتنه انگیزی خیلی کامل و زیرک بود.

میرزا آقا خان صدراعظم در حضور پادشاه امور را به اشتباه و چاپلوسی می گذراند و حقیقت مطالب دولتی و عرایض ملتی را از شاهنشاه تاجدار مخفی می داشت و مثل همهٔ اعیان دربار دولت ایران دروغ بسیار می گفت و بر قول او اعتماد نمی توانست نمود و در موقع مناسب خیلی متکبر و با نخوت می شد.

صدراعظمی دولت و رتق و فتق امور سلطنت ایران مدت هفت سال تمام به عهدهٔ این چنین شخص واگذار بود.

[قضیهٔ هرات برای بار دوّم]

بعد از آنکه میرزا آقا خان بر مسند صدارت جلوس نمود چیزی نگذشت که طمع دولت ایران برای تسخیر مملکت هرات به جوش آمد و اولیای دولت بجهت اینکه آن مملکت را به تصرف درآورند تدبیر و تمهید نمودند.

در سنهٔ ۱۲۶۱ هجری یار محمدخان وزیر هرات کامران شاه پسر خود را به قتل رسانید و بزرگان خانوادهٔ سدوزائی [1] و اقوام ایشان را اخراج بلد نمود و خود بالاستقلال حکمران مملکت هرات گردید و برای استحکام امور خود با دولت ایران طرز دوستی و اتحاد پیش گرفت و چندین سال بدان واسطه در هرات حکومت نمود.

در سنهٔ ۱۲۶۸ هجری یار محمدخان وفات کرد و پسر او صید محمدخان به جای او برنشست.

صید محمد خان از قراری که میستر فریه انگلیسی که در سنهٔ ۱۲۶۲ هجری در هرات بوده نوشته است جوانی خوش سیما و خوش رفتار بود و از سن او در زمان فوت پدرش بیش از بیست سال نرفته بود و به شرب خمر خیلی میل داشت و کلیهٔ اختیار خود را به دولت ایران واگذار داشت و بزرگان هرات را دست بسته نزد حکمران خراسان می فرستاد و متدرجاً عبودیت و تملق ایرانیان را به جائی رساند که از جانب دولت ایران حکومت هرات یافت و بالاستقلال حکمران بود.

۱ـ اصل: صدوزائی.

در این وقت اولیای دولت علیه ایران منتظر آن بودند که بهانه به دست بیاورند و مملکت هرات را متصرف شوند. به مرور ایام بهانه نیز موجود شد. کهندل خان حکمران قندهار با یک دسته قشون به مملکت فراه[1] حمله برد و دولت ایران به اسم اینکه نگذارند کهندل‌خان به مملکت هرات دست درازی نماید از شهر مشهد مقدس عباسقلی خان را به دفع او مأمور کردند.

در ماه ثور سنهٔ ۱۲۶۹ هجری عباسقلی خان بدون زحمت هرات را به تصرف درآورد و یک دسته قشون ایرانی در قلعهٔ غوریان ساخلو گذارد و بعد از آن سام‌خان ایلخانی درگز که در مملکت خراسان از رؤسای خیلی معتبر بود با یک دسته قشون دیگر به امداد عباسقلی خان مأمور شد.

در ماه جدی سنهٔ ۱۲۶۹ هجری سام‌خان به مشهد مقدس احضار شد ولکن عباسقلی خان از جانب شاهنشاه ایران به وزارت صید محمدخان برقرار گشت.

این حرکات دولت ایران در خصوص هرات باعث آن شد که کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در طهران رسماً از صدراعظم شکایت کرد و در ضمن اظهار داشت که هرگاه قشون ایران از هرات احضار نشود مابین دولتین ایران و انگلیس نقار موجود خواهد شد.

از نوشتجات سفیر انگلیس به صدراعظم مقصود دولت انگلیس به عمل آمد و در پنجم ماه دلو سنهٔ ۱۲۷۰ هجری در خصوص مملکت هرات مابین صدراعظم و سفیر انگلیس قرارنامه انعقاد یافت.

به موجب این قرارنامه قرار بر این دادند که دولت ایران به هیچوجه به مملکت هرات قشون نفرستد و در امور داخلهٔ آن مملکت مداخله نکند و در آنجا کارگزار نداشته باشد و حکمران هرات مجبور نباشد که به اسم شاهنشاه ایران پول سکه کند و در اعیاد خطبه به اسم شاهنشاه خوانده شود و خوانین هراتی که در طهران و مشهد مقدس محبوس هستند مرخص خانه شوند. بعد از امضای این قرارنامه عباسقلی خان سرتیپ از هرات احضار شد.

کلنل شیل بعد از اتمام این قرارنامهٔ پولیطیکه در ماه حوت سنهٔ ۱۲۷۰ هجری از منصب وزیر مختاری استعفا نمود و به انگلستان معاودت کرد و امور سفارتخانه در طهران را به مستر تیلر طامسن که در آنوقت منشی اول سفارت بود واگذار داشت و به منصب شارژدفری انگلیس مقیم در طهران برقرار نمود. به این تفصیل دولت علیه ایران یک مدتی از

۱ـ اصل: فرح.

خیال هرات منصرف شدند و به تأدیب تراکمهٔ مرو پرداختند.

در ماه ثور سنهٔ ۱۲۷۱ هجری عباسقلی خان سرتیپ از هرات به مشهد مقدس معاودت نمود و به حکومت مرو مأمور شد و در همانجا وفات کرد.

در ماه اسد سنهٔ ۱۲۷۱ هجری اهل خیوق قشون ایران را در مرو محاصره نمودند و در ماه ثور سنهٔ ۱۲۷۲ هجری ایرانیان چاره را منحصر دیده رو به فرار گذاردند.

در ماه حمل سنهٔ ۱۲۷۳ هجری تراکمهٔ تکه خان خیوق را در حوالی سرخس به قتل رساندند و اراضی خراسان را نهب و غارت کردند و تا چند سال نیز اراضی ایران را همه ساله چپاول می کردند.

در سنهٔ ۱۲۷۲ هجری در حکومت هرات و حکمران آنجا تغییراتی به هم رسید که موجب نتایج عمده گردید. شاهزاده محمد یوسف خان که از خانوادهٔ بارکزائی و نوادهٔ حاجی فیروز حکمران قدیم هرات وجوان با تربیت و با استعداد بود و از همه شاهزادگان طایفهٔ سدوزائی برتری داشت و اهل هرات او را خیلی محترم می داشتند [به قدرت رسید.]

در سنهٔ ۱۲۶۱ هجری وقتی که یار محمدخان کامران شاه را به قتل رسانید محمد یوسف خان از ترس یار محمدخان از هرات فرار نمود و به دولت ایران پناه برد و چند سال در شهر مشهد مقدس توقف کرد و در ماه میزان سنهٔ ۱۲۶۸ هجری حکمران خراسان شاهزاده سلطانمراد میرزا حسام السلطنه ریاست سوارهٔ سرجام واقع در سرحد مملکت هرات را به او واگذار داشت و در همان سال رؤسای هراتی که از حکومت صید محمد متأذی شده بودند محمد یوسف خان را به حکومت هرات دعوت نمودند ولکن هنوز موقع نشده بود که این مطلب را قبول نماید.

در ماه سنبلهٔ سنهٔ ۱۲۷۲ هجری مردم هرات درثانی محمد یوسف خان را دعوت نمودند و او خود را به سلامت به هرات رسانید و به امداد رؤسای آنجا صید محمدخان را گرفته مقتول ساخت و جمعی از متابعین صید محمدخان را که از طایفهٔ علی قاضی بودند و به شرکت در قتل کامران متهم بودند نیز دستگیر نموده با تیغ گذرانده و خود مستقلاً حکمران هرات گردید.

اولیای دولت ایران حکومت محمد یوسف خان را امضاء کردند و ظاهراً همچو تصور می کردند که برای اجرای خیالات و طمع خود در هرات محمد یوسف خان اسباب و آلت خوبی خواهد بود.

اعلیحضرت ناصرالدین شاه مثل پدر خود از برای افغانستان خیال عالی درنظر

داشتند و می خواستند که آن مملکت را اضافه بر ممالک خود نمایند و میرزا آقاخان صدراعظم به زبان بازی و چاپلوسی خیالات شاهنشاه جوان را در این خصوص قوت می داد و شاه را تحریک می کرد و آخرالامر برای تسخیر مملکت هرات بهانه معین نمود.

کهندل‌خان حکمران قندهار در سنهٔ ۱۲۷۲ هجری وفات نمود و برادر او دوست محمدخان امیر کابل به ایالت قندهار هجوم آورد و آنجا را مسخر نموده به مملکت کابل اضافه کرد. پسران و نواده‌های کهندل‌خان ازاین حرکت امیر دوست محمدخان دلگیر شدند و از قندهار فرار نموده به طهران رفتند و به دولت ایران پناه بردند.

اولیای دولت ایران گفتند که امیر دوست محمدخان می خواهد به مملکت هرات حمله برد و اراضی خراسان را نهب و غارت نماید. به این بهانه شاهزاده سلطانمراد میرزا را از خراسان مأمور به هرات نمودند و او در ماه حمل سنهٔ ۱۲۷۳ هجری شهر هرات را به تصرف درآورد.

[موره وزیر مختار انگلیس در طهران]

قبل از این اتفاق در ماه ثور سنهٔ ۱۲۷۲ هجری میستر موره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس که مأمور به اقامت در بار دولت ایران بود به دارالخلافهٔ طهران ورود نمود و هم در آن ایام موسیو بوره سفیر دولت بهیهٔ فرانسه وارد طهران شد و در ماه سنبلهٔ سنهٔ ۱۲۷۱ هجری موسیو انیچکف که از جانب امپراطور روسیه به جای پرنس دالغروگی به سفارت ایران مأمور بود وارد دارالخلافه گردید.

میستر موره سفیر انگلیس شخصی با قابلیت و با اطلاع بود و چندین سال به قنسولگری دولت انگلیس مأمور مصر بود و در آنجا زبان عربی و فارسی تحصیل کرده بود و در وقتی که به طهران وارد شد دولت ایران به تعدی و دست درازی به مملکت هرات شروع کرده بودند با وجود آنکه بر اولیای دولت ایران واضح و آشکار بود که دولت انگلیس هرگز راضی نخواهد شد که ایرانیان شهر هرات را متصرف شوند و بر ضد قرارنامه ای که با کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در خصوص هرات منعقد ساخته بودند یک دسته قشون به تسخیر آن مملکت مأمور کرده بودند.

میستر موره هر قدر در این خصوص به صدراعظم شکایت کرد فایده نبخشید و به مطالب او گوش ندادند و به علاوه اسباب کدورت سفیر انگلیس را فراهم کردند و همان قسم که به میستر مکنیل سفیر انگلیس در عهد سلطنت محمد شاه بی احترامی نموده بودند به

میستر موره نیز رفتار کردند و اشخاصی که در تحت حمایت سفارت انگلیس بودند به حکم صدراعظم گرفته و به حبس خانه می بردند و متدرجاً در کوچه و بازار به شخص سفیر بد می گفتند و دشنام می دادند و به هیچوجه ترضیه نمی خواستند و عذرخواهی از او را مضایقه می کردند.

آخرالامر میستر موره جامهٔ صبر را بدرید و در ماه قوس سنهٔ ۱۲۷۲ هجری بیرق سفارتخانهٔ انگلیس را فرو گذاشت و به عزم مراجعت به انگلستان به بغداد سفر نمود.

اما در هرات شاهزاده محمد یوسف چنانکه اولیای دولت ایران تصور می کردند که با ایرانیان به صداقت خدمت خواهد کرد بر خطا رفته بودند. محمد یوسف با دولت ایران به هیچوجه همراهی ننمود و در وقتی که یک فوج سرباز ایرانی به ریاست سام خان ایلخانی خواستند که داخل شهر هرات شوند شاهزاده محمد یوسف مخالفت کرد.

شاهزاده سلطانمراد میرزا چون این خبر بشنید در تربت جام توقف نمود تا آنکه از طهران حکم جدید به او رسید که در حمله به هرات عجله نماید و علیهذا شاهزاده بعد از آنکه هراتیها را در قلعهٔ غوریان شکست داد در ماه حمل سنهٔ ۱۲۷۳ هجری شهر هرات را با کمال نظم محاصره نمود. افغانها در ابتدا نخست ایستادگی کردند ولکن آخرالامر تسلیم شدند. در محافظت شهر محمد یوسف و عیسی خان که یکی از رؤسای هرات بود کوشش کردند و چون اقتداری پیدا نمود محمد یوسف را دست بسته به خدمت شاهزاده سلطان میرزا حسام السلطنه فرستاد و شاهزاده او را تحت الحفظ به طهران فرستاد و شاهنشاه حرکات او را تکذیب فرموده به او دشنام دادند.

شاهزاده حسام السلطنه سی هزار نفر قشون همراه داشتند و کار محاصرهٔ شهر را به صاحب منصب فرانسوی موسوم به بهلر واگذار داشته بودند. معهذا محاصرهٔ شهر چندی طول کشید و بالاخره بواسطهٔ قحط و غلا که شهر را فرا گرفته بود هراتیها تسلیم شدند و قشون ایران فاتح و منصور در روز ششم ماه عقرب سنهٔ ۱۲۷۳ هجری داخل شهر هرات گردیدند.

در مدت محاصره از قشون ایران یکهزار و هشتصد نفر و از هراتیها یکهزار و پانصد نفر به قتل رسیده بودند و به حکم حسام السلطنه عیسی خان را نیز مقتول ساختند. بعد از این فتح شهریار تاجدار اعلان کرد که مملکت هرات من بعد جزو ممالک ایران خواهد بود.

[جنگ با انگلیس]

این مطلب بر دولت انگلیس خیلی دشوار می نمود که معظم ترین اماکن ممالک

وسط آسیا یعنی ملک هرات که در واقع کلید هندوستان است در تصرف دولت ایران باشد. با وجود آنکه در این خصوص سفیر انگلیس کلنل شیل با میرزا آقاخان صدراعظم قرار گذارده بود که دولت ایران به امور داخلهٔ هرات هرگز مداخله نکنند و در این وقت به جهت نقض شروط این قرارنامه و برای بی احترامی که به میسترموره سفیر انگلیس در طهران شده بود لازم بود که دولت ایران از دولت انگلیس ترضیه بخواهند و بنا بر این چون فرخ‌خان امین الملک که از جانب دولت ایران به سفارت کبری مأمور به دربار دولت بهیهٔ فرانسه شده بود در آن ایام در اسلامبول بود. لرد استراتفورد ردکلیف[1] سفیر انگلیس مقیم دربار عثمانی با او (فرخ‌خان) در این مطلب گفتگو کردند. اما حاصلی نبخشید و سفیر ایران رو به مقصود خود به فرانسه رفت و در پانزدهم ماه عقرب سنهٔ ۱۲۷۳ هجری به جهت نقض شروط قرارنامهٔ کلنل شیل و فتح هرات و بی احترامی به سفیر انگلیس فرمانفرمای هندوستان به دولت ایران اعلام جنگ نمود و یک دسته قشون انگلیسی از بمبئی مأمور خلیج فارس گردید و در روز چهاردهم ماه قوس سنهٔ ۱۲۷۳ هجری جزیرهٔ خارک را به تصرف درآوردند و در روز شانزدهم قشون انگلیس به ریاست جنرال استالکر در خلیج هلیله در حوالی شهر ابوشهر به ساحل فرود شدند و در روز هیجدهم بعد از دو ساعت جنگ قلعهٔ مخرو به موسوم به ریشهر[2] را که در کنار دریا بود مفتوح ساختند و عساکر ایرانی که در آن قلعه بودند فرار نموده داخل شهر ابوشهر گردیدند و انگلیسها ایشان را تعاقب نموده چون به هزار قدمی شهر رسیدند حاکم ابوشهر بدون جنگ تسلیم شد و شهر را به تصرف قشون انگلیس داد. اما وقتی که قشون انگلیس مشغول گرفتن قلعهٔ ریشهر بودند کشتیهای جنگی انگلیس مدت چهار ساعت تمام به شهر ابوشهر گلوله ریزی می کردند. انگلیسها در بوشهر پنجاه و نُه عراده توپ و سیصد قبضه تفنگ و سرب و باروت بسیار به دست کردند.

در هفتم ماه دلو سنهٔ ۱۲۷٤ هجری جنرال سرجان اوترام برای سرداری قشون انگلیس وارد بندر ابوشهر گردید و شجاع الملک سردار قشون ایرانی قریهٔ برازجان[3] را که در دوازده فرسنگی شهر ابوشهر واقع است لشکرگاه کرده بود. پنج هزار نفر سرباز پیاده نظام و هشتصد نفر سوار و هیجده عرابه توپ با توپچیان رشید و دلیر همراه داشت و دور خود را سنگر کرده بودند.

۱ــ اصل: اسزاب فرد ردکلیف.
۲ــ اصل: رشر (همه جا).
۳ــ اصل: بورازجان (همه جا).

در روز چهاردهم ماه دلو جنرال اوترام با پانصد سوار هندی و چهار هزار و سیصد نفر سرباز که نصف هندی بودند و نصف انگلیسی و هیجده عرابه توپ به عزم آنکه قشون ایران را از قریهٔ برازجان بکوچاند از شهر ابوشهر بیرون آمده و آذوقه و مایحتاج دو روزه را همراه برداشتند. هوا بسیار سرد بود و باران نیز به شدت می بارید. قشون انگلیس مسافت از ابوشهر به برازجان را در عرض مدت چهل و یک ساعت طی کردند. صبح روز شانزدهم به محل لشکرگاه قشون ایران رسیدند و دیدند که ایرانیان اردو و اسباب و جبه خانهٔ خود را در برازجان گذارده و فرار اختیار کرده اند.

بعد از دو روز توقف در آنجا جنرال اوترام با قشون انگلیس به عزم معاودت به شهر ابوشهر از قریهٔ برازجان حرکت نمود. صبح روز هفدهم علی الطلیعه در حوالی قریهٔ خوشاب مشاهده کردند که قشون ایران ایشان را تعاقب نموده اند و هفت هزار نفر لشکر معتبر هستند. جنرال اوترام حکم داد که قشون انگلیس آمادهٔ جنگ باشند. دو لشکر به یکدیگر مقابل شدند و بعد از چند ساعت جنگ سخت ایرانیان شکست فاحش خورده رو به فرار گذاردند و دو عرابه توپ و هفتصد نفر مرد کشته از ایشان در میدان کارزار بماند.

قشون انگلیس شب هیجدهم ماه دلو در حوالی قریهٔ خوشاب توقف کردند و روز بعد به شهر ابوشهر معاوت نمودند. بعد از آنکه جنرال اوترام ابوشهر و اراضی آنجا را منظم و محفوظ نمود بر آن شد که در محل مناسبی به قشون ایران آسیب و ضرر کلی وارد آورد.

ایالت معتبر خوزستان (عربستان)[1] بواسطهٔ رودخانهٔ کارون[2] که داخل شط العرب می شود مشروب می گردد. از دهنهٔ رودخانهٔ کارون الی شهر شوشتر که شهر پایتخت خوزستان است کشتیهای کوچک می توانند عبور نمایند. شهر محمره که بندر عربستان است در کنار دریا در دهنهٔ رودخانهٔ کارون واقع است. در اراضی سواحل دریای ایالت عربستان طوایف اعراب وحشی موسوم به چعبی[3] سکنی دارند و عدهٔ آنها تقریباً بیست و هشت هزار نفر می شود و در کوهستان شمال شهر شوشتر طوایف شجاع بختیاری توطن جسته اند و ایشان اصل ایرانی هستند. سلاطین خارجه که ایران را مسخر نمودند هیچوقت نتوانستند بر این طوایف استیلا بیابند.

۱ ــ در متن انگلیسی مؤلف فقط درین مورد اول عربستان را داخل پرانتز کنار خوزستان گذارده و در همه جای کتاب خوزستان را خوزستان ضبط کرده است. ولی مترجم اسلوب زمان خود را رعایت کرده بهرتقدیر خوزستان همه جا درست است.

۲ ــ اصل: قارون (همه جا).

۳ ــ (= کعب).

از شهر شوشتر به شهر شیراز هشتاد فرسنگ مسافت است و به شهر کرمانشاه شصت فرسنگ راه است و به شهر اصفهان هفت روز راه کاروان است. بدین تفصیل شهر شوشتر که در عهد سلاطین ساسانیان پایتخت مملکت موسوم به شوش[1] بود در قلب مملکت ایران واقع شده، هرگاه آنجا را یک قشون خارجی مسخر نماید تمام ایالات ایران مغشوش خواهد شد.

در این وقت که مابین دولتین ایران و انگلیس جنگ و نزاع به میان بود اعراب چعبی و طوایف بختیاری نیز شورش کرده بودند و برای آنکه با انگلیسها همدست شوند و امداد نمایند مهیا و حاضر شده بودند و یک دسته قشون معتبر ایرانی در شهر محمره جای گرفته بودند و از دهنهٔ رودخانهٔ کارون به شهر شوشتر چند فرسنگ دو طرف رودخانه را توپها استوار کرده و راه عبور از رودخانه را مسدود نموده بودند. اطراف رودخانه چند فرسنگ نخلستان خرما است.

قشون ایران در محمره سیزده هزار نفر مرد جنگی بود و سی عرابه توپ داشتند. رئیس آنها شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله بود.

در اواخر ماه حوت سنهٔ ۱۲۷٤ هجری جنرال اوترام با پنج هزار نفر قشون هندی و انگلیسی و دوازده عرابه توپ و چهار فروند کشتی زره‌پوش جنگی به عزم بندر محمره از ابوشهر حرکت کرد و در ششم ماه حمل قشون انگلیس به ریاست جنرال هاولاک[2] به ساحل محمره فرود شدند و کشتیهای جنگی در دهنهٔ رودخانهٔ کارون به توپهای اطراف رودخانه شلیک توپ نمودند و افواج از نخلستان خرما به طرف اردوی قشون ایران رفتند. وقتی که به لشکرگاه ایرانیان رسیدند دیدند که همه فرار کرده‌اندو چادرها و اسباب و آذوقه و شانزده عرابهٔ توپ را بی صاحب گذارده‌اند.

شاهزادهٔ قاجار از ترس و واهمه نامردی و خیانت به دولت ایران اختیار نموده و بدون آنکه تیری برای انگلیسها خالی نماید با همراهان خود فرار کرده بود.

در نهم ماه حمل سردار انگلیس یک دسته قشون بحری هندی به ریاست کاپیتن رنی مأمور کرد که از دهنهٔ کارون به سمت شوشتر بروند و معلوم کند که سیزده هزار نفر قشون ایران به ریاست احتشام الدوله که از حوالی محمره فرار کرده بودند در کجا و چه محل

۱ ــ اصل: سوزه.
۲ ــ اصل: حاولاک.

توقف دارند. کاپیتن رنی با سیصد نفر سرباز و سه فروند کشتی کوچک جنگی که در رودخانه بتواند حرکت نماید به تفحص قشون ایران بشتافت.

در روز یازدهم حمل به اهواز رسیدند. قشون ایران در آنجا اردو زده بودند و همین که قشون انگلیس از یک هزار قدمی از دور نمایان شدند ایرانیان بدون تأمل از اردو فرار کرده و کاپیتن رنی با قشون انگلیس در اهواز جای گرفت و در آنجا غلهٔ زیادی برای قشون ایران ذخیره کرده بودند. کاپیتن رنی در انبارها را باز نموده هر چه گندم و جو بود مابین اهل اهواز تقسیم نمود و در روز پانزدهم به محمره معاودت کردند.

در روز شانزدهم ماه حمل به سرجان اوترام سردار قشون انگلیس خبر رسید که مابین دولتین ایران و انگلیس مصالحه شده است و عهدنامهٔ دوستی میان ایشان امضاء و رد و بدل گردیده است. در این وقت قشونی که در تحت ریاست خانلر میرزای احتشام الدوله بودند تمام پراکنده و متفرق گشته بودند و جنرال اوترام می توانست که در عرض مدت چند روز تمام مملکت خوزستان را مسخر نماید. اما چون رابطهٔ دوستی مابین ایران و انگلیس درثانی برقرار شد کار جنگ به اختتام رسید.

[عهدنامه پاریس]

این عهدنامه در شهر پاریس بواسطهٔ فرخ خان سفیر ایران و لرد کولی سفیر کبیر انگلیس انعقاد یافت و در چهاردهم ماه حوت سنهٔ ۱۲۷٤ هجری در پاریس مابین این وکلای ایران و انگلیس امضاء گردید.

بواسطهٔ عهدنامهٔ پاریس دولت علیهٔ ایران متعهد می شود که بهیچوجه در امور مملکت هرات مداخله نکنند و در امر سلطنت آنجا هیچگونه دعوی نداشته باشند و منتظر نباشند که حکمران هرات به اسم شاهنشاه ایران پول سکه بزنند و در اعیاد و غیره به نام پادشاه ایران خطبه بخوانند، و دیگر آنکه دولت ایران قرار بر آن دادند که من بعد در امورات داخلهٔ افغانستان هیچگونه مداخله ننمایند و مملکت هرات را مستقل بدانند و اشخاصی را که در جنگ هرات به دست قشون ایران اسیر شده اند بدون جریمه و آزار آزاد کنند، و دیگر آنکه سفیر انگلیس را در طهران پذیرائی نمایند و برای بی احترامی که به وزیر مختار انگلیس شده است ترضیه بخواهند و تجارت فروش غلام و کنیز افریقا را که از خلیج فارس ایران می برند موقوف دارند و مخصوصاً میرزا آقا خان صدراعظم از میستر موره سفیر انگلیس معذرت بخواهد. آخرالامر در دوازدهم ماه ثور سنهٔ ۱۲۷٤ هجری شروط عهدنامهٔ پاریس در بغداد مابین میستر

موره و کارگزار دولت ایران مجری گردید.

[خاتمهٔ کار هرات]

در جنگ هرات شاهزاده سلطانمراد میرزای حسام السلطنه قلعهٔ هرات را خراب کرد و سلطان احمدخان برادر زادهٔ کهندل خان حکمران قندهار (و پسر عظیم خان برادر امیر دوست محمدخان) را به حکومت هرات مفتخر ساخت و آن مملکت را به او سپرد و یک نفر ایرانی موسوم به سید ابوالحسن شاه را به وزارت سلطان احمدخان (یکی از دخترهای دوست محمدخان امیر کابل در حبالهٔ نکاح سلطان احمدخان بود) برگماشت.

بعد از امضای عهدنامهٔ پاریس دولت ایران برخلاف این شرط و تعهد در عهدنامه که اسرای هرات را بدون اذیت و آزار آزاد نمایند شاهزاده محمد یوسف بدبخت را که حکمران بود در طهران به قتل رساندند. شاهنشاه حکم دادند که شاهزاده محمد یوسف را به دست اقوام صیدمحمدخان بدهند که هر قسم می خواهند از او تقاص کنند. اقوام صید محمدخان شاهزاده محمد یوسف را با شمشیر قطعه‌قطعه کردند تا آنکه بمرد. هفده زخم کاری بر بدن او زده بودند.

میستر موره وزیر مختار انگلیس در اواخر سنهٔ ۱۲۷٤ هجری به طهران معاودت نمود و بطور خوش ترضیه و معذرت خواست و رابطهٔ دوستی واتحاد مابین دولتین ایران و انگلیس کمافی السابق برقرار گشت.

شاهزاده سلطانمراد میرزا و قشون ایران مملکت هرات را تخلیه نمودند و فرمانفرمای هندوستان حکم داد قشون انگلیس که در بوشهر و جزیرهٔ خارک بودند به بمبئی معاودت کردند و کلنل تیلر و کاپیتن کلود [کلرک] را به سفارت نزد سلطان احمدخان حکمران هرات فرستادند که تعیین نمایند دولت ایران به شروط عهدنامه رفتار کرده‌اند یا آنکه بازهم در امور هرات مداخله می کنند. سلطان احمدخان[1] از سفیر انگلیس کماینبغی پذیرائی نمود

۱ـ سلطان احمدخان حکمران هرات بر این خیال شد که خود به جای امیردوست محمدخان رئیس طایفه بارکزائی افغان بشود. به این خیال به ملک دوست‌محمدخان دست درازی نمود و ایالت فراه را متصرف گشت. امیر کابل در ماه ثور سنهٔ۱۲۷۹ هجری بر ضد او قشون کشید و ملک فراه را استرداد نمود. سلطان احمدخان به هرات عود نمود و امیر فصل زمستان همان سال شهر هرات را محاصره کرد. سلطان احمدخان یک سال بعد وفات نمود و پسر ارشد او سردار شاهنوازخان حکمران هرات گردید. در سنهٔ ۱۲۸۲ هجری دوست‌محمدخان امیر کابل مملکت هرات را مسخر کرده جزو ممالک خود نمود. **(مؤلف)**

و به ایشان محبت فراوان کرد.

در ماه اوت سنهٔ ۱۲۷۵ کلنل تیلر و کاپیتن کلود [کلرک] از هرات به هندوستان معاودت کردند.

جنگ ایران و انگلیس بلاشک به دولت ایران اثر خوب بخشید. چه بر اولیای دولت ایران معلوم گشت که ممالک جنوب ایران به چه پایه بی حفاظ و استحکام است و به چه آسانی یک لشکر خارجی می تواند آنجا را مسخر نماید و برای قشون انگلیس ممکن است که بواسطهٔ رودخانهٔ کارون ایالات جنوب ایران را بدون زحمت به تصرف خود درآورند.

اما صرفهٔ دولت انگلیس در آن است که دولت ایران همیشه مستقل و مقتدر باشد و برای محافظت ممالک هندوستان با دولت ایران متحد باشد و در واقع هرگاه دولت ایران یک وزیر قابلی داشته باشد می تواند که رشتهٔ اتحاد را به قسمی محکم نماید که مابین دولتین ایران وانگلیس همیشه دوستی قلبی و اتحاد کامل برقرار بماند.

[اوضاع داخلی]

شهریار تاجدار پسر دوم خود را (که مادر او صیغه بود نه عقدی) به ولایت عهد گماشتند و به او خیلی میل داشتند و او در سنهٔ ۱۲۷۵ هجری وفات نمود.

یک عموی شاهنشاه وظیفه خور دولت روس است و در تفلیس سکنی دارد و یک برادر پادشاه چند سال مغضوب بود و در بغداد توقف داشت اکنون به ایران معاودت کرده و حکمران یکی از ایالات است.

میرزا آقاخان که چند سال بواسطهٔ کذب و چاپلوسی در مسند صدارت ایران مستقل بود طریقهٔ حاجی میرزا آقاسی را از دست نداد و از بزرگان ایران هر کسی را قابلیت و استعدادی داشت معزول و اخراج بلد نمود و اقوام بی قابلیت خود را به جای ایشان برقرار کرد.

وضع ایالات مغشوش شد و روز به روز فقر و پریشانی رعیت افزوده گشت و در مالیات ایران نقصان کلی به هم رسید و تاخت و تاراج تراکمه بیشتر از سابق گردید و قشون بی جیره و مواجب ماند و آخرالامر صدراعظم معزول شد و در سال ۱۲۷۷ هجری در شهر قم وفات نمود.

به جای او کسی صدراعظم نشد. اما وزارت داخله و مهرداری شاهنشاه به فرخ خان که سابقاً به سفارت به انگلستان رفته بود واگذار شد.

نقشه تعیین طوایف ترکمه و غیره که در حوالی هرات و ترکستان سکنی دارند
از قرار تحقیقی که در سنه یکهزار و دویست و شصت و دو هجری
نموده‌اند

اسامی طوایف	خانه‌وار	سوار	پیاده	محل توقف طوایف: در افغانستان	محل توقف طوایف: در ترکستان	قلعه‌های معتبر ترکمه	اطلاعات
ترکمه تکه	۴۰۰۰۰	۱۵۰۰۰	۱۵۰۰۰	مازندران و دشت هرود	دشت اورگنج در سرخس	قلعه سرخس	در وقت جنگ ترکمه که میتوانند جمعیت از الف محمد جمع حاضر کنند که بیست و پنج هزار نفر از ایشان سوار باشند این کمتر شده و مرور را افتخار میکنند
ترکمه ساروق	۱۸۰۰۰	۸۰۰۰		پنج ده و دشت ماروچاق	مرو	قلعه مرو	از این طایفه بیست هزار خانه‌وار رعیت دولت ایران شده و در حدود قسمت ایران با ترکمه دیگر جنگ میکنند
ترکمه سالوری	۸۰۰۰	۲۰۰۰	۱۰۰۰	---	---	ماروچاق	این طایفه سابقا با یار محمد خان هرات مالیات میدادند و اکنون مستقلند در مرو نشسته و بعضی آنها تابع خیوه است
ترکمه ارساری و چهارشاخ	۲۰۰۰	۵۰۰	۵۰۰	—	پنج ده پوستالیق	—	این طایفه مستقل هستند سابقا با یار محمد خان مالیات میدادند
طایفه هزاره	۱۰۰۰۰	۴۰۰۰	—	دوازده بند در قرنت		کله نو	این طایفه مطیع یار محمد خان بوده در زمان محاصره هرات از ایشان را انجا بیرون کرده جا دادند
جمشیدی	۱۲۰۰۰	۴۰۰۰	—	دوازده بند و بند افغان	—	بالامرغاب	این طایفه مطیع هرات بوده و در جنگ ایران گله جمع هجرت کردند رئیس آنها عبدالله خان و محمد نقی خان میباشد
طوایف تیمنی	۱۲۰۰۰	۴۰۰۰	۲۰۰۰	فورسی	یردان	تیغار اسفهدان	این دو طایفه را اعراب از جنگ هرات دولت ایران مهاجرت داده به ترشیز فرستادند
تیموری	۲۰۰۰	۲۵۰	—				
طایفه هزاره کوهی	۳۰۰۰	۵۰۰۰		چهار برده سرحلف	چهار برده سرحلف		این دو طایفه نیز مطیع حکمران هرات بوده
طایفه هزاره بربری	۲۰۰۰	۵۰۰۰	۵۰۰۰				
جمع طوایف	۱۴۴۰۰۰	۴۷۷۵۰	۲۲۵۰۰				

در فصل پائیز سنهٔ ۱۲۷٤ هجری شاهزاده سلطانمراد میرزای حسام السلطنه هشتاد نفر از رؤسای تراکمه را به شهر مشهد مقدس دعوت نمود که در آنجا مجلس تحقیقی منعقد نمایند و به این حیله وقتی که رؤسای تراکمه در یک مجلس حاضر شدند شاهزاده حکم فرمود که تمام هشتاد نفر را گرفته محبوس دارند و خود به دفع تراکمه تا ملک سرخس تاختن نمود و دشمن از جلو او فرار کرد و در ماه قوس همان سال شاهزاده ترکمانان را مغلوب ساخت و مرو را متصرف گشت. اما تراکمه در مدت دو سال بعد تا نزدیک دروازهٔ شهر مشهد مقدس اراضی خراسان را نهب می کردند. در این وقت شاهزاده حسام السلطنه از حکومت خراسان معزول گشت و شاهزاده حمزه میرزای حشمت الدوله به جای او مأمور شد.

در ماه سرطان سنهٔ ۱۲۷٤ هجری شاهزاده حمزه میرزا مرو را درثانی به تصرف درآورد ولکن در ماه میزان همان سال وقتی که حشمت الدوله به لشکرگاه تراکمهٔ تکه در حوالی سرچشمهٔ رودخانه مرغاب حمله برد شکست فاحش خورده قشون ایران رو به فرار گذاردند و سی عرابه توپ به دست ترکمانان افتاد. از آن تاریخ به بعد ایرانیان از مرو منصرف گشتند و به داشتن یک دسته قشون معتبر در سرخس خود را خشنود داشتند و همه ساله به تراکمهٔ تکه تاختن نمودند و سی عرابه توپ را که در سرچشمهٔ مرغاب به تراکمه واگذار کرده بودند مسترد ساختند.

در سنهٔ ۱۱۵۱هجری وقتی صاحب منصبان نظامی انگلیس از خدمت دولت ایران استعفا کردند تربیت و تعلیم قشون ایران را به یک دسته صاحب‌منصب فرانسوی واگذار داشتند. اما آنها نتوانستند از عهدهٔ این خدمت برآیند و بعد از آن چند نفر صاحب‌منصب از اهل آلمان و اطریش و ایتالیا به ایران آمدند و به اسم معلم نظامی نوکر دولت ایران شدند. عمدهٔ قشون معتبر و شجاع ایران از اهل مملکت آذربایجان هستند.

| سرحد خراسان |

از بیست سال پیش تاکنون در ایران ترقیات کلیه به ظهور رسیده است. با وجود سوء سلطنت سلاطین سابق سلسلهٔ قاجاریه و قحط و غلای از سنهٔ ۱۲۸۷ الی ۱۲۸۹ هجری مردم ایران خیلی در رفاه هستند و بر اقتدار پولیطیکیهٔ دولت ایران زیاد افزوده‌است. امید است که بواسطهٔ سرحدهای ممالک ایران که معین و معلوم شده است و بواسطهٔ آسودگی از جنگ با دول خارجه ترقیات عمده در ایران حاصل شود.

از عهد قدیم که تاریخ نوشته شده حدود مملکت ایران نامتناهی بوده. وقتی که

سلطنت ایران زمین در تصرف سلاطین مقتدر و مستعد بود تقریباً نصف ممالک آسیا جزو مملکت ایران بود و چون هرج و مرج ایران را فرا گرفت هر یک از حکام ایالات خود را در حکمرانی مستقل نمودند و دولت جداگانه شدند و بدین واسطه حدود حقیقی مملکت ایران هیچوقت معین نبود و بدین سبب همیشه برای تعیین حدود ممالک ایران نزاع و گفتگو به میان بوده است، فقط از زمان محمد شاه غازی تاکنون دولت ایران استقلال و استحکامی یافته و حدود آن مملکت معین شده و با دول خارجه در این خصوص معاهده بسته اند.

حدود مملکتین ایران و روس از سمت غربی بحر خزر بواسطهٔ عهدنامهٔ ترکمان‌چای معین گردید و خط سرحدی مابین ایران و عثمانی بواسطهٔ کمیسیون وکلای دول انگلیس و روس مشخص شد و یک قسمت از حدود سرحد شرقی نیز معلوم گشته و بنادر خلیج فارس از تصرف اعراب بیرون شده و دیگر حق ندارند بنادر ایران را متصرف باشند.

[موافقت با مسقط]

در این موقع خیلی مفید خواهد بود که حوادث و اتفاقاتی را که باعث این قراردادها شده است مختصراً بیان نمائیم و اول شروع می کنیم به متصرفات اعراب در خلیج فارس.

حکمرانان عمان بندرعباس و سایر بنادر خلیج فارس را در سنهٔ ۱۲۱۳ هجری از پادشاه ایران اجاره کرده بودند و همه ساله سالی شش هزار تومان وجه نقد به اسم مال‌الاجاره به کارداران دولت علیه ایران تسلیم می کردند.

اما در سنهٔ ۱۲۷۱ هجری ایرانیان عمال سادات عمان را از بندرعباس و سواحل خلیج فارس بیرون کردند. حکمرانان عمان همچو تصور می کردند که سواحل خلیج همیشه ملک آنها خواهد بود، مادامی که مال‌الاجاره معین را به دولت بپردازند.

سید ثوینی پسر امام مسقط درثانی با یک دسته قشون عرب بندرعباس را به تصرف در آورد اما به قشون ایران در بندرعباس امداد رسید و عمال انگلیس نگذاردند که اعراب به قشون امام مسقط امداد کنند. سید ثوینی مغلوب شد و در سنهٔ ۱۲۷۳ هجری با دولت ایران معاهدهٔ اتحاد دولتی منعقد ساخت واقرار نمود که بندرعباس و جزایر قشم و هرمز و ملک میناب وغیره تمام ملک شخصی دولت ایران می باشد.

بعد از انعقاد این عهد نامه دولت ایران به حکمران مسقط اجازه دادند که بندرعباس و جزایر خلیج را اجاره نماید. امام مسقط نیز بندرعباس و جزایر قشم و هرمز و غیره و ملک میناب و بیابان و بندر خمیر را از دولت ایران بیست ساله اجاره نمود به سالی شانزده هزار

تومان وجه نقد و در ضمن شرایط چند نیز قبول نمود:

اولاً آنکه امام مسقط حاکمی در بندرعباس بگذارد که مطیع فرمانفرمای مملکت فارس باشد.

ثانیاً آنکه بعد از انقضای مدت بیست سال تمام جزایر و بندرعباس را به کارگزاران دولت ایران واگذار دارند و دولت ایران مختار خواهد بود که بعد از آن باز هم به امام مسقط اجاره بدهد، یا آنکه به کس دیگر واگذار نماید.

ثالثاً آنکه والی یا حاکمی که امام مسقط به بندرعباس می فرستد محکوم حاکم شیراز باشد و اگر نافرمانی کند معزول شود.

بعد از امضای این قرارنامه سید سعیدخان امام مسقط به زنگبار رفت و در ماه میزان سنهٔ **۱۲۷۳** هجری در آنجا وفات نمود و سید ثوینی پسر او امام مسقط شد. در بیست و یک ماه دلو سنهٔ **۱۲۸۳** هجری ثوینی را پسر او سالم مقتول ساخت و خود به جای پدر نشست و دو سال بعد عزان بن قیس والی رستاق سالم را از مسقط بیرون کرد و سید ترکی برادر ثوینی حکمران مسقط گردید.

در این چند سال اخیر اغتشاش و هرج و مرج در مملکت عثمانی و اختلال در امر حکمران مسقط موجب آن شد که اولیای دولت ایران خود در حکومت بندرعباس و جزایر خلیج فارس مداخله نموده و از تصرف حکمران عمان خارج کردند و این مطلب خیلی صلاح دولت ایران بود. چه این خلاف پولیتیک بود که سواحل و بنادر ایران در تحت فرمان یک دولت خارجی باشد.

بواسطهٔ وسعت و ازدیاد تجارت و زراعت ممالک فارس و کرمان و تجارت در خلیج فارس در آینده بندرعباس یکی از بنادر معتبرهٔ دنیا خواهد شد.

حدود جنوبی ممالک ایران بدین تفصیل معین گردید و حدود شرقی آن در جائی که ملک ایران منتهی می شود به بلوچستان و افغانستان نیز به زحمات زیاد مشخص و معلوم گشته است.

در عهد سلطنت محمد شاه پولیتیک دولت این بود که حکمرانان ممالکی را که سابقاً جزو ایران بوده و بعد از آن طغیان نموده سر از انقیاد برتافته اند و دولت جداگانه شده اند به زور شمشیر مطیع فرمان سازند. به این قاعده افغانستان و بلوچستان دو دولت جداگانه شده بودند. ممالک افغان و بلوچ هر دو ملک مختص ایران بود و در عهد نادر شاه افشار حکمرانان این دو مملکت مطیع و محکوم پادشاه ایران بودند.

[مکران]

بعد از جنگ ایران و انگلیس در سنهٔ ۱۲۷٤ هجری ایرانیان در تعیین سرحد ممالک شرقی سخت کوشیدند و بعد از ده سال زحمت پنج درجه سرحد خود را از سمت جنوب سیستان پیش بردند و بر ممالک ایران افزودند.

در سنهٔ ۱۲۸۳ هجری دولت ایران در سرحد بلوچستان ملک چابهار[1] و گوادر[2] را که در بلوک مکران واقع است ادعا کردند و به زور تمام ملک غربی بلوچستان را تصاحب نمودند و در همان سال قشون ایران در افغانستان ملک سیستان را به تصرف درآوردند. بدین تفصیل مابین دولت ایران و همسایگان شرقی ایشان همیشه در امر سرحد نزاع و گفتگو به میان بود.

[مأموریت گلداسمیت]

در ماه اسد ۱۲۸۷ هجری به خواهش دولت ایران و استدعای امیر افغانستان و خان کلات (پایتخت بلوچستان) از جانب دولت انگلیس سیرفردریک گلدسمیت مأمور شد که به ایران رفته حدود شرقی ممالک ایران را در افغانستان و بلوچستان معین کند که طی نزاع و رفع گفتگو بشود.

سیر فردریک گلدسمیت در سیزدهم ماه میزان وارد طهران شد. اما بواسطهٔ اغتشاش در افغانستان نتوانست که به سرحد برود و مأموریت خود را انجام دهد.

بعد از فوت امیر دوست محمدخان[3] در سنهٔ ۱۲۸۰ هجری پسر او شیر علی خان که در نزد امیر خیلی عزیز بود به جای پدر برنشست و برادر مهتر خود افضل خان را محبوس نمود.

در سنهٔ ۱۲۸۲ هجری عبدالرحمن خان پسر افضل خان برادر زادهٔ شیرعلی خان را از کابل بیرون کردند و امارت را خود متصرف شدند. بعد از آن مدت سه سال تمام مابین رؤسای افغانستان برای عمارت کابل جنگ و جدال بمیان بود.

۱ــ اصل: چهاربار.

۲ــ اصل: گوادار.

۳ــ امیر دوست محمدخان افغان در سنهٔ ۱۲٤۲ هجری الی سنهٔ ۱۲٦۷ هجری حکمران کابل و جلال آباد بود و بعد به طرف ترکستان دست‌اندازی نمود. در سنهٔ ۱۲۷۲ هجری چون کهندل‌خان برادر او فوت شد مملکت قندهار را اضافه بر ممالک خود نمود و بعد از دو سال دیگر ملک سردار لاش جوین و فراه واند خود را نیز اضافه نمود و در سنهٔ ۱۲۷۷ هجری ممالک بدخشان و قندوز را متصرف گشت و در قبل از فوت خود مملکت هرات را مسخر نمود. **(مؤلف)**

[فوت افضل خان و قضایای بعد افغانها]

افضل خان در سنهٔ ۱۲۸٤ هجری وفات نمود و در ماه جدی سنهٔ ۱۲۸۵ هجری شیر علی خان بعد از جنگ بسیار عبدالرحمن خان و عظیم خان را مغلوب ساخت و خود مستقلاً حکمران کابل گردید. عظیم خان به ایران رفته و در همانجا وفات نمود و عبدالرحمن خان به سمرقند رفته به دولت روس پناه برد.

در سنهٔ ۱۲۸٦ هجری شیرعلی خان لردمایو فرمانفرمای هندوستان را در شهر امبلای هندوستان ملاقات کرد.

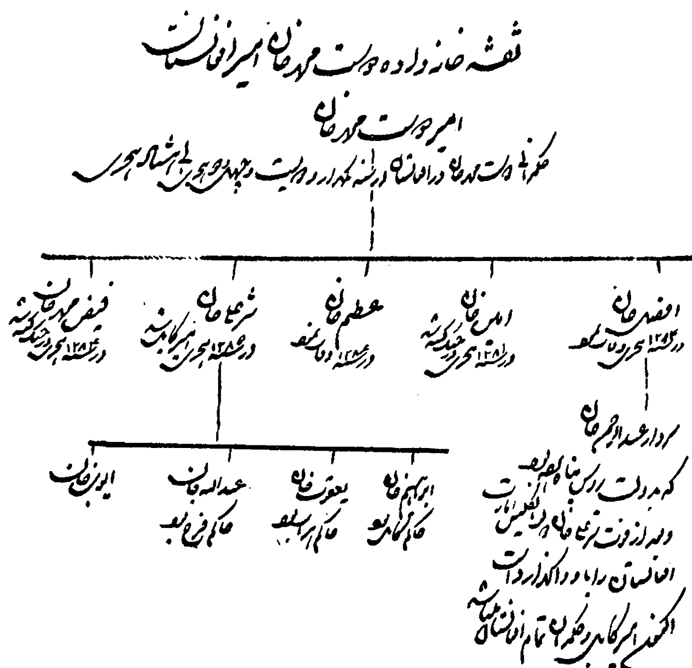
فُرمانفرما قرار گذارد که دولت انگلیس همه قسم از او حمایت کند و حکومت هندوستان همه ساله مبالغی پول نقد و اسلحه به او می دادند و شیر علی خان چندین سال حکمران افغانستان بودّ به اضافه هرات و ممالک قندوز و بدخشان.

در سنهٔ ۱۲۸۵ هجری لرد لورانس فرمانفرمای هندوستان مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان وجه نقد (شش لک رو پیه) و سه هزار و پانصد قبضه تفنگ از جهت امیر شیر علی خان فرستاد و یک سال بعد یکصد و پنجاه هزار تومان دیگر به او عطا نمود.

[سیستان]

در سنهٔ ۱۲۸۷ هجری لرد مایو فرمانفرمای هندوستان بود و او شش هزار و پانصد قبضه تفنگ و چهار عرابه توپ هیجده پوند قلعه کوب و یک یاطری (شش عرابه) توپ شش پوند و دو قپوز هشت گره و نُه بار فیل اسباب قورخانه و جبه خانه و پنجاه هزار تومان وجه نقد به جهت شیر علی خان حمل به کابل نمود.

امیر شیرعلی خان حکومت هرات را به سردار محمد یعقوب خان واگذار داشته بود و او در سنهٔ ۱۲۸۷ هجری در سیستان شورش نمود و مغضوب پدر گردید و بعد از آن به توسط سیر فردریک گلدسمیت مأمور انگلیس امیر شیرعلی خان او را معفو داشته و درثانی به حکومت هرات برقرار کرد.



امیر دوست محمد خان

حکمرانی دوست محمد خان در افغانستان از سنهٔ ۱۲۴۲ الی ۱۲۸۰ هجری

(۱) افضل خان در سنهٔ ۱۲۸۴ هجری وفات نمود..

[پسر او]

سردار عبدالرحمن خان که بدولت روس پناه برده بود و بعد از فوت شیر علی خان دولت انگلیس امارت افغانستان را باو واگذار داشت. اکنون امیر کابل و حکمران تمام افغانستان می باشد.

(۲) امین خان در سنهٔ ۱۲۸۱ هجری در جنگ کشته شد.

(۳) عظیم خان در سنهٔ ۱۲۸۶ وفات نمود.

(٤) شیر علی خان در سنهٔ ۱۲۸۵ امیر کابل شد. [پسرانش عبارت بودند از]

ابراهیم خان حاکم کابل بود.

یعقوب خان حاکم هرات بود.

عبدالله خان حاکم فراه بود.

ایوب خان.

(۵) فیض محمد خان در سنهٔ ۱۲۸٤ هجری در جنگ کشته شد.

چون در سیستان به واسطهٔ سردار یعقوب خان اغتشاش و شورش بر پا بود سر فردریک گلدسمیت که از جانب دولت انگلیس برای تعیین حدود سرحد شرقی ممالک ایران مأمور شده بود صلاح چنین دید که اول به تعیین حدود سرحد بلوچستان بپردازد و به همراه مأمور دولت ایران از طهران به بلوچستان رفت و در بمپور مأمور خان کلات را ملاقات کرده به اتفاق به گوادر رفتند.

جنرال گلدسمیت وضع جغرافیائی آن مملکت را از روی بصیرت معین نموده نقشه کشید و بعد از زحمت و معطلی بسیار به همراه مأمور ایران به ساحل مکران آمد. وضع جغرافیای آنجا را نیز تحقیق کرده جنرال از راه بندر بوشهر و شیراز به طهران معاودت نمود و بعد از گفتگوی بسیار در حضور اعلیحضرت پادشاه خط سرحدی که جنرال گلدسمیت در مکران و گوادر بلوچستان از جهت حدود مملکت شاهنشاه معین و مشخص کرده بود دولتین علیه ایران قبول نمودند و صاحب منصب انگلیسی به لندن مراجعت کرد.

در سنهٔ ۱۲۸۸ هجری سیر فردریک گلدسمیت برای تعیین حدود سیستان درثانی از انگلستان به ایران مأمور شد و برای آنکه فرمانفرمای هندوستان را ملاقات کند اول به کلکته رفت و بعد در بندرعباس به ساحل ایران فرود شد و از آنجا به سیستان رفت. بعد از یک ماه توقف در آنجا از راه قندهار و مشهد مقدس به طهران ورود نمود.

در ماه اسد سنهٔ ۱۲۸۹ هجری سیر فردریک جنرال گلدسمیت نقشهٔ حدودی که از برای سیستان کشیده بود به کارداران دولت ایران تسلیم کرد. اولیای دولت ایران و حکمران افغانستان هیچ یک خط سرحدی که جنرال گلدسمیت معین کرده بود قبول ننمودند و بالاخره بواسطهٔ لرد گرانویل وزیر خارجه دولت انگلیس دولت ایران نقشهٔ گلدسمیت را امضاء کردند و حکمران افغانستان نیز سر اطاعت پیش آورد.

از قرار این نقشه سرحد شرقی ایران در بلوچستان از ملک مکران به کنار دریا می رود و در سیستان یک قطعه ملک مثلث که از رودخانهٔ هلمند مشروب می شوند به دولت ایران واگذار شده است و افغانها ممنوع هستند که در آن ملک از رودخانه نهر آبی جدا کنند. مگر از جهت زراعت اراضی. حوالی رودخانه از مکران به سیستان چند تپه کوهی است که سرحد ملک ایران واقع شده و اگر خط سرحدی که در قدیم از هرات به سیستان داشتند قبول کنند تمام خط سرحدی شرقی ممالک ایران بدین تفصیل معین و معلوم خواهد بود.

اما سرحد شرقی ایران در شمال خراسان مابین مرو و ساحل بحر خزر که در تواریخ

معروف و همیشه محل جنگ مابین ایرانیان و تورانیان بوده هنوز معلوم و مشخص نشده است.

در سنهٔ ۱۲۸۷ هجری روسها اقرار داشتند که از دهنهٔ رودخانهٔ اترک در بحر خزر و نهرهائی که از اترک جدا می شود الی مرو ملک مخصوص ایران است و خط سرحد از کنار کوهی که موسوم است به اتک یا دامنهٔ کوه به‌مرغاب می رود و سرخس و مرو جزو آنست ولکن خط سرحد هنوز بطور تحقیق معین نشده و در این بین روسها در ترکستان از حدود خیلی تجاوز نموده‌اند و اکنون سرحد ممالک روس رودخانه جیحون و مملکت خیوق می باشد و البته به همین اکتفا نخواهند کرد.

اینک یکی از مسائل پولیتیکیهٔ وسط آسیا این است که حدود ممالک روس در ترکستان بالاخره به کجا منتهی خواهد شد. پس بر دولت ایران واجب و لازم است که به اقرب وسائل حدود ممالک خود را در این سمت مشرق زمین مشخص و معلوم کند که در آتیه اسباب زحمت و نزاع مابین دولتین ایران و روس فراهم نشود.

تعیین حدود ممالک ایران نعمت عظیمی است برای ایرانیان. چه از جنگ و نزاع با خارجه آسوده خواهند بود و به امورات و ترقیات داخلهٔ مملکت و وطن خود خواهند پرداخت.

[وسایل ارتباطی]

در داخله ایران راه عرابه هیچ ندارد و سفر کردن از یک مکان به مکان دیگر خیلی صعب و دشوار است. ولکن راه از خارجه بواسطهٔ دریای مازندران و خلیج فارس به سواحل ایران بسیار آسان شده است. همه هفته کشتی روس و انگلیس به ساحل بحر خزر و خلیج فارس می رود و بواسطهٔ عبور و مرور خارجه مردم ایران خیلی ترقی کرده‌اند و مملکت را رو به آبادی گذارده است.

یک کمپانی مسکو روس که موسوم است به «کوکازمرکور» (قفقاز) در بحر خزر کشتیهای تجارتی متعدد دارد و همه هفته کشتی ایشان از حاجی طرخان و بادکوبه و سایر بنادر روس به بندر انزلی و مشهد آمد و شد می کنند.

یک کمپانی انگلیسی که موسوم به «بریتیش ایندیا استیم‌نوی گیشن» [است] در خلیج فارس کشتی تجارتی دارند و ماهی دو مرتبه کشتی ایشان از بمبئی به بصره می رود و در عرض راه از بندرعباس و بندر بوشهر عبور می کند. در این چند سال اخیر تجارت خلیج فارس خیلی زیاد شده است.

به واسطهٔ کشیدن خطوط تلگراف اهالی ایران زیاد تربیت یافته‌اند و ترقیات کلیه

در آن مملکت حاصل شده است.

در سنهٔ ۱۲۷۹ هجری دولت ایران از طهران به تبریز و رشت خط تلگرافی کشیدند و از آن سال به بعد هر سال در سمتی از ممالک خط تلگرافی کشیده اند. اکنون از طهران به تمام ولایات ایران خطوط تلگراف کشیده شده و با هر نقط از ایالات داخله و ممالک خارجه به سهولت می توان مخابره نمود.

در سنهٔ ۱۲۷۹ هجری از جانب دولت انگلیس کلنل پاتریک استوارت مأمور شد که به ایران رفته معلوم کند که ممکن است از ایران تلگرافی به هندوستان کشیده و یک طرف سیم را به سیم خانقین متصل نموده مستقیماً به واسطهٔ طهران از لندن به هندوستان مکالمه نمود. بعد از تحقیقات کلنل استوارت در اواخر ماه جدی سنهٔ ۱۲۸۰ هجری مابین دولتین ایران و انگلیس معاهده به جهت کشیدن خط تلگراف انعقاد یافت.

با وجود آنکه دولت روس محرک بود که این امر وقوع نیابد معهذا شرط نامه امضاء شد و مابین اولیای دولتین مبادله گردید و صورت این معاهده در آخر این کتاب ضبط شده است. به موجب این قرارنامه دولت ایران به دولت انگلیس اذن و اجازه دادند که از خانقین سرحد ممالک عثمانی خط تلگرافی به طهران بکشند و از آنجا خط را به بندر بوشهر امتداد دهند. این خط تلگراف را کارگزاران دولت انگلیس در سنهٔ ۱۲۸۲ هجری به اتمام رساندند. چندی قبل از افتتاح خط مخابره کلنل استوارت در اسلامبول فوت شد. از آن سال تا کنون صاحب‌منصبان انگلیسی در سر این خط بخدمت تلگراف اشتغال دارند.

در سال ۱۲۸۰ هجری دولت ایران به دولت انگلیس شرط‌نامهٔ دیگری دادند که کارگزاران دولت انگلیس یک خط تلگراف ثانوی در ایران بکشند.

در سنهٔ ۱۲۸۹ هجری دولت ایران شرط‌نامهٔ دیگری به دولت انگلیس دادند که یک خط ثالثی در ایران بکشند.

در سنهٔ ۱۲۸۷ هجری کمپانی تلگراف «اندو اورو پن» از طهران یک خط تلگرافی به لندن کشیدند. این خط را از طهران به تبریز کشیدند و از آنجا از شهر تفلیس و کرچ و وارسو و برلن عبور داده به لندن امتداد دادند.

از آنجائی که در ایران قانون و رسم تعداد نفوس ندارند نمی توان بطور تحقیق معلوم نمود که جمعیت آن مملکت چقدر است و مکنت اهالی آنجا به چه پایه است و وضع آنها به چه نحو است و از زراعت و تجارت چه بهره می برند.

جمعیت ایران را بیست کرور تخمین کرده اند. قانون زراعت آن است که ملک و

آب را ملاکین می دهند و رعیت زراعت می کند و بعد محصول را اجاره می دهند و حق معین می گیرند. کلیتاً در ایران به رعیت جزو خیلی ظلم و تعدی می شود و حکام ولایات به رعایا زیادتی می کنند و در ادای مالیات تعدیل و مساوات نیست.

در سنهٔ ۱۲۸۷ هجری تجارت بندر بوشهر از قرار تعیین قونسول انگلیس از این قرار بود: امتعهٔ ایران که از بوشهر به خارجه برده بودند یک کرور تومان بوده و امتعهٔ خارجه که به ایران وارد شده بود معادل سه کرور تومان بود.

وقتی که وکیل الملک حکمران کرمان بود مردم آنجا آسوده و در رفاه بودند.

[سفرهای ناصرالدین شاه]

اعلیحضرت ناصرالدین شاه بعد از آنکه در سنهٔ ۱۲۷۵ هجری میرزا آقاخان صدراعظم را معزول کردند دیگر کسی را صدراعظم قرار ندادند و جمیع امور سلطنت را شخص پادشاه خودشان رسیدگی می فرمایند. چندی قبل از آنکه به سفر فرنگستان تشریف ببرند یک نفر صدراعظم معین کردند ولکن در مراجعت از فرنگستان او را نیز معزول فرمودند.

در سنهٔ ۱۲۸۷ هجری شاهنشاه به سفر کربلای معلی و زیارت بقعهٔ منورهٔ حضرت سید الشهدا علیه السلام تشریف بردند و متحمل مخارج گزاف در آن سفر شدند. اگرچه این سفر برخلاف قانون و پولیتیک سلاطین صفو یه بود. چنانکه شاه عباس کبیر اهتمام کلی داشت که مردم ایران به ملک عثمانی سفر نکنند و به اماکن مقدسه که در ایران واقع شده مثل مشهد مقدس امام رضا علیه السلام و بقعهٔ منورهٔ حضرت معصومه علیها السلام در قم حوالی طهران به زیارت بروند و این فقره برای این بود که مکنت اهالی ایران در مملکت ایران صرف شود، نه اینکه پول ایران را به خارجه ببرند و در عربستان و ملک دولت عثمانی مصروف گردد.

در سنهٔ ۱۲۹۰ هجری اعلیحضرت ناصر الدین شاه به فرنگستان سفر نمودند و ممالک اوروپ را سیاحت نمودند. اگر چه سفر فرنگستان نیز مخارج بسیار داشت و ضرر کلی برای دولت ایران وارد آمد اما شاهنشاه و شاهزادگان و بزرگان ایران که در رکاب بودند وضع ممالک اوروپ را مشاهده کردند و خیالات ایشان وسعت گرفت. دور نیست که سفر فرنگستان فواید کلی به جهت ملت و دولت ایران داشته باشد و ترقیات عمده در ایران به ظهور برسد.

در سفر فرنگستان عمده کاری که شاهنشاه کردند این بود که قرارنامه با بارون

رایتر[1] (رعیت انگلیس) درادند تا در ایران راه‌آهن و کارخانه‌جات بسازد. صورت این قرارنامه در آخر این کتاب مستطاب به شرح خواهد آمد.

بارون رایتر ملزم می شود که در تاریخ معین خط راه‌آهن را از رشت شروع کرده به طهران بکشد و از آنجا به یکی از بنادر خلیج فارس مثل بوشهر یا بندرعباس امتداد دهد و چهل هزار لیره انگلیسی که معادل یکصد هزار تومان پول ایران است رهن می گذارد که هرگاه در موقع معین که قرار شده است شروع به نساختن راه‌آهن ننماید قرارنامه باطل و از درجه اعتبار ساقط باشد و بعلاوه یکصد هزار تومان را مجاناً به دولت ایران واگذار دارند.

از طهران به رشت پنجاه فرسنگ مسافت است. بارون رایتر بعد از امضای قرار نامه چند نفر مهندس به ایران فرستاد که جغرافیای راه را برای خط راه‌آهن معلوم کند.[1]

عبور و مرور کشتیهای خارجه همه هفته به سواحل ایران و خطوط تلگرافی و انعقاد قرارنامهٔ بارون رایتر همه علامات و آثار ترقی مملکت ایران است.

ساختن راه‌آهن در ایران اسباب آبادی و نیکبختی ملت خواهد بود و در وقت بلای قحط و غلا مثل قحطی از سنهٔ ۱۲۸۷ هجری الی سنهٔ ۱۲۸۹ هجری که جمع کثیری از اهالی مملکت ایران از گرسنگی به موت رسیدند اگر راه‌آهن داشتند ممکن بود که از ممالک خارجه غله و مأکولات به ایران حمل کنند و مردم از شدت جوع تلف نشوند.

عمده چیزی که در آتیه به جهت نیکبختی و رفاهیت اهالی ایران لازم است آسودگی از جنگ با خارجه و معاف بودن از تعدیات دولت روس است. آینده و عاقبت امور این مملکت با شأن را کسی نمی داند که چه خواهد بود، ولکن تاریخ گذشتهٔ ایران زمین محل اعتنا و توجه عامه است و مثل اینکه سحر و افسون داشته باشد قلوب همه کس را جذب می کند.

[نتیجه]

ایران مملکتی است که دین زردشتی (زورآستر) شیوع داشت و فارسیان که اهالی این مملکت بودند به خداشناسی و عبادت یزدان پاک معروف بوده‌اند و پادشاهان با اقتدار آنجا به قانون دین سلطنت و رعیت پروری می نمودند و در عمارت تخت جمشید در فارس

۱ ــ رو یتر.

۱ ــ در مراجعت شاهنشاه از فرنگستان به طهران در سنهٔ ۱۲۹۰ هجری دولت ایران اعلان کردند که چون بارون رایتر در موقع شروع به ساختن راه‌آهن ننمود قرارنامه که به او سپرده‌اند از درجهٔ اعتبار ساقط و باطل است.

که بنای بس عالی بود و ستونهای مرتفع داشت حکمرانی می کردند. در شیراز فارس بود که شیخ سعدی و خواجه حافظ اشعار و غزلیات سرودند که از خواندن آنها روح انسان مفرح می گردد.

مملکت ایران قصه ها و حکایتهای خوش فراوان دارد که همه کس از شنیدن و خواندن آنها خوشوقت خواهد شد.

شخص هر وقت در عالم خیال تاریخ گذشتهٔ ایران سیر می نماید و پادشاهان قادر و مقتدر آن سامان و پهلوانان و دوشیزگان دلربای پریچهر و شعرای فصیح مهم این مملکت وسیع را به نظر می آورد تمام آنها از شدت عظمت و غرابت مانند سحر و جادو به نظر جلوه می کند.

آنانکه به عربستان مسافرت نموده و آثارهای مخروبهٔ شهر بابل و طاق کسری را مشاهده کرده اند خوب می توانند خیال کنند که سلاطین بزرگ ایران در کنار شط بغداد چه عمارت و ابنیهٔ عالیه داشته اند و به چه درجه بزرگ بوده اند.

ولی افسوس که رشتهٔ این خیال هرچه پائین می آید و تاریخ این مملکت مشهور هر چه نزدیکتر می شود از آن آثار و علامات و بزرگیها و از قصه های رستم و افراسیاب و نصایح و مواعظ حکما و قصاید و اشعار شعراء و دین و آئین زردشت و حشمت ساسانیان حتی اقتدار سلاطین صفویه و عظمت شاه عباس کبیر هیچ چیز نمی بیند و به هر طرفی می نگرد جز ظلمت و خرابی و فقر و فاقه اهالی چیزی مشاهده نمی شود و حیرت می کند که سلاطین سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه چرا به هیچوجه در صدد تعمیر و تحصیل عظمت گذشتهٔ این مملکت بر نیامده اند و به اسلاف خویش تأسی نکرده اند.

توضیح

مقاله های سیم و چهارم که به متن معاهده های ایران با انگلیس و روس اختصاص یافته است چون ترجمه ها سندیت ندارد و رسمی نیست به چاپ نرسید (ا. ا.)

مقالهٔ پنجم

در ذکر اسامی سفرا و وزرای مختار دول انگلیس و روس و فرانسه که به دربار دولت علیهٔ ایران مأمور شده‌اند و تاریخ زمان مأموریت آنها در ایران

اسامی سفرا و وزرای مختار دولت انگلیس

جیوفری دولانگلی در سنهٔ ۶۸۹ هجری مطابق سنهٔ ۱۲۹۰ مسیحی از جانب ادوارد اجل بدربار ارغون‌خان مأمور شد.

انتونی جنکین سون در سنهٔ ۹۶۹ هجری مطابق سنهٔ ۱۵۶۱ مسیحی از جانب الیزابت به دربار شاه طهماسب اول.

سیر دورمرکتون در سنهٔ ۱۰۳۷ هجری مطابق سنهٔ ۱۲۶۷ مسیحی از جانب شارل اول به دربار شاه عباس کبیر.

ارل اف دنبی در سنهٔ ۱۰۴۱ هجری مطابق سنهٔ ۱۶۳۱ مسیحی به سیاحت به ایران آمده بود.

سیرجان ملکم در سنهٔ ۱۲۱۵ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۰۰ مسیحی از جانب لرد ولزله رئیس کمپانی انگلیس در هندوستان به دربار اعلیحضرت فتحعلی شاه.

سیر هرفرد جونس در سنهٔ ۱۲۲۴ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۰۹ مسیحی از جانب جرج سیم پادشاه انگلیس به دربار فتحعلی شاه.

سیرجان ملکم درثانی در سنهٔ ۱۲۲۵ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۱۰ مسیحی ازجانب لردمینتو فرمانفرمای هندوستان به دربار خاقان مغفور فتحعلی شاه.

سیر گوراوزله در سنهٔ ۱۲۲۶ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۱۱ مسیحی.

میستر موریه و میسترالیس در سنهٔ ۱۲۳۰ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۱۴ مسیحی.

سیر هنری و یلاک در سنهٔ ۱۲۳۱ هجری مطابق ۱۸۱۵ مسیحی.

سیرجان ماکدونالد در سنهٔ ۱۲۴۲ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۲۶ مسیحی.

سیرجان کامپل در سنهٔ ۱۲۴۶ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۳۰ مسیحی.

سیر هنری الیس در سنهٔ ۱۲۵۱ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۳۵ مسیحی.

سیرجان مکنیل در سنهٔ ۱۲۵۲ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۳۶ مسیحی.

سیر جستن شیل در سنهٔ ۱۲۵۸ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۴۲ مسیحی.
کلنل فرانت در سنهٔ ۱۲٦٤ هجری مطابق سنهٔ ۱۸٤۷ مسیحی.
سیر جستن شیل درثانی در سنهٔ ۱۲٦٦ هجری مطابق سنهٔ ۱۸٤۹ مسیحی.
میستر تیلر طامسن در سنهٔ ۱۲۷۰ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵۳ مسیحی.
میستر موری در سنهٔ ۱۲۷۲ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵۵ مسیحی.
میستر استونس (قونسول) در سنهٔ ۱۲۷۲ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵۵ مسیحی.
میستر موری درثانی در سنهٔ ۱۲۷٤ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵۷ مسیحی.
سیر هنری رالین‌سون در سنهٔ ۱۲۷٦ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵۹ مسیحی.
میستر شارل الیسون در سنهٔ ۱۲۷۷ هجری مطابق سنهٔ ۱۸٦۰ مسیحی که در سنهٔ ۱۲۸۹ در تهران فوت شد.
میستر رونالد طامسن شارژ دفر در سنهٔ ۱۲۸۹ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۷۲ مسیحی.
میستر تیلر طامسن در سنهٔ ۱۲۵۰ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۷۳ مسیحی.

اسامی سفرا و وزرای مختار دولت روس مأمور در دربار دولت علیهٔ ایران

جنرال یرموی لوف در سنهٔ ۱۲۳۳ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۱۷ مسیحی.
موسیو مازارو و یچ در سنهٔ ۱۲۳۵ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۱۹ مسیحی.
موسیو امبورجر در سنهٔ ۱۲۳۹ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۲۳ مسیحی.
موسیو مازارو و یچ درثانی در سنهٔ ۱۲٤۰ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۲٤ مسیحی.
موسیو امبورجه در سنهٔ ۱۲٤۲ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۲۵ مسیحی.
پرنس منچکوف در سنهٔ ۱۲٤٤ هجری مطابق سنهٔ۱۸۲٦ مسیحی.
موسیو گربایدوف در سنهٔ ۱۲٤٤ هجری مطابق سنهٔ۱۸۲۸ مسیحی به دست اهالی تهران به قتل رسید.
پرنس دالغروگی در سنهٔ ۱۲٤۷ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۳۱ مسیحی.
کنت سیمونیچ در سنهٔ ۱۲٤۹ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۳۳ مسیحی.
کنت مدن در سنهٔ ۱۲۵۵ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۳۹ مسیحی.
پرنس دالغروگی درثانی در سنهٔ ۱۲٦۳ هجری مطابق سنهٔ ۱۸٤٦ مسیحی.
موسیو آنیچ کوف در سنهٔ ۱۲۷۱ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵٤ مسیحی.
موسیو لاگووسکی شارژ دفر در سنهٔ ۱۲۷٤ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵۷ مسیحی.

کنت آنیچ کوف درثانی در سنهٔ ۱۲۷۵ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵۸ مسیحی.
موسیو دوگیرس در سنهٔ ۱۲۸۰ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۶۳ مسیحی.
مسیو زنوو یف شارژ دافر در سنهٔ ۱۲۸٤ هجری مطابق سنهٔ ۱۸٦۷ مسیحی.
موسیو برگر در سنهٔ ۱۲۸٦ هجری مطابق سنهٔ ۱۸٦۹ مسیحی.

اسامی سفرا و وزرای مختار دولت فرانسه مأمور در دربار دولت علیهٔ ایران

جنرال گاردان در سنهٔ ۱۲۲۲ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۰۷ مسیحی.
موسیو بوره در سنهٔ ۱۲۷۲ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵۵ مسیحی.
موسیو دوگوبینو شارژ دفر در سنهٔ ۱۲۷۳ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵٦ مسیحی.
موسیو پیشون در سنهٔ ۱۲۷۵ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵۸ مسیحی.
کنت دوروش شوار شارژ دفر در سنهٔ ۱۲۸۰ هجری مطابق سنهٔ ۱۸٦۳ مسیحی.
موسیو دوماسنیاک در سنهٔ ۱۲۸۳ هجری مطابق سنهٔ ۱۸٦٦ مسیحی.
کنت دومونیبی شارژ دفر در سنهٔ ۱۲۸۷ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۷۰ مسیحی.
موسیو بل شارژ دفر در سنهٔ ۱۲۸۹ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۷۱ مسیحی.

فهرست نامهای کسان

آ

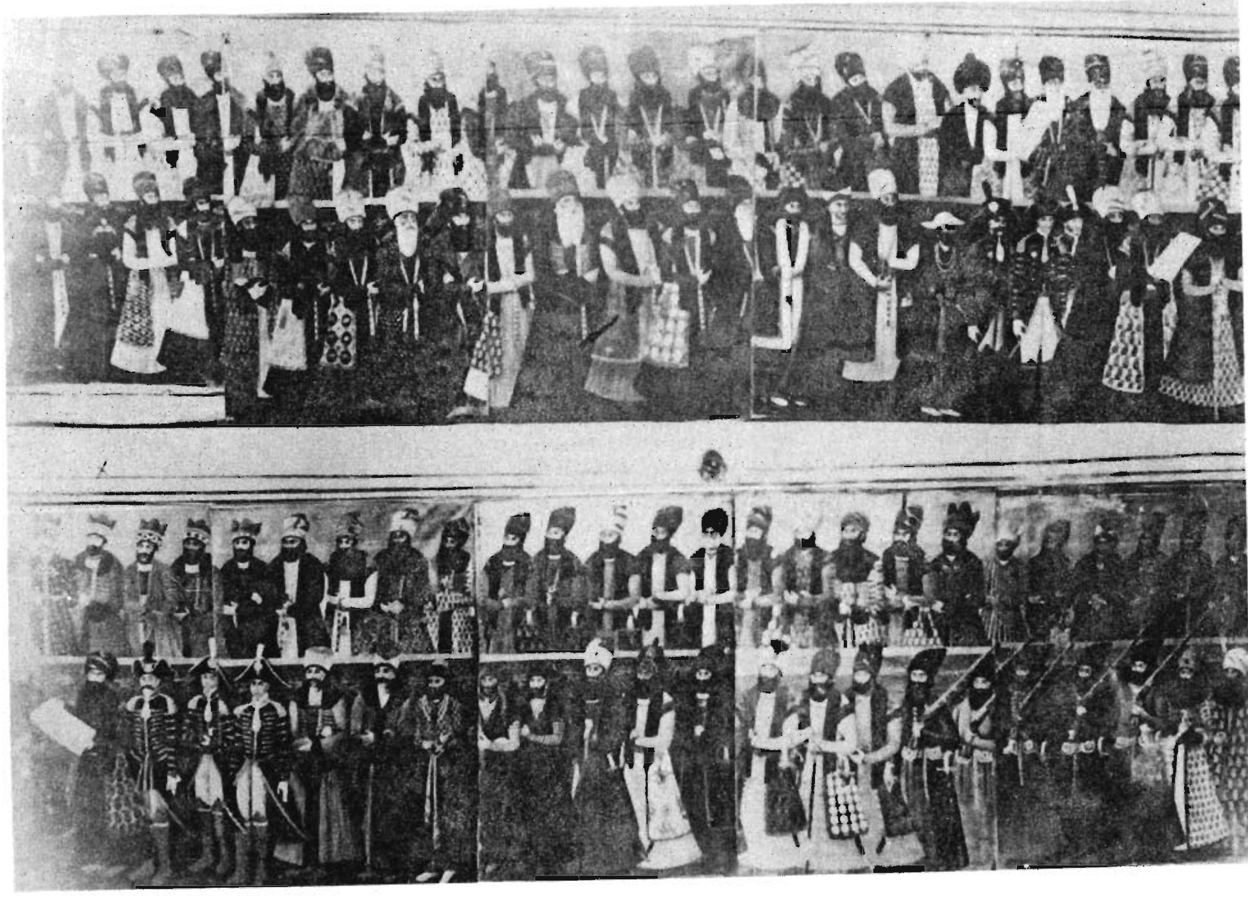
الف



باریافتن فرخ خان امین‌الدوله و هیأت ایرانی در دربار ناپلئون سوم



از نقاشیهای ساختمان نظامیه



نقاشی صف سلام فتحعلی شاه در ساختمان نگارستان



از نقاشیهای ساختمان نگارستان

صف زیر: محمد خان زنبورکباشی، قلیچ‌خان فراشباشی. جعفرقلی‌خان فیروزکوهی، عبدالله خان فیروزکوهی، سلیمان خان



از نقاشیهای ساختمان نظامیه



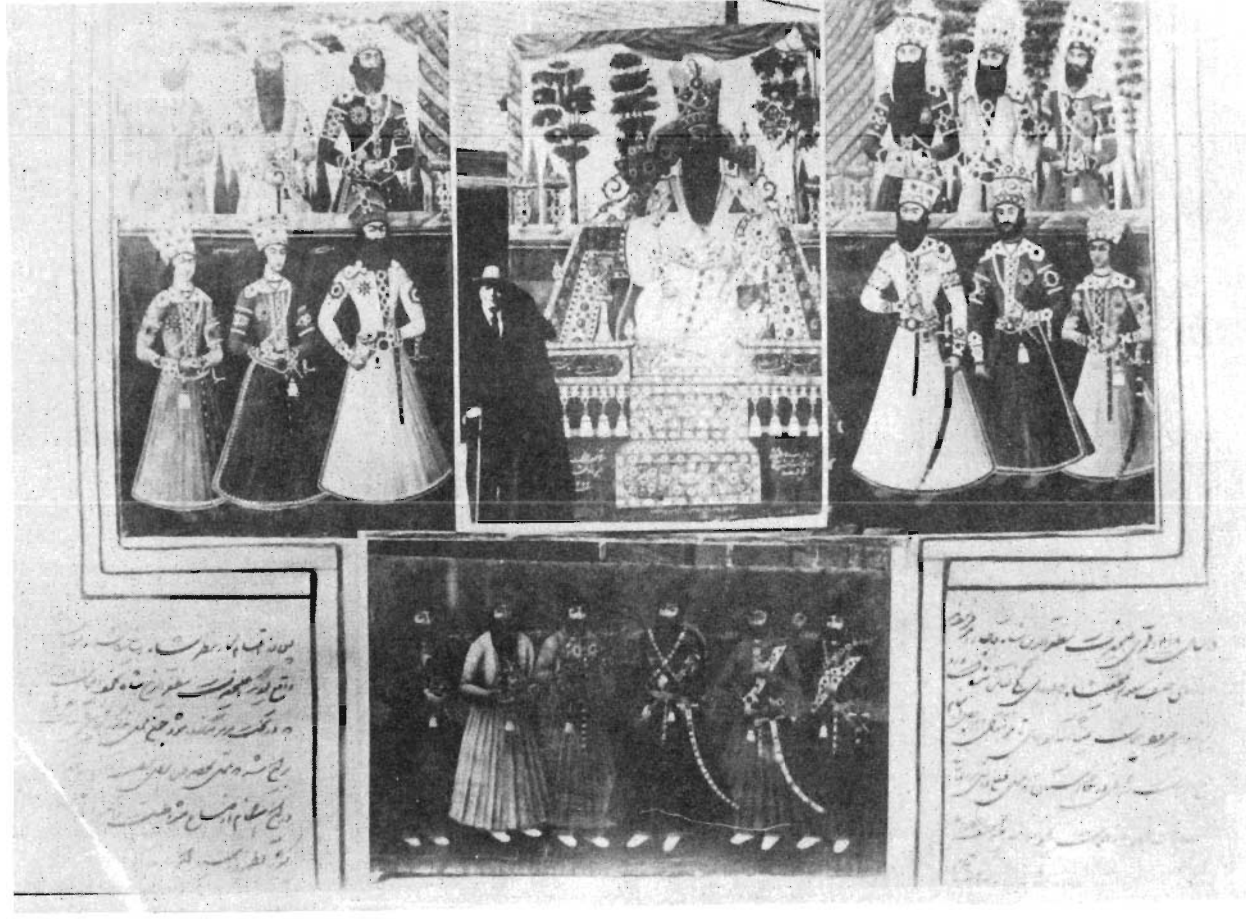
از نقاشیهای ساختمان نظامیه



از نقاشیهای عمارت نظامیه



محمد شاه



کپیه از نقاشیهای دیواری نگارستان



راست به چپ : سعید خان مؤتمن‌الملک ، حیدرافندی (سفیرعثمانی) ، شارژدافر روس ، شارژ دافر فرانسه ، میرزا عباس خان قوام‌الملک



از نقاشیهای ساختمان نظامیه

راست به چپ : عبدالصمد میرزا عزالدوله ، دوم ناشناس ، یمین‌الدوله ، مظفرالدین میرزا (شاه بعدی) معین‌الدین میرزا



گوشه‌ای از پرده نقاشی ساختمان باغ نگارستان

صف زیر از راست به چپ : ابوالفتح خان جوانشیر ، امان‌الله خان اردلان ، احمد خان بیگلربیگی ، محمد خان ایروانی

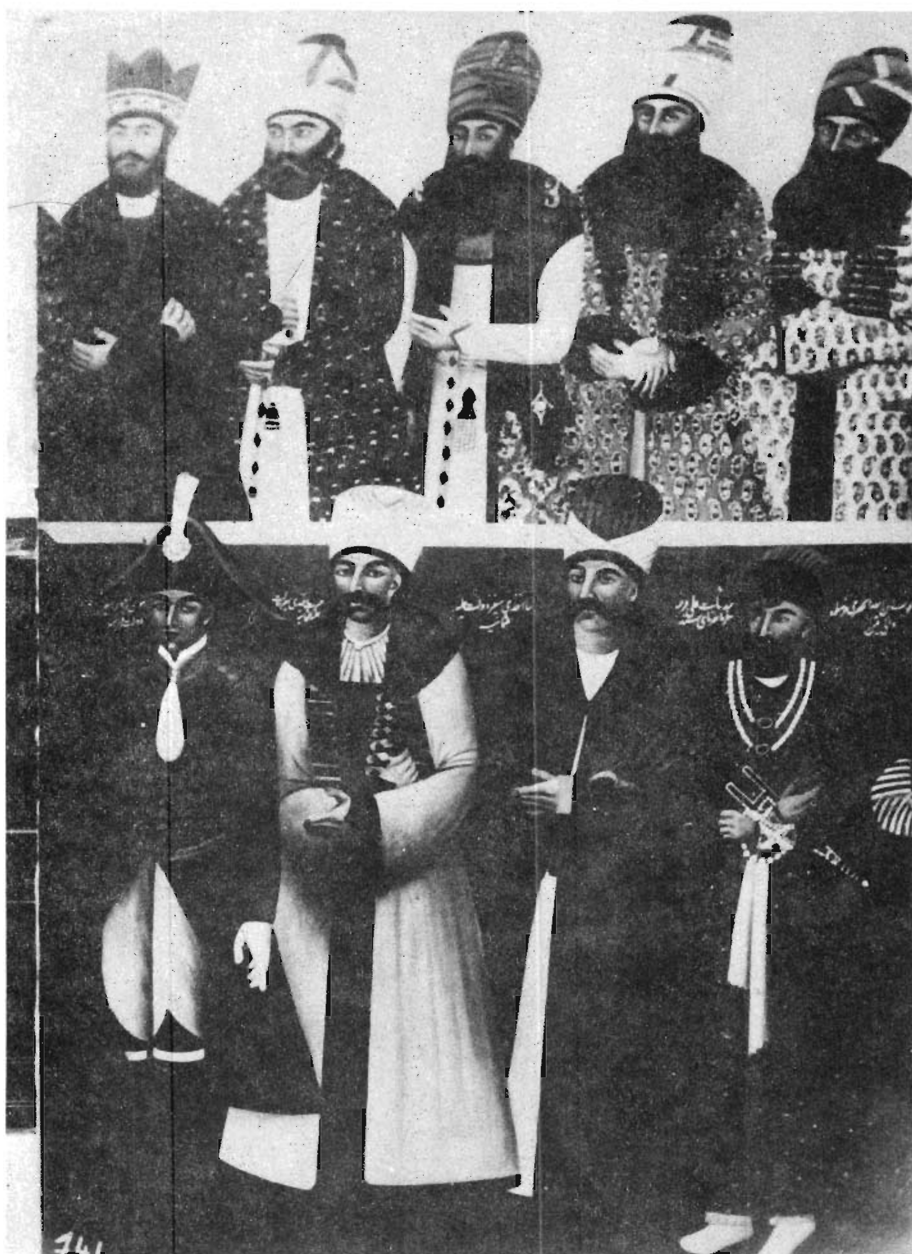


از نقاشیهای دیواری نگارستان

از راست به چپ : محمد حسن خان کماندار ، اسمعیل‌خان ، یوسف خان سپهدار ، آقا اسمعیل جواهرخان ، آقا محمدحسن پیشخدمت



از نقاشیهای ساختمان نظامیه



از نقاشیهای ساختمان نگارستان

راست به‌چپ : فرستاده والی‌یمن ، فرستاده سند ، سفیرحکومت عثمانی ، ازنمایندگان عثمانی ، سفیر فرانسه



از نقاشیهای ساختمان نگارستان



اصل این نقاشی آبرنك متعلق به جناب آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی است
و به اجازه ایشان عکسبرداری و چاپ شد



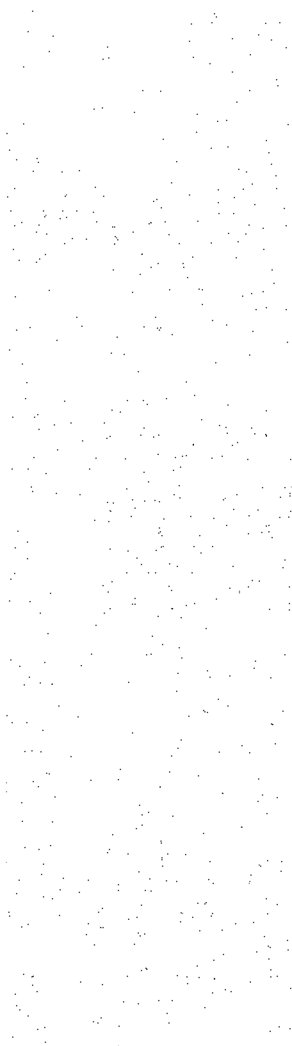
از نقاشیهای ساختمان نگارستان



از نقاشیهای ساختمان نظامیه

راست به‌چپ : دومی شعاع‌السلطنه ،حشمت‌الدوله ، نصرةالدوله ، احتشام‌الدوله


نواب والا



فهرست جغرافیائی

ن

و

هـ

ی

فهرست قومی